

ترجمه

اعتقادات

شیخ صدوق^{ره}

با حواشی شیخ مفید^{ره}

ترجمہ

اعتقادات شیخ صدوق

ابو جعفر محمد بن بابویہ قمی

المشہر بالشیخ الصدوق

از

سید محمد علی بن سید محمد الحسنی

رضوان اللہ علیہم

انتشارات علمت اسلامیہ

بازار شیرازی - جنب نوردخان

حق طبع محفوظ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه حدیث اخلاص ، بطرز ثنای خاص الخاص ؛ سلطان
 عظیم الجبروتی را سزد ، که بلاهوتیت یگانه ، و از مناسبت ملک و
 ملکوت بیگانه ، و فیاض رحمت بیکرانه ، و ولی نعمت جاودانه است .
 قصر مشید توحیدش از هجوم رجوم کثرت ، پیوسته آمن آمده ،
 و ارکان عرش مجید تفریدش مشید : بهو الاول والاخر والظاهر والباطن
 ذات اقدسش قائم بذات است ، بل عین ثبوت و ثبات ، و کمال مقدسش
 غنی از مقارنت صفات است ، بل حقیقت حقایق کمالات ، مردم دیده بصارت
 را در ادراک کنه عظمتش ، به حقارت خویش اقرار است ! و غایت دهشت از
 هیبت سطوت دور باش یگاد سنا برقه ینذهب بالابصار ؛ ۲ معراج معرفتش
 لاهو الا هو است ؛ و اقصای معمدتش اعتراف به جز از ادای ثنای حق او ،
 سبحانک لا احصى ثناء علیک ، انت کما اثنیت علی نفسک فاهدنی
 الیک ؛ بالطیبین من مصطفیک ، هر چه درود بر آن بخلاصه وجود باد ،
 که صبح سعادت با شراق اشعه انوار هدایتش طالع ، و سکان قلمرو امکان
 فرمان قضا عنوانش را طوعاً و کرهاً طاعتند ، اعنی خانمه کتاب رسالت در

اول ما خلق الله نوری؛ کعبه اهل صفا؛ و قبله اصحاب وفا، سید الکونین
 ابی القاسم محمد مصطفی و بر آل اطهارش که ارواح لاهوتیه در هیات کل
 ناسوتند؛ و ولات ولایات عوالم ملک و ملکوت؛ بغلافت حی لایموت؛
 اعنی ائمه دین؛ و هادیان شاهراه یقین، صلی الله علیهم اجمعین؛ و رزقنا
 شفاعتہم آمین.

اما بعد چون همه همت همایون، بندگان سلطنت بنیان؛ نواب
 مالک رقاب، افخم اعظم؛ دره التاج دولت فیض منتظم، شاهباز اوج برتری
 آفتاب برج بلند اختری؛ شمسوار مضمار ظفر، کلاه دار خسروانی مغفر،
 نیروی بازوی زبردستی، ابروی سیمای یزدان پرستی، تاجدار کشور عدل
 و داد، امانی و امان عباد و بلاد، ملک ملائک جنود؛ والی ولایت احسان
 وجود، مشید قوائمه دولت بقواعد انصاف، و مسخر ممالک قلوب باستیلابی
 الطاف، از قاف تا قاف، آنکه از شمیم نسیم لطف عمیمش بهار تمنا شکفته
 و در نعیم مقیم فضل عظیمش غبار کدورات روزگار از ساحت خاطرها رفته،
 دوستش را همه دوستی بخویش است و هو ولیهم بما کانوا یعملون ۱
 و دشمنش را هر چه دشمنی با جان بداندیش، و ما ظلمناهم و لکن کانوا
 انفسهم یظلمون ۲ بخت همایونش، چون دست دعا گویان دولت
 روزافزونش بلند، و شعله تیغ آبگونش؛ با سرگردنکشانش بخت نگونش
 معاینه آتش و سپند، نواظر نجوم رصد بند ثوابت عزمات او است، و
 ثواب رجوم کمین گشای مرصد نقمات او، با مهابتش زهره دریا آب است
 و با صلابتش کوه خارا تهر مر السحاب ۳، در عرصه کارزارش شیر فلک بار و بابه
 همشیر است، در ورطه گیر و دارش خروش نفیر: ما للظالمین من نصیر

(۱) سوره انعام آیه ۱۲۷ (۲) سوره بقره آیه ۵۴ (۳) سوره نمل آیه ۹۰

عالمگیر، ضرام حسامش برق خرمن ظلم و فساد است، وقایمه صمصامش
 رکن شدید رشد و رشاد، اعنی والاحضرت سلیمان جاه، موران (۱) پناه
 رکاب سوژه شفاء و جباه سلاطین جم جایگاه؛ صاحب تمکین سریر: الذین
 ان مکنناهم فی الارض اقاموا الصلوة (۲) برهان قاطع دعوی: ان الصلوة
 تنهی عن الفحشاء؛ (۳) و تبیان ساطع فحوای: ان الله اصطفاه علیکم و
 زاده بسطة فی العلم والجسم والله یوتی ملکه من یشاء (۴) ذوالقرنین
 شرق و غرب، فسحت صورت و معنی؛ مبسوط الیدین بر و بحر دولت
 دنیوی و دینی؛ غره ناصیه بخت و اقبال قره باصره عظمت و اجلال آنکه
 خسرو مهر باهمه رفعت در سایه ایوان قدرش آفتابی نمیتواند شد و از این
 روی آتش بجان است و سپهر کبود چهر باچندان عظمت در صفوف غلامان
 درگاه جاهش نمیتواند ایستاد، و در این باب سرگردان است، چشم
 حسودانش را خطوط شعاعی میخضای آتشین در دیده، و در گردن گردنکشان
 فرمانش حبل و رید منبل مسد گردیده، اندام مبارکش را هنگام نبرد
 زره از حلقه چشم فرشتگان است، و چهار آینه از صفای بواطن اخلاص
 موطن صفحات اوراق دعوات سینه برشتگان، دست کوتاه کوتاه دستان
 بدامان کبریائش رساست، از فرط رأفت و آشنائی، گوش التفاتش با صدای
 نارسای مسکینان بینوا است، از و فور رحمت، خلق عظیمش خزانه رحمت
 است، و فیض عمیمش جنت در جنت، کفش بحری است که جووش کف
 است، و کفی از جووش لالی این نه صدف، همانا که دریا را لب ازورد
 مدحت سرائی عطای او خشکیده و سحاب را هنگام سؤال نوالش اشک
 ضراعت از چشم تقاضا چکیده، حتما که در میدان بیان معالی فضائل عظمت

(۱) خسروان خ ل (۲) سوره حج آیه ۴۲ (۳) سوره عنکبوت آیه ۴

(۴) سوره بقره آیه ۲۴۸

دلالتش سمند ناطقه را لجام اعیا است، و در مجال احصاء عوالی فواضل
جلالت مخائش براق اندیشه را بند بر پای فلک پیماست،

شعر

مالي امثلك بالاطراء يمتدح ام البحار بكر الكف تنتزح
اقصرت عن بغية ما كنت بالغها اذ كل مختتم قاصيت مفتتح

یعنی ولی دولت و اهره؛ و شکوه شوکت قاهره؛ کاسرا کاسره و
جابر قیصره، تاج سلطنت عظمی؛ و نتاج خوقنت کبری؛ فخر دودمان
خلافت جاوید دستگاہ، السلطان ابن السلسان ابن السلطان شاهنشاه عالمیناه
ظل الله السلطان فتحعلیشاه.

جهانگیر و جهان بخش و جهاندار جهان آرای شاهان شاه قاجار
که از فرخندائی دارد ایما ز آئینا هم ملکا عظیماً (۱)
جهان تاباد، باد از یاری بخت از او بر تاج منت ناز بر تخت
خضع الوری لجلاله سطع الضیا بجماله
لا زال یمن ظلاله، بمحمد و آله

شاهنشاه زاده آزاده، حشمت فزون نعمت فرا، نواب اشرف والا
محمدولی میرزا خلدالله ایام ولانه فی ولاء الایام الی یوم الجزاء
همواره مصروف فتح ابواب سعادات، و اسعاد اصحاب استعدادات، و کشور
آرایی اطراف ممالک باصناف فیوضات، و نشر اعلام خیرات و برکات من
جمیع الجهات است، چنانکه آفتاب التفاتش بر ذره ذره از دقایق فضای
عالم فیض بخشی تابنده آمده، و رأی ملک پیر این بکلی و جزئی مصالح
نظام خاص و عام فرد فرد طبقات انام را فرماندهنده، توجه افاضانش در
شاهراه تکمیل هر ناقصی بحد کمال رسیده، و هر نهال قابلیت بیمن تربیت

دهقان حکمتش بشمره خیری بارور گردیده ، اکنون از برکات دولت آن بلی
 ولی نعمت آزاده ، دارالعباده دارالسعاده است ، و در خوان احسان به
 اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه^۱ الوان نعمتهای جسمانی و روحانی به
 آماده ، اعظم نعم آنکه مدارس آیات اسلام مجدد است و اوراق دفاتر
 ایمان بشیرازه بندی آن همت والامجد ، و صدق مضمون کریمه: الیوم
 اکملت لکم دینکم او تمت علیکم نعمتی^۲ از لباس التباس سراپا مجرد
 عندلیبان اقلام علمای اعلام بتعلیم فرمایش نواسنج گلشن تصنیفند ، و بنام
 نامیش برافنان فنون علوم گوناگون آشیان بند تألیف ، و از باب من تشبه
 بقوم فهو منهم^۳ ، این یابست دام شکسته بالی ، داعی خلود دولت لایزالی
 ابن سید محمد الحسنی محمد علی ، عفی عنهما بالنبی والولی باکمال
 قصور و ناقابلی ، از اینکه بنخدمت این طبقه منسوب بود ، نظر عنایت
 خسروانه از ایشان محسوب فرمود و بترجمه رساله اعتقادات ابن بابویه
 و شرح شیخ مفید بر آن رحمة الله علیهما مامور ساخت ، اکنون این گلبرگ
 چمن امتثال ، که تروتازه از شبنم عرق انفعال است ، اگر چه بی رنگ و
 بو است ، از گلشن طاعت فرمان او است ، امید که دست گلچین چمن
 التفات از آن نرنجد ، و چنانچه از برکات اقبال والا است ، در جیب و
 دامن گنجد ،

(۱) سوره لقمان آیه ۱۹ . (۲) سوره مائده آیه ۵ .

(۳) حدیث مشهوری است از پیغمبر صلی الله علیه وآله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين ، وحده لا شريك له وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين ؛ وحبنا الله ونهم الوكيل .

باب اول

در بیان اعتقاد امامیه در توحید ، و معرفت رب مجید .

شیخ عالم ربانی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن

بابویه قمی فقیه ، مصنف این کتاب فرموده .

بدانکه اعتقاد ما در توحید این است که خدای تعالی یکی است ، و هیچ چیزی مثل او نیست ، قدیم است و همیشه شنوا و بینا و دانا و درست کار و زنده و بامر خلائق قیام کننده و غالب و پاك از تمام معائب و توانا و صاحب غنا بوده و خواهد بود ؛ نه موصوف بجوهر میشود ، و نه بجسم و نه صورت و نه عرض و نه خط و سطح و سنگینی و سبکی و قرار و حرکت و مکان و زمان ، و برتر است از همه صفتهای آفریدگان ، و بیرون است از هر دو حد ، حد ابطال و نیستی و حد تشبیه و مانند داشتن ، و حق تعالی چیزی است نه مثل سایر چیزها ، و او یگانه است جوف ندارد ، فرزند نیاورده . که وارثش شود ، و زاده نگردیده که دیگری شریک ملکش باشد ، و احدی کفو او نبوده ، نه او را مقابلی است و نه شبیهی ، و نه جفتی و نه مثلی ، و نه نظیری و نه شریکی ، نمی یابد او را چشمها و همها . و او مییابد آنها را ، و او را پینکی (نعاس خل) و خواب نمیگیرد و او صاحب

لطف و لطافت و آگاهی است ، خالق همه چیز است ، نیست خداوندی مگر او ، مخصوص او است آفرینش و فرمان ، تبارک الله رب العالمین .
 و هر که معتقد تشبیه باشد مشرک است ، و هر که نسبت با امامیه دهد خلاف این اوصاف را در امر توحید ، دروغگو است ، و هر حدیثی که مخالف این فقرات باشد جعل و اختراع است ، هر حدیثی که موافقت با کتاب خدا نمینماید باطل است . و اگر در کتب علما موجود باشد تدلیس و خدعه است ، و آن احادیثی که جهال پندارند که تشبیه حقیقتعالی بخلق است ، معنی صحیح آنها همان معنی صحیح نظیر آنها از آیات قرآنی است زیرا که در قرآن است : کل شیء هالک الا وجهه (۱)

یعنی هر چیزی فانی است الا روی خدا ، و معنی روی دین است و روئی است که آمدن بسوی خدا از آن رو است ، و بدان روی توجه بخداوند میشود .

در قرآن است : یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود (تا آخر) و هم سالمون (۲) یعنی روزی که ساق مکشوف میشود ، و مجرمان تکلیف نموده میشوند بسجود و نمیتوانند کرد ؛ در حالی که چشمهای آنها بخشوع است ، میرسد بآنها ذاتی عجب ؛ و بتحقیق که بودند همانها که دعوت کرده میشدند بسجود در آن حال که سالم و قادر بر سجود میبودند ، در دنیا . و معنی ساق روی کار و شدت امر است (۳)

(۱) سوره قصص آیه ۸۸ (۲) سوره ن والقلم آیه ۴۲ (۳) بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستین ؛ ستایش بر انما ، او و درود بر محمد و آتش

این تصحیح اعتقاد امامیه است از برای شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه قمی رضی الله عنه : تألیف شیخ مفید ابی عبدالله محمد بن محمد بن نعمان رحمه الله تعالی .
 فرموده است شیخ مفید علیه الرحمة (بعد از نقل کلام شیخ ابو جعفر)
 در قول خداوند تعالی « یوم یکشف عن ساق » که ساق وجه امر و شدت آن است (یعنی آنکه قول خداوند که فرموده است : یوم یکشف عن ساق بقیه در صفحه بعد

و در قرآن است: ان تقول نفس یا حمرتی علی ما فرطت فی جنب الله (۱) یعنی مبادا که یکی بگوید و احساسرتا بر آنچه کوتاهی نمودم در پهلوی خدا؛ و مراد از جنب و پهلو اطاعت است.

و در قرآن است: و نفخت فیہ من روحی (۲) یعنی دمیدم در آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از روح خود، و مقصود روحی است مخلوق که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از آن روح آفرید و اینکه خداوند فرموده: روح من . نیست الا مثل اینکه فرموده: پیغمبر من؛ و بنده من؛ و بهشت من؛ و آتش (دوزخ نسخه بدل) من و آسمان من و زمین من.

بقیه از صفحه ۸

قصه نموده است بآن اینکه، روز قیامت برده برداشته میشود در آن از روی امر شدید و دشوار و بزرگی و آن حساب است و واقف شدن بر اعمال و جزا، افعال و ظهور سرها، و منکشف گشتن باطنها، و بر خوردن بر حسنات و سیئات، پس تعبیر فرموده است خداوند بلفظ ساق از شدت و از این جهت است که گفته است عرب در آنچه تعبیر نموده است بآن از شدت جنگ و دشواریش قامت الحرب علی ساق . یعنی ایستاد جنگ بر ساق (یعنی جنگ شدت بر باشد صحیح) و باز گفته است عرب:

قامت الحرب بنا علی ساق یعنی ایستاد جنگ باما بر ساق (یعنی بسختی و شدت جنگ برای ما بر باشد - صحیح) و گفته است نیز سعد بن خالد شاعر شمری زاکه مضمونش این است: که کشف نمودم از برای دشمنان از دو ساق جنگ، و ظاهر گردید از شر صریح و خالص، و ظاهر گردید عقاب مرگ که می لرزید در زیر آن اجل هلاکت.

و از این قبیل است قول عرب: قد قامت السوق . یعنی بر باشد بازار، و این سخن را در وقتی میگویند که بهم فراهم آیند اهل بازار، و محکم گردد امر آن بفروخت و خرید و واقع شود سعی و کوشش در آن - مفید.

(۱) سوره زمر آیه ۵۷ (۲) سوره حجر آیه ۲۹ .

(۱) و در قرآن است: بل یداه مبسوطةان (۲) دو دست خدا گشاده است، یعنی نعمة دنیا و نعمت آخرت.

و در قرآن است: والسماء بنیناها باید و انال موسعون (۳) یعنی آسمان را بنا نمودیم بدستها و بتحققیکه ما هر اینه وسعت دهند گانیم. و ایدی عبارت از قوت است،

و در قرآن است: یا ابلیس ما منهک ان تسجد لما خلقت یدی (۴) یعنی ای ابلیس چه مانع شد تو را از اینکه سجده نمایی برای چیزیکه بدو دست خودم آن را آفریدم؟ یعنی بقدرت و قوت خود. †

و در قرآن است: والارض جمیعاً قبضته یوم القیامة (۵) یعنی زمین بالتام یک قبضه اوست روز قیامت؛ یعنی ملک او است؛ و دیگری بشراکت او مالک آن نیست.

(۱) فرموده است شیخ مفید که: نیست وجه اضافه نمودن خداوند روح و بیت را بسوی خود و نسبت دادنش بخود از حیث خلقت و بس: بلکه وجه در آن جدا نمودن آنها است باعظام و اجلال، و مخصوص ساختن آنها است باکرام و تعظیم و دلالت نموده است خداوند باین اضافه و نسبت دادن بخود بر آنکه این دو یعنی روح و خانه مخصوص اند از جانب خداوند بکرامت و اجلالی که قرار نداده است آن را از برای غیر این دو از روحها و خانها و گویا غرض در این خواندن خلق است بسوی اعتقاد نمودن باین در باره ایشان و بزرگ نمودن این دو اعتقاد مفید

(۲) سوره مائده آیه ۶۹.

(۳) سوره ذاریات آیه ۴۷ (۴) سوره صاد آیه ۷۵ (۵) سوره زمر آیه ۶۷

(۵) فرموده است شیخ مفید ره که آنچه ابو جعفر بن بابویه رحمة الله در تفسیر قول خداوند **ما منهک ان تسجد لما خلقت یدی!** فرموده است که مراد از دو دست یکی دست قدرت و یکی دست قوت است، نیست آن وجه، چه آن افاده میکند تکرار معنی را، پس گویا خداوند فرموده است که بقدرت خود و قدرت خود. یا بقوت خود و قوت خود، زیرا که قدرت آن قوت است و قوت قدرت و نیست از برای این معنایی در توجیه کلام، و توجیه آنچه زیست که، مقدم داشتیم از ذکر نعمت و اینکه مراد بقول خداوند **ما منهک ان تسجد لما خلقت یدی.** بقیه در صفحه بعد

و در قرآن است : **وَالسَّمَاوَاتِ مَطْوِيَّاتٍ بِيَمِينِهِ** ، یعنی آسمانها پیچیده شدگانند در دست راست خدا روز قیامت و معنی **بِیَمِينِ** خداوند قدرت او است .

و در قرآن است : **وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلِكُ صَفَا صَفَا** یعنی آمد

بقیه از صفحه ۱۰

جز این نیست که اراده نکرده است بآن دو نعمت خداوند دو نعمتی که در دنیا و آخرت است و کلمه **بَاء** در قول خداوند بیدی قائم مقام لام است پس گویا خداوند فرموده است که خلق نمودم از برای دویدم قصد نموده است بآن از برای دو نعمتم چنانکه فرموده است : **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادُونَ** (سوره ذاریات آیه ۵۵) و عبادت نفع می کند بایشان ، زیرا که وارد می سازد بر ایشان ثواب خداوند را در دار نعیمی که زوال ندارد و در تاویل آیه وجهی دیگر است و آن آنست که مراد بیدین در آیه آن نعمت و قوت است ، پس گویا فرموده است که خلق نمودم بقوت و نعمت خود و در تاویل آیه نیز وجهی دیگر است و آن آنست که اضافه بیدین بخود جز این نیست که اراده شده است بآن تحقق فعل و مؤکد بودن اضافه اش به خداوند و مخصوص بودنش بآن نه بسایر آن از نعمتها و قدرتها و غیر آنها ، و شاهد این قول خداوند است که : **ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ لِذَاتِهِ** و جز این نیست که اراده نموده است خداوند باین قول که این عقاب بسبب آن چیز است که پیش کرده و نیز شاهد بر اینکه بد یعنی فعل است قول خداوند است که : **وَمَا أَصَابَكُمْ مَن مَّصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ** و مراد بآیه آنست که هر آنچه میرسد تو را از مصیبتی پس بسبب آنچه بزیست که کسب کرده اید شما ، و عرب میگوید در امثال این مقامات که دو دست تو بهم مالیده است و دهان تو باد نموده است ، قصد می کند عرب باین کلام اینکه تو کرده و مباشر شده آن را و صنع نموده و اختراع کرده و اگر چه نبوده باشد آدمی که بکار فرموده باشد دو جارحه خود را که دودستش بوده باشد در آن کار ، گفته است شیخ مفید که در آن وجهی دیگر می باشد و آن آنست که بد در قول خداوند عبارت از نعمت است گفته است شاعر عرب شعری را که مضمونش اینست که : از برای مدوح است بر من بیدی یعنی نعمتی که نستم من که کفران کنم آنرا و جز این نیست که صاحب کفران شکر نعمت را ننموده است ، پس حمل میشود قول خداوند درباره حضرت داود علیه السلام که بود (ذالایده) بر آنکه اراده نموده است بآنکه بود داود مرد صاحب نعمت و از این قبیل است قول خداوند که بدها مہسوطان یعنی دو نعمت او که عام است در دنیا و آخرت . مفید

پروردگار تو ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آمدند ملائکه صف صف یعنی آمد امر پروردگار تو .

و در قرآن است : انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون ۱ . یعنی بدستیکه آن جماعت از پروردگارشان آن روز هر آینه محجوبند، یعنی از ثواب پروردگار محرومند .

و در قرآن است : هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة ۲ یعنی آیا آن جماعت چشم براه امری دیگر دارند جز اینکه بیاید ایشان را خداوند در پاره هائی از ابر سفید و بیاید ملائکه یعنی بیاید امر و عذاب خدا .

و در قرآن است : وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة ۳ یعنی روئی چند در آن روز درخشان است و نظر دارنده بسوی پروردگارشان یعنی مشرفند در انتظار ثواب پروردگار

و در قرآن است : ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى ۴ یعنی هر که وارد شود بر او خشم من پس بتحقیق که هلاک شده، و معنی غضب خداوند عقاب او است درضا و خشنودی او ثواب او است .

و در قرآن است از زبان حضرت عیسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که عرض بدرگاه احدیت میفرماید : تعلم ما في نفسي ولا اعلم ما في نفسك ۵ یعنی تو میدانی آنچه در نفس من است و من نمیدانم آنچه در نفس تو است ، یعنی تو میدانی راز پنهان مرا و من نمیدانم سر نهان تو را .

و در قرآن است : ويحذرکم الله نفسه ۶ یعنی هیترساند شما را خداوند از نفس خود، یعنی از انتقام خود .

(۱) سوره مطففین آیه ۱۵ (۲) سوره بقره آیه ۲۰۶ (۳) سوره قیامه آیه ۲۲ و ۲۳ (۴) سوره طه آیه ۸۳ (۵) سوره انفصام آیه ۱۱۶ (۶) سوره آل عمران آیه ۲۷

و در قرآن است: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی ۱ یعنی بدستیکه خداوند و ملائکه خدا صلوات می فرستند بر پیغمبر ﷺ
و در قرآن است: هو الذی یصلی علیکم و ملائکته ۲ یعنی خداوند آن چنان کسیست که صلوات میفرستد بر شما، و فرشتگان او و مراد از صلوات خداوند رحمت است و از صلوات فرشتگان طلب آمرزش و از صلوات آدمیان دعا.

و در قرآن است: مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین ۳ یعنی مکر نمودند آن قوم و خداوند بآنها مکر فرمود و خدا بهترین مکر کنندگان است.

و ایضاً: یخادعون الله و هو خادعهم ۴ یعنی معامله بخدعه با خدا میکنند و خدا فریب دهنده آنجماعت است.

و همچنین: الله یتهزی بهم و یمدهم ۵ یعنی خدا ریشخند و استهزا ۶ بآنجماعت مینماید و مملتشان میدهد.

(۱) سوره احزاب آیه ۵۶ (۲) سوره احزاب آیه ۲۴

(۳) سوره آل عمران آیه ۴۷ (۴) سوره نساء آیه ۱۴۱ فرموده است شیخ

مفید علیه الرحمه که ذکر نموده است ابو جعفر رحمه الله در قول خداوند یخادعون الله و هو خادعهم، و نسو الله فنیهم، و مکروا و مکر الله، و الله یتهزی بهم - اینکه مراد بهمه اینها جزاء بر افعال است و آن چنان است که او گفته است، مکر آنکه ذکر نموده است وجه در آنرا و وجهش آن است که عرب نام میگذارد شیتی را باسم آنچه جزا داده میشود بر آن بجهت تعلق در میان ایشان و مقارنه ایشان، پس چونکه افعالی که جزا داده می شود بر آنها مستحق آن اسمند بوده باشد جزا می باسما آنها، فرموده است خداوند تعالی که ان الذین یاکفون اموال الیتامی ظلماً انما یاکفون فی بطونهم ناراً پس نام گذارده است آنچه را که می خورند از طیبیات باسم نار و قرار داده است آنها را نار چونکه

جزا بر آنها نار است (۵) سوره بقره آیه ۱۴

و كذالك سخر الله منهم ۱ یعنی سخریه و استهزاء نمود خدا از آن جماعت .

و دیگر: نسوالله فنسیهم ۲ یعنی فراموش کردند خدا را ، پس فراموش ساخت خدا آنها را

و معنی همه اینها اینست که حق تعالی جزای اعمال آنها را میدهد جزای مکر و جزای مغادعه و جزای استهزاء و جزای سخریه و جزای نسیان و تلافی فراموشی آنها آنست که خود آنها را از یاد شان برد چنانچه حق تعالی فرمود: **ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانما هم انفسهم ۳** یعنی «باشید مثل آنکسانیکه فراموش نموده اند خدا را پس خدا خود آنها را از یاد شان برد ، زیرا که حق تعالی در حقیقت مکر و خدعه و استهزاء و سخریه و نسیان نمیکند ، تعالی عن ذلك علواً کبیرا

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

(۱) سوره توبه آیه ۸۰ (۲) توبه آیه ۶۸ .
(۳) سوره حشر آیه ۱۹ فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که ذکر نموده

است ابو جعفر رحمه الله که نسیان خداوند جاری مجرای مغادعه و فریب او است عاصیان را و اینکه نام گذارده است خداوند آنها را باسم آنچه جزا داده می شود بر آن وجه در آن غیر این است ، و وجه آنست که نسیان در لغت آن ترك و تاخیر است فرموده است خداوند **ما نسخ من آیه او نسها نأت بخیر منها او مثلها** قصد نموده است خداوند از این آیه که آنچه نسخ میکنیم از آیه ، یا وا میکنیم آنها بر حال خود یا تاخیر میاندازیم آنها ، پس مراد بقول خداوند تعالی **انسا هم انفسهم** آن است که ملجأ گردانید ایشانرا بسوی ترك تعهد و مراعات مصالح خود بآنچه مشغول نمود ایشان را بآن از عقاب ، پس اینست وجهش و اگر چه آن نیز وجهی است که منکر نیست والله ولی التوفیق - مفید .

باب دوم

در صفات ذات و صفات افعال

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید : هر چه ما وصف نمودیم خداوند

(۱) فرموده است شیخ مفید رحمه الله که صفات الله بر دو قسم است، یکی از آن دو منسوب است بسوی ذات، پس گفته میشود صفات ذات، و قسم دوم منسوب است بسوی افعال، پس گفته میشود صفات افعال و معنی قول ما، صفات ذات، آنستکه ذات مستحق است معنی آن صفات را استحقاقی لازم، نه بجهت معینی سوای ذات، و معنی صفات افعال آنستکه آنها واجبند بوجود فعل و واجب نیستند پیش از وجود فعل، پس صفات ذات از برای خداوند تعالی آنها وصف کردن او است بآنکه حی و عالم و قادر است آیا دیده نمیشود که او همیشه مستحق بوده است این صفات را و خواهد بود، و وصف ما خداوند تعالی را بصفتان افعال مثل قول ما است که خالق است و رازق است و محیی و ممیت است، و مبدی و معید است، آیا دیده نمیشود که او تعالی پیش از خلق خودش خلق را صحیح نمی باشد و صفش بآنکه خالق است و پیش از احیاء نمودنش مردگان را گفته نمی شود که محیی است، و همچنین است گفتار در آنچه شمرديم آن را یعنی از صفات افعال و فرقی میانه صفات افعال و صفات ذات آن است که صفات ذات صحیح نیست از برای صاحبش اتماف باضداد آنها، و نه خالی بودنش از آن اوصاف، و اوصاف افعال صحیح است وصف نمودن مستحق آنها را باضداد آنها و بیرون رفتنش از آن اوصاف، آیا دیده نمیشود که صحیح نیباشد وصف نمودن خداوند تعالی را بآنکه میمیرد و نه آنکه عاجز میشود و نه آنکه جاهل میباشد و صحیح نیباشد وصف نمودنش به بیرون رفتن از بودنش زنده و دانای توانا و صحیح میباشد وصف نمودنش بآنکه امروز خالق نیست و رازق زیه نیست و زنده نمیگرداند مرده بخصوصی را و مبدی چیزی نیست در اینحال و نه معیدش، و صحیح میباشد وصف نمودنش جل و عز بآنکه روزی میدهد، و منع میکند، و زنده میگرداند و می میراند و ابداء میکند و اعاده مینماید و ایجاد میکند و اعدام می نماید، پس ثابت شد مغایرت در اوصاف ذات و اوصاف فعل، و فرقی میانه آن دو آن چیزی است که ذکر نمودیم ما بآنها، مفید

را بآن از صفات ذاتش غرض و قصد ما از هر صفتی نفی ضد آن صفت
میباشد از ذات مقدس او

و میگوئیم : در ازل حقتعالی سمیع و بصیر و علیم و حکیم و حی
و قیوم یعنی بذات خود برپا و واحد و قدیم بوده ، و اینها صفات ذات
او است .

و نمیگوئیم که : خدا در ازل خلق کننده است و کار کننده و
خواهنده و خواهش کننده و خوشنودشونده و خشم آورنده و روزی دهنده
و بخشنده و سخن گوینده ، زیرا که اینها صفات کارهای او است و آنها
حادثند و جائز نیست قائل شدن به آنکه خداوند در ازل موصوف با آنهاست



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

باب (سوم) اعتقاد در تکلیف

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما درباره تکلیف این است که خداوند تکلیف نفرموده بندگانش را مگر بناز لتر از آنچه طاقت میدارند چنانچه فرموده :

لا يكلف الله نفساً الا وسعها (۱) وحدّ وسع نازلتر از حدّ طاقت است و جناب صادق عليه السلام فرموده که : خدا تکلیف نکرده بندگان را مگر کمتر از طاقت ایشان ، زیرا که تکلیف نموده ایشان را در هر شبانروزی پنج نماز و تکلیفشان فرموده در سال بروزه سی روز، و ایشانرا مکلف ساخته در هر دوست درهم پنج درهم (یعنی زکوة) و مکلفشان فرموده در مدت العمر بیک حج باوجود آنکه ایشان بیش از این طاقت میدارند ، والله اعلم .

باب (چهارم)

اعتقاد در افعال بندگان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در عملهای بندگان این است که آن عملها آفریده خدا

(۱) سوره بقره آیه ۲۸۵ ﴿ ۲ ﴾ فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه

که گفته است شیخ ابو جعفر رحمه الله که افعال عباد مخلوقند بخلاق تقدیر نه خالق تکوین و معنی خلق تقدیر آن است که همیشه عالم بود بقادیر آن افعال ، گفته است شیخ ابو عبد الله که آنچه صحیح است که وارد شده است از آل محمد صلی الله

است بطریق تقدیر نه بطریق تکوین و معنی خلقت تقدیر آن است که در ازل خدا عالم باندازه های آن عملها بوده. والله اعلم.

باب (پنجم)

اعتقاد در نفی جبر و تفویض

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که : نه جبری

بقیه از صفحه ۱۷

علیه وآله آنست که افعال عبار غلوق نیست از برای خداوند، و آنچه ذکر نموده است آنرا ابو جعفر رحمه الله به تحقیق آورده است آنرا روایتی که عمل نشده است بآن و پسندیده نیست سندش، و روایات صحیح برخلاف آن است و شناخته نشده است در لغت عرب که علم بشتی خلق آن شتی بوده باشد و اگر بود آن چنانکه میگویند مخالفین حق؛ هر آینه واجب بود که بوده باشد هر آنکس که میداند بیش بر اوصالی الله علیه وآله پس خلق نموده باشد او را و هر آنکس که میداند آسمان و زمین را، خالق آنها باشد و هر آنکس که بشناسد کیفیت چیزی از صنع خدا را و مقرر ساخته باشد آن را در نفس خود، اینکه خالق آن باشد، و این معنی است که معلوم نباشد راه خطا در آن برپا شود از رعیت ائمه علیهم السلام چه جای خود ایشان علیهم السلام، و اما تقدیر پس آن خلق است در لغت، بجهت آنکه تقدیر نباشد مگر بفعل و اما بعلم پس نمیتواند تقدیر، و نمیباشد تقدیر نیز بفکر، و خداوند برتر است از خلق فواحش و قبایح بر هر حال، و به تحقیق روایت شده است از ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن موسی صلوات الله علیهم اینکه سؤال شد آن حضرت از افعال عباد پس عرض شد بخدمت آن حضرت ع که آیا اعمال عباد مخلوقند از برای خداوند؟ پس فرموده آن حضرت «ع» که اگر بود خداوند خالق تبری نیست از آنها و حال آنکه فرموده است خداوند سبحانه که : **ان الله بری من المشرکین** . و اراده نموده است خداوند برائت جستن از خلق ذوات مشرکین؛ و جز این نیست که برائت جسته است از شرک و قبایح اعمال ایشان و سؤال نمود ابو حنیفه ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام را از افعال عباد که از کبست آنها؟ پس فرمود از برای او حضرت ابی الحسن (ع) که افعال عباد خالی نیست از سه مرتبه، یا میباشد از خداوند و پس، یا از خدا

است و نه تفویضی بلکه امری است میان دو امر، پس شخصی پرسید که چه چیز است امر میان دو امر؟ آنجناب فرمود: این مثل آنست که تو مردی را مشرف بر معصیتی دیده منعش نموده باشی و او باز ناپستاده باشد از آن معصیت، پس تو او را بحال خود واگذارده باشی و او آن معصیت را

بقیه از صفحه ۱۸

و بنده بروجه مشارکت ایشان در آنها، یا از بنده و پس، پس اگر بوده باشند از خداوند و پس، هر آینه بود خداوند سزاوارتر بستایش بر اعمال نیکو و سزاوارتر بمذمت بر افعال قبیح، پس تعلق نیکرفت بغیر خداوند تعالی نه ستایشی و نه مذمتی و اگر بوده باشند آن افعال عباد از خدا و بنده یعنی بر وجه مشارکت، هر آینه بوده باشد ستایش از برای هر دو باهم در آن افعال و مذمت بر هر دو در آن ها و هر گاه باطل شد این دو وجه ثابت شد که آن افعال از خلق است، پس اگر عقاب کند ایشان را خداوند تعالی بر این جنایت ایشان پس از برای او است این و اگر عفو فرماید از ایشان و درگذرد، پس او اهل تقوی و مغفرت است و امثال آنچه ذکر نمودیم از روایات و مواضع آن ها بسیار است که طول می کشد کلام بذکر آن ها و کتاب خداوند که مقدم میباشد بر احادیث و روایات و قاضی و حاکم است در معرفت اخبار صحیحه و سقیمه که آنچه حکم نماید کتاب الله بآن آن حق است نه غیرش، در آن کتاب الله خداوند فرموده است که **الذی احسن کل شئی خلقه و بدء خلق الانسان من طین**. پس خبر داده است خداوند بآنکه هر چیزی که خلق نموده است آن را پس او نیکو است و قبیح نیست. پس اگر بود قبیح از فعل خداوند هر آینه منافات داشت این با حکم به حسنش و در حکم خداوند بحسن، همه آنچه خلق نموده است گواهی است بیاطل بودن گفتار کسی که گمان نموده است که خداوند خلق نموده است قبیح را و فرموده است خداوند تعالی که **ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت**. پس نفی فرموده است تفاوت را از خلقش و حال آنکه ثابت شده است که کفر و کذب متفاوتند فی نفس و سخنهای ضد یکدیگر متفاوتند پس چگونه جایز است که بر خداوند تعالی اطلاق کنند اینکه خالق افعال عباد است و حال آنکه در افعال ایشان است از تفاوت آنچه ذکر نمودیم ما آن را با فرموده خداوند که: **ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت**. پس نفی فرموده است خداوند ورد نموده است بر کسیکه نسبت دهد آن را بسوی او و تکذیب فرموده است او را در این نسبت دادن با او - مفید ره.

کرده باشد؛ پس در آن مقام که قبول منع ننمود و تو او را واگذاردی
نه اینست که تو باشی آنکسی که او را امر بمعصیت نموده. والله اعلم (۱)

(۱) شیخ مفید علیه الرحمه بعد از نقل کلام ابو جعفر این با بویه ره و تضعیف
این روایت بار سال فرموده است که جبر و داشتن بر فعل و مضطر نمودن بسوی
آن بعنوان قهر و غلبه است و حقیقت این ایجاد فعل است در شخص زنده بدون
اینکه از برای آن شخص قدرت بر دفع آن و سر باز زدن از وجود آن فعل در او
بوده باشد و گاهی تعبیر می شود از آنچه میکنند آن را آدمی بقدرتی که با اوست بر
وجه اکراه و ناخوش داشتن آن فعل بر سبیل تخویف و الجاء آنکه آن فعل جبر است
و اصل در این معنی جبر آن چیزی است که کرده شود بدون قدرت شخصی بر امتناعش
بنحوی که ذکر نمودیم و هر گاه محقق شد گفتار در جبر بنحوی که وصف نمودیم
آن را بوده باشد جبر مذهب اصحاب مخلوق و آن آن است که گمان مینمایند که
خداوند خلق نموده است در بندگی طاعت را بدون آنکه دهنده قدرتی بر ضد اطاعت و
امتناع از طاعت بوده باشد و خلق نموده است خداوند معصیترا همچنین پس ایشانند مجبره
حقیقی و جبر مذهب ایشان است بر سبیل تحقیق، و تفویض آن قول بر فتح خطر و منع
است از خلق در افعال عباد آنچه خواسته باشند از اعمال و این قول زنادقه و اصحاب
اباحه است، و واسطه میانه این دو قول آن است که خداوند قادر نموده است
خلق را بر افعال خود و متمکن نموده است ایشان را از اعمال خود و تحدید نموده است
از برای ایشان حدود را در آن و رسم نموده است رسوم را و منع نموده است ایشانرا
از قبایح بزجر و تخویف و وعده و وعید، پس نمی باشد خداوند بسبب تمکین
نمودن عباد را بر اعمال، جبر کننده ایشان بر اعمال و تفویض نموده است بسوی
ایشان افعال را بجهت آنکه منع نموده است ایشانرا از اکثر افعال و قرارداده است
از برای ایشان حدود را در افعال و امر نموده است ایشان را بافعال حسنه و نهی
نموده ایشانرا از قبایح افعال، پس این است فاصله و واسطه میانه جبر و تفویض
بنحوی که بیان نمودیم ما آنرا - مفید

باب (ششم)

اعتقاد در اراده و مشیت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که خواسته خدا و اراده نموده و دوست نداشته و نپسندیده باین تفصیل که خواسته است که هیچ چیز نباشد مگر بعلم او، و اراده نموده همچنین، و دوست نداشته که سیمین سه خدایش گویند و نپسندیده کفر را برای بندگانش، و حق تعالی فرموده که یا محمد صلی الله علیه و آله تو هدایت نمی‌مائی هر که را مائلی ولیکن خدا هدایت می‌فرماید هر کس را (که) می‌خواهد (۱)

و ایضاً فرموده که: نمی‌خواهید شما بندگان مگر آنکه خدا بخواهد (۲)

و ایضاً فرموده که: اگر خواسته بود پروردگار تو یا محمد صلی الله علیه و آله هر آینه ایمان آورده بود هر که در روی زمین است کلمه اجمعین، آیا پس تو بجزبر میداری مردم را تا همه مؤمن باشند؟ (۳)

و فرموده که: مقرر نه بوده برای هیچ نفسی اینکه ایمان بیاورد مگر باذن خداوند (۴)

۱- انك لاتهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء . سورة

قصص آیه ۵۶

۲- وما تشاؤون الا ان يشاء الله ، سورة دهر آیه ۳۸

۳- ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعاً افانت تكره

الناس حتى يكونوا مؤمنين . سورة يونس آیه ۹۸

۴- وما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله . سورة يونس آیه ۱۰۰

و فرموده که : شدنی نبوده برای هیچ نفسی آنکه بمیرد الا باذن خدا نوشته بمدت معین (۱)

و فرموده که : میگویند لشکریان اسلام که اگر ما را نصیبی از غلبه بود کشته نگردیده بودیم در اینجا ، بگو یا محمد ﷺ که اگر در خانه های خود بودید هر آینه بیرون میآمدند اشخاصی که قتل سر نوشت آنها شده بود بسوی مکانهای مرگشان (۲)

و فرموده که : اگر خدا خواسته بود نکرده بودند آن کار را ، پس واگذار آن قوم را با افتراشان (۳)

و فرموده : اگر خواسته بود خداوند شرك نمیآوردند آن جماعت و ما تو را نگهبان قرار نداده ایم (۴)

و فرموده که : اگر خواسته بودیم هر آینه هدایت هر نفسی را بخودش (باو بخ ل) داده بودیم (۵)

و فرموده که : هر کس را خدا میخواهد که هدایتش نماید باز میکند سینه اش را برای اسلام و هر کس را میخواهد گمراهش کند

۱- و ما كان لنفس ان تموت الا باذن الله كتاباً مؤجلاً سورة آل عمران آیه ۱۳۹

۲- يقولون لو كان لنا من الامر شئنا ماقتلنا هيهنا قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم، سورة آل عمران آیه ۱۴۸

۳- ولو شاء ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون. سورة انعام آیه ۱۱۲

۴- ولو شاء الله ما اشركو اوما جعلناك عليهم حفيظاً سورة انعام آیه ۱۰۷

۵- ولو شئنا لا اتينا كل نفس هديها ولكن حق القول مني، سورة

سجده آیه ۱۳

میگرداند سینه اش را تنگ بمرتبه که گویا صعود در آسمان مینماید (۱)
و فرموده که : میخواهد خداوند که بیان فرماید برای شما بنماید
شما را طریقه های آن کسانی که پیش از شما بوده اند و باز گشت بر رحمت
فرماید بر شما (۲)

و فرموده : میخواهد خدا که قرار دهد برای آنها حظی در آخرت (۳)

و فرموده که : میخواهد خدا که تخفیف دهد مشقت را از شما (۴)

و فرموده : میخواهد خدا بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را (۵)

و فرموده که : خدا میخواهد که باز گشت بعفو و رحمت فرماید بر

شما و میخواهد آنرا که از بی شهوتها میروند که میل کنید شما میای عظیم (۶)

و فرموده که : خدا نمیخواهد ظلمی را برای بندگان (۷)

خلاصه این است اعتقاد ما در اراده و مشیت و مخالفان طعن بر ما میزنند

در این باب و میگویند که : ما میگوئیم خدا معصیتها را خواسته و کشتن حسین

بن علی علیهما السلام را خواسته ، و ما چنین نمیگوئیم بلکه می گوئیم

که حق سبحانه و تعالی خواسته که معصیت عاصیان خلاف طاعت مطیعان

۱- فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یردان یضله

یجعل صدره ضیقاً حرجاً کما یصعد فی السماء سوره انعام ۱۲۵

۲- یرید الله لیبین لکم ویهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب

علیکم سوره نسا، آیه ۳۱

۳- یرید الله ان لایجعل لهم حظاً فی الآخرة و لهم عذاب عظیم

سوره آل عمران آیه ۱۷۰

۴- یرید الله ان یخف عنکم و خلق الانسان ضعیفاً سوره نسا، آیه ۳۲

۵- یرید الله بکم السیر و لایرید بکم العسر سوره بقره آیه ۱۸۱

۶- و الله یرید ان یتوب علیکم و یرید الذی یتبعون الشهوات ان

تمیلوا میلاً عظیماً سوره نسا، آیه ۳۲

۷- و ما الله یرید ظلماً للعباد سوره مؤمن آیه ۳۲

باشد، و خواسته که معصیتها نسبت باو نداشته باشد از راه کردن، و خواسته است که خودش مو صوف باشد بعلم بمعصیتها پیش از وجود آنها، و می گوئیم که خدا خواسته که قتل حسین علیه السلام معصیت او باشد بر خلاف طاعت.

و میگوئیم خدا خواسته که قتل او منہی باشد نه مأمور و میگوئیم خدا خواسته که قتل او قبیح باشد نه مستحسن و خدا خواسته که قتل او موجب سخط الهی باشد نه رضای او.

و می گوئیم که خدا خواسته که بطریق جبر و قدرت مانع قاتل (قتل خیل) آن جناب (ع) نشود چنانچه بطور منہی مانعش شده

و میگوئیم خدا خواسته که دفع قتل از او نفرماید، چنانچه دفع سوختن از ابراهیم علیه السلام فرمود در وقتی که خطاب نمود بآتش که ابراهیم در آن افکنده بود که: ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم (۱) و میگوئیم در ازل خداوند عالم بود بآنکه حسین علیه السلام کشته میشود و بواسطه شهادت ادراک سعادت ابدی مینماید و کشته‌اؤ شقی ابدی میشود.

و میگوئیم: هر چه خدا خواسته هست و هر چه نخواسته نیست (۲) این است اعتقاد ما در اراده و مشیت نه آنچه بما اسناد می دهند مخالفان و طعنه زنندگان بر ما از ملحدان (۳) و الله اعلم

(۱) قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم - سوره انبیاء آیه ۶۹

(۲) ماشاء الله کان و ما لم یسأل یکن .

(۳) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که آنچه ذکر نموده است آن را شیخ ابو جعفر ره در اینباب محصل نمییابد و معانی آن مختلف و متناقض می باشد و سبب در آن آنستکه عمل نموده است بر ظواهر احادیث مختلفه، و نبوده است بقیه در صفحه بعد

باب (هفتم) اعتقاد در قضا و قدر

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در این باب قول جناب صادق علیه السلام است که در جواب

سؤال زراد با فرمودند .

بقیه از صفحه ۲۴

شیخ ابو جعفر ره که اعتقاد داشته باشد نظر و تامل را پس تمیز بدهد میان حق و باطل آنها و عدل کند بر مقتضای حجت و برهان و کسی که اعتماد نماید در مذهب خود بر اقوال مختلفه و تقلید راویان ، بوده باشد حالش در ضعف آنچه بیان نمودیم ما آنرا ، و حق در آنست که خداوند اراده نمی نماید مگر آنچه نیکو بوده باشد از افعال و نمی خواهد مگر جمیل اعمال را و اراده نمی نماید قبایح را و نمی خواهد فواحش را ، بر تراست خداوند از آنچه میگویند آنرا ظالمون برتری بزرگی ، فرموده است خداوند : **وما لله یرید ظلماً للعباد** . بیست خداوند که اراده نماید ظلم را از برای بندگان ، و فرموده است که :

یرید الله بکم اليسر ولا یرید بکم العسر . و یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم (الی آخر آیه) اراده می نماید خداوند در باره شما آسانی را و اراده نمی نماید در باره شما دشواری را ، و اراده می نماید که بیان نماید از برای شما طریقه های کسانی را بیش از شما بوده اند (تا آخر آیه) و نیز فرموده است : **والله یرید ان یتوب علیکم و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلاً عظیماً** خداوند اراده می نماید که قبول توبه شماها را کند و اراده می نماید کسانی که متابعت شهوات مینمایند که میل کنید شماها از حق میل نمودنی بزرگی و نیز فرموده است که : **یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفاً** . اراده مینماید خداوند که سبک کند از شماها و خلق شده است آدمی ضعیف . پس خبر داده است خداوند سبحانه اینکه اراده نمی نماید در باره بندگانش دشواری را ، بلکه اراده می نماید در باره ایشان آسانی را و اراده می نماید در باره ایشان بیان حق را و اراده نمی نماید گمراهی را و اراده می نماید سبکی را از ایشان و اراده نمی نماید سنگین کردن کار را بر ایشان پس اگر بود خداوند سبحانه اراده ناینده معاصی ایشان ، هرینه منافی بود این اراده با اراده بیان حق از برای

بقیه در صفحه بعد

عرض کرد چه میفرمائید در قضا و قدر؟ آن جناب فرمودند می-
گویم که چون جمع فرماید خداوند بندگان را، از ایشان پرسش عهدی
میکند که بایشان فرموده و از آنچه قضا درباره ایشان فرموده سئوالشان
نمی نماید.

بقیه از صفحه ۲۵

ایشان و آسان نمودن از برای ایشان، پس کتاب الله گواه است به ضد آنچه رفته اند
بسوی آن گمراهان و افتراء بندگان برخدا و روغ را، برتر است خداوند از آنچه ظالمون
میکوبند برتری بزرگی. و اما آنچه آویخته اند و چنگ زده اند بآن از قول خداوند
به: **فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام (الی آخر آیه)** یعنی
پس کسی که خواسته است خداوند که بگشاید سینه اش را از برای اسلام (تا آخر
آیه) پس نیست از برای چیزی چنگ زدن و آویختن بآن و نه در آن حاجتی است از جهت
آنکه معنی این آیه آن است که: کسی که اراده نماید خداوند که نعمت بخشد
او را بجهت جزاء بر طاعتش بگشاید سینه اش را از برای اسلام بلطفهایی
که عطا میکند او را؛ پس بیشتر بنماید از برای او بسان الطاف همیشگی
داشتن طاعات را؛ و هدایت در این موضع نعیم است فرموده است خداوند
تعالی در آنچه خبر داده است بآن از اهل بهشت که **الحمد لله الذی هدانا لهذا**
(الی آخر آیه) حمد و ستایش مختص خداوند آنچنانی است که هدایت نموده است ما را
از برای این یعنی نعمت بخشیده است ما را بآن و جزا داده است ما را بآن، و
ضلال و گمراهی در این آیه عذاب است. فرموده است خداوند تعالی که: **ان المجرمین**
فی ضلال وسعر بدرستی که گناهکاران در گمراهی و عذاب سعیرند پس نام
گذارده است عذاب را ضلال و نعیم را هدایت و اصل در آن اینست که ضلال هلاکت
است و هدایت نجات، فرموده است خداوند در مقام حکایت از عرب که: **انذنا**
ضللنا فی الارض اننا لفی خلق جدید، یعنی هر گاه ما هلاک شدیم در زمین
تازه خلق خواهیم شد؛

و بوده باشد معنی در قول خداوند: **من یرد الله ان یهدیه**. آنچه مقدم
داشتیم آنرا؛ و در قول خداوند: **و من یرد ان یضله**، آنچه وصف نمودیم آنرا
و معنی قول خداوند: **یجعل صدره ضیقاً حرجاً**، سلب توفیق او است بجهت
عقوبت او بر عصیانش؛ و منع از او است الطاف را بجهت جزاء او بر بدی او،
پس شرح صدر ثواب اطاعت است بتوفیق، و تضییق صدر عقاب بمعصیت است بسلب
توفیق و نیست در آیه بنا بر آنچه ما بیان نمودیم آن را، شبهه از برای اهل
بقیه در صفحه بعد

و سخن گفتن در قدر الهی از مناهی است چنانچه جناب امیرعلیه السلام بمردی که از قدر سؤال نمود فرمود که : بهرست عمیق داخل در آن مشو ، آن مرد دوباره پرسید ، فرمودند راهیست تاریک در آن

خلاف در آنچه ادعا نموده اند آن را از آنکه خداوند گمراه می نماید از ایمان و منع می نماید از اسلام و اراده می نماید کفر را ؛ و میخواهد ضلالت را .

و اما قول خداوند که : **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ الْاَرْضِ كُلِّهَا** پس مراد بآن خبر دادن از قدرت خود است و اینکه اگر خواسته باشد که ملجأ کند ایشان را بسوی ایمان و حمل کند ایشان را بر ایمان باکراه و اضطرار؛ هرآینه بوده باشد قادر بر آن لیکن خواسته است خداوند تعالی از ایشان ایمان را بطوع و اختیار و آخرآیه دلالت میکند بر آنچه ذکر نمودیم آن را و آن قول خداوند است که : **اَفَاَنْتَ تَكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُوْنُوْا قَوْمًا مِّنْ اِرَادَةِ مِّنْ يَّمْنُهَا** خداوند که او قادر است بر اجبار ایشان بر ایمان لیکن نمیکند آنرا و اگر خواسته باشد آسان است بر او ؛ و هر آنچه میآوردند و چنگ میزنند بآن از امثال این آیه پس قول در آن آن چیزی است که ذکر نمودیم آنرا و توجیه میکنیم آنرا بنهوی که بیان نمودیم آن را ؛ و گریز از اطلاق قول باینکه خداوند تعالی اراده میکند که عصیان کرده شود و کافر شوند باو و کشته شوند دوستان او و دشنام داده شوند معبان او و بسوی قول باینکه اراده مینماید که بوده باشد آنچه را که دانسته است چنان باشد که دانسته است ، و اراده می نماید که بوده باشد معاصی او قبیح و منجی عنه ، این گریختن از آن قول باین قول ، افتادن است در آنچه گریخته است از آن ، و بورطه افتادن است در آنچه ناخوش و مکروه دانسته است آن را ، و این بجهت آنستکه هر گاه بوده باشد آنچه را که دانسته است از قبیح چنانکه او دانسته است ، و بوده باشد خداوند اراده کننده اینکه آنچه دانسته است از قبیح چنان باشد که دانسته است ، پس بنهوی که اراده کرده خواهد بود قبیح را ، و اراده کرده خواهد بود که بوده باشد آن قبیح ، پس چیست معنی گریز او از چیزی بسوی خود آن چیز ؛ و گریز او از معنی بسوی همان معنی ، و آیا میباشد گفتار او مگر مثل قول انسانی که ، من دشنام میدهم زید را و لیکن من دشنام میدهم ابو عمرو را ، و زید همان ابو عمرو باشد ، و مگر مثل قول یهود که گفتند از روی استهزاء و سخریه بنهوی که : ما کافر نیستیم بجهت صلی الله علیه و آله ولیکن کافر میباشیم باحمد ؛ پس این حماقت و جهل است از کسیکه بگردد بسوی این قول ورنج و ضعف عقل است از کسیکه اعتماد نماید بر آن . مفید .

راه مرو ، دفعه سیم سؤال کرد فرمودند سر خداوند است بیجا مشقت فهمش را مکش . و ایضاً جناب امیر علیه السلام در باب قدر فرمودند متنبه شوید به حقیقت که قدر سری است از سر خداوندی و ستر است از ستر خداوندی و حرزی است از هر ز خداوندی در حجاب الهی بالا برده شده و از خلق خدا در پیچیده گردیده و بانگشتری خدام هر شده ، سابق در علم خداوند است حقیقتی پایه بندگان را از دانستن قدر پست تر آفریده و قدر را بالاتراز مشاهده و ادراکشان گردانیده ، زیرا که در نمیابند او را به حقیقت ربانیتش و نه بقدرت صمدانیتش و نه بعظمت نورانیتش و نه بعزت وحدانیتش زیرا که قدر در بای است مواج و خالص است برای خدا ، عمقش مابین آسمان است و زمین ، عرضش مابین مشرق و مغرب ، سیاه چون شب تاریک بار ، بالا میرود و یکدفعه با این میآید ، پراز مارها و ماهیها است . در قعرش آفتاب است که میدرخشد ، سزاوار نیست که مطلع شود بر آن مگر یگانه فرد پس هر که در صدد اطلاع بر آن بر آید عناد با خدا نموده در حکمش و نزاع با او نموده در سلطنتش و راز و ستر خدا را فاش کرده و بازگشته بغضبی از خدا و جایگاه او جهنم است و بد جای بازگشتی است جهنم .

و روایت شده که جناب امیر علیه السلام کناره گرفت از پیش دیواری که میل کرده بود و رفت بمکان دیگر ، شخصی عرض نمود بسا امیر المؤمنین از قضا خدا میگریزد ؟ آن جناب فرمودند میگریزم از قضا خدا بقدر خدا .

و شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که : آیا افسون هیچ

دفع قدر مینماید ؟ فرمود این هم از قدر است (۱)

(۱) شیخ مفید علیه الرحمه بعد از نقل کلام ابو جعفر ابن بابویه ره در باب

بقیه در صفحه بعد

باب (هشتم)

اعتقاد در فطرت و هدایت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در این باب اینست که خدای عزوجل همه مردم را در اول

بقیه از صفحه ۲۸

قضا و قدر و اینکه سخن در باب قدر منهی عنه میباشد و بعد از روایت حدیثی بچند سند فرموده است که: گفته است شیخ ابو عبدالله که مفید است که عمل نموده است شیخ ابو جعفر در این باب بر چند حدیث شاذی که از برای آنها توجیهاتی است که می شناسند آن ها را علماء هر گاه صحیح بوده باشد و ثابت باشد سندهای آنها و نگفته است در این باب سخن معصلی و بتحقیق که بود سزاوار از برای او چونکه شناخت از برای قضا معنائی (این معنی را) اینکه اهل کند سخن در آن را و بعد فرموده است شیخ مفید که قضا معروف میباشد در لغت و بر آن شاهی چند میباشد از قرآن ، پس قضا بر چهار قسم است ، اول آنها خلقت است و دوم امر و سوم اعلام و چهارم حکم فاصل میان حق و باطل ، و اما شاهد قضا بمعنی خلقت پس قول خداوند تعالی است که : **ثم استوی الى السماء وهی دخان (تا قول خداوند تعالی که)** **فقضین سبع سموات یعنی خلق نمود آسمانها را هفت آسمان در دو روز.**

و اما شاهد قضا در امر پس قول خداوند تعالی است که : **وقضی ربك الا تعبدوا الا اياه (در سوره بنی اسرائیل آیه ۲۴) اراده مینماید که امر نموده است خداوند که عبادت ننمایید مگر او را .**

و اما شاهد قضا در اعلام پس قول خداوند تعالی است که : **و قضینا الى بنی اسرائیل (سوره بنی اسرائیل آیه ۴) یعنی اعلام نمودیم بنی اسرائیل را و خبر نمودیم ایشان را بآن پیش از شدنش و اما شاهد قضا بحکم فصل میانه خلق قول خداوند تعالی است که : **والله یقضی بالحق****

یعنی فضل میکند بحکم حق میانه خلق ، و شاهد دیگر در این معنی قول خداوند تعالی است که : **وقضی بینهم بالحق .** اراده می نماید که حکم نموده میانه ایشان بحق و فصل نموده میانه ایشان بحق ، و گفته شده است که از برای قضا وجه پنجمی میباشد و آن فراغت از امر است و استشهاده است بآن بقول حضرت یوسف علیه السلام که گفت : **قضی الامر الذی فیہ تستفتیان (سوره یوسف آیه ۱۴) یعنی**

بقیه در صفحه بعد

بگانه پرست آفریده و این است معنی قول الهی: **فطرة الله التي فطر الناس عليها** (۱) و حضرت صادق علیه السلام در بیان قول حقیقتی که فرموده:

۱- سوره روم آیه ۹۲

بقیه از صفحه ۲۹

فراغت بعمل آمد از آن و آن بر میگردد یعنی خلق و هر گاه ثابت شد آنچه ذکر نمودیم در وجهها و معانی قضاء، پس باطل شد قول مجبره که خداوند قضا نموده است بر خلقش بمعصیت، بجهت آنکه خالی نی باشد که میباید که اراده می نماید بآن اینکه خداوند خلق نموده است بمعصیت را در خلقش، پس بود واجب که بگویند که خداوند قضا نمود در خلقش عصیان را و نگویند که قضا نمود بر خلقش بجهت آنکه خلقت در ایشان است نه بر ایشان بآنکه خداوند تکذیب نموده است کسی را که گمان کند که خداوند خلق نموده است معاصی را بقولش سبحانه که: **الذی**

احسن کل شیئی خلقه (۲) پس نفی نموده است از خلقش قبح را و ايجاب

نموده است از برایش حسن را و معاصی قبایح اند بالانفاق و نیست وجهی از برای

قول ایشان که قضاء معاصی نموده است باین معنی که امر نموده است بآنها بجهت آنکه

خداوند تعالی تکذیب نموده است مدعی این سخن را بقولش سبحانه که: **ان الله**

لا یامر بالفحشاء اتقوا لعلکم تفلحون یعنی آیامیکوئید چیزی را که نپسندید

یعنی آنکه ایشان در مستقبل اطاعت میکنند، یا بمعصیت مینمایند و حال آنکه احاطه

ندارید از حیث علم بآنچه می باشد از ایشان در مستقبل بر وجه تفصیل، و نیست وجهی

از برای قول ایشان که خداوند قضا نموده است بگناهان، باین معنی که حکم نموده

است بآنها میانه بندگان، بجهت آنکه احکام خداوند تعالی حق است و معاصی از

ایشان است، و نیست از برای آن فائده، و آن لغو است بالانفاق، پس باطل شد

قول کسیکه گمان مینماید که خداوند تعالی قضا میکند بمعاصی و قبایح،

و وجه در قضا و قدر نزد ما (بعد از آنچه بیان نمودیم آنرا در معنی آن)

آن است که گفته شود که خداوند تعالی خلق نموده است در خلقش قضا و قدری، و

در افعال ایشان نیز قضا و قدری، و میباید مراد بآن آنکه قضا نموده است در افعال

حسنة ایشان بامر کردن بآنها و در افعال قبیحة ایشان بنهی کردن از آنها و در نفس

ایشان بغای کردن آنها، و در آنچه کرده است در ایشان بایجاد کردن آن، و قدر

از خداوند سبحانه در آنچه کرده است آنرا، ایقاع آنست در جای و موضعش، و قدر

در افعال عبادش، آنچه حکم نموده است آنرا در آنجا از امر و نهی و ثواب و عقاب

ماکان الله لیضل قوماً بعد اذ هداهم حتی یمین لهم ما یتقون (۱)
یعنی نبوده خداوند که گمراه کند قومی را بعد از آنکه هدایتشان نمود،
تا ظاهر سازد برای آنها آنچه را که باید از آنها پرهیز نمایند. آنحضرت
فرمود یعنی تا پیاموزدشان هر آنچه را که وسیله رضای او است و هر
چیزی را که باعث خشم او است،

۱ - سوره توبه آیه ۱۱۶

بقیه از صفحه ۳۰

بجهت آنکه آنها همه آنها واقع است در موقع و موضعش و در مکانش واقع نشده
است عیب و قرار نداده است باطل، پس هر گاه تفسیر شود در افعال خداوند
و قدر بآنچه شرح نمودیم آنها بر طرف کردد شناخت از خداوند و ثابت کردد
درست شود حق در آن از برای صاحبان عقول، و ملحق نکردد او را فسادی و
نه اخلاقی.

و اما اخباری که روایت نموده است آنها ابو جعفر رحمه الله در باب نهبی از
کلام در قضا و قدر، پس آنها معتدل میباشد دو وجه را، یکی از آن دو وجه آنست
که نهبی مختص باشد بقومی که، بوده است سخن و کلام ایشان در آن باب که فاسد
مینموده است ایشان را و گمراه می نموده است ایشان (را) از دین (و) صالح نبوده است
ایشان را در بندگی ایشان مگر امساک از آن، و ترك خوض در آن، و نبوده باشد
عام و شامل همه مکلفین، و گاه میباشد که صالح میباشد پاره مردم را، چیزی که
فاسد میکردند بآن دیگران، پس تدبیر و تربیت نموده اند ائمه علیهم السلام شیعیان
خود را در دین باندازه آنچه مصلحت ایشان در دین دانستند.

و توجیه دیگر از برای آن اخبار آنست که بوده باشد نهبی از کلام در قضا و قدر
نهی از کلام در آنچه خلق نموده است و از علل و اسباب آن، و آنچه امر بآن فرموده
است و بندگی فرموده است مردم را بآن و از قول در علل آن، زیرا که بوده است
طلب علل خلق امر ممنوع، بجهت، آنکه خداوند تعالی پوشیده است آنها را از
بیشتر خلقش، آیا دیده نمی شود که جائز نبیباشد از برای هیچکس که طلب کند
از برای همه مخلوقات خدا علت های مفصل؟ پس بگوید که چرا خلق شده است چنین
و چنین، تا آنکه بشمارد و احسا نماید همه مخلوقات را، و جائز نبیباشد که بگوید
چرا امر شده است بچنین و عبادت قرار داده شده است بچنین و نهی شده است از
چنین، زیرا که عبادت فرمودنش بآن، و امر نمودنش از برای آنچه زیست که اعلم
بقیه در صفحه بعد

و ایضاً در معنی قول الهی: **فألهما فجورها و تقویها (۱)** یعنی

در دل هر نفسی انداخته بدعملی و تقوای او را، آنحضرت فرمود: یعنی آنکه بیان نمود برایش آنرا که باید بعمل آورد و آن عملی را که بایست ترک نماید.

۱ - سوره شمس آیه ۷

بقیه از صفحه ۳۱

است بآن از مصالح خلق، و مصلح نساخته است هیچکس از خلقتش را بر تفصیل علت‌های آنچه خلق نموده است، و امر فرموده است بآن و عبارت قرار داده است و اگر چه اعلام نموده است فی الجمله که خلق نموده است خلق را عبث و جزاین نیست که خلق نموده است ایشان را بجهت حکمت و مصلحت، و دلالت نموده است بر آن بقره و سجع، پس فرموده است خداوند سبحانه که: **و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعین** (سوره انبیا، آیه ۱۶) و فرمود است **افحسبتم انما خلقناکم عبثاً** (مومنون آیه ۱۱۷) و فرموده است که، **انما کُلُّ شئی خلقناه بقدر** (سوره قمر آیه ۴۹) یعنی بدرستی و تحقیق که ما خلق نموده‌ایم هر چیزی را بحق گذارده‌ایم آنرا در جایش و مکانش و فرموده است: **و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون** (سوره زاریان آیه ۵۶) و فرموده است در آنچه عبادت بآن فرموده است که: **لن ینال الله لحوماً و اولادها و لکن یناله التقوی منکم** (سوره حج آیه ۳۸) و گاهی صحیح می‌باشد که بوده باشد خداوند تعالی که خلق نموده باشد حیوانی را بخصوصه، بجهت علمش بآنکه ایمان می‌آورند از خلقت آن حیوان کفاری چند، یا نوبه می‌نمایند نزد آن فساقی چند، یا منتفع می‌گردند بآن مؤمنانی چند یا متعظ می‌گردند بآن ظالمانی چند یا منتفع می‌گردد، خود مخلوق بآن، یا می‌باشد عبرت از برای یکی در زمین یا در آسمان، و آن غایب و پوشیده است از ما و اگر چه جرم داریم مجملات باینکه همه آنچه را که صنع نموده است آنرا خداوند تعالی جز این نیست که صنع نموده است آنرا بجهت غرضها، و حکمتش وضع ننموده است آنرا عبث و همچنین جائز است که بندگی فرموده باشد ما را بنماز، بجهت آنکه آن نزدیک می‌گرداند ما را بطاعتش، و دور می‌گرداند ما را از معصیتش و می‌باشد بندگی فرمودن بآن؛ لطف از برای همه عبادت کنندگان بآن؛ یا از برای پاره از ایشان، و چونکه مغفی است این وجود و مستور است از ما و واقع نشده است دلیل بر تفصیل در آنها و اگر چه دانسته شده است مجملات بآنکه آنها حکمت است، بوده باشد نهی از کلام در بقیه در صفحه بعد

و ایضاً در شرح قول خدای تعالی: **اناهدیناه السبیل اما شا کراً و اما کفوراً** (۱) فرمود: یعنی راه را بآدمی شناسانیدیم در حالیکه فراگیرنده راه است، یا ترک کننده آن.

۱ - سوره در آیه ۲

بقیه از صفحه ۳۲

معنی قضا و قدر؛ جز این نیست که آن نهی از طلب علت‌های بروجّه تفصیل می‌باشد پس نهوده است نهی از کلام در معنی قضا و قدر بر وجه تفصیل، آنچه گفته شده در صورتیستکه سالم بوده باشد آن اخباری که ایراد نموده است آنها را شیخ ابو جعفر ره و اما اگر باطل بوده باشد یا مختل بوده باشد سند آنها؛ پس بتحقیق ساقط است از آنها عهده سخن در آنها، و حدیثی که روایت نموده است آنها از زراره حدیث صحیحی است، از میان آنچه روایت نموده است، و معنی در آن ظاهر است، نیست خفائی در آن بر عقلا و آن مؤید قول بعدل است، و دال است بر فساد قول بجزر، آیا نظر نمیشود بسوی آنچه روایت نموده است آنها از ابی عبدالله علیه السلام از قواش که: هر گاه مجبور کند خداوند تعالی خلائق را؛ سؤال نماید ایشان را از عهده‌ای که عهده نموده است بسوی ایشان و سؤال نماید از آنچه قضا نموده است بر ایشان، و بتحقیق که تکلم نموده است قرآن بآنکه خلق پرسیده شدگانند از عملهای خود.

پس اگر اعمال و کردار آنان بقضای خدای تعالی بود هر آینه سؤال نمیکرد از ایشان اعمال آنها را و مؤاخذه نمیفرمود پس این حدیث دلالت کرد بر اینکه قضای خدای متعال آن چیزی است که خلق کرده است آنها را از خودبندگان و آنچه که در بندگان قرارداده است از قوی و احساسات و اینکه خداوند تعالی سؤال نمیکند مگر از اعمال بندگان، آن اعمالی که از آنها پیمان گرفته در بجای آوردن و یا ترک کردن آنها پس امر کرده است آنها را بکارهای نیکو و نهی کرده است آنها را از قبایح اعمال و این حدیث معنی قضا و قدر را روشن میکند، و در این هنگام وجهی برای قول باینکه: برای قضا و قدر معنای معقولی نیست. باقی نمیماند زیرا بیان نمودیم ما معنی قضا و قدر را همچنانکه تذکر کردیم آنها. مفید

ترجمه گوید - که بعد از این کلام معقول از شیخ مفید ره تنه آن از نسخه اصل ساقط شده بود و بجای آن بیاضی میبود و بعد از آن چند کلمه در خصوص بدا مسطور بود که در پایش مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
مصحح گوید: که تنه ساقط شده را در نسخه چاپی که در دست رس ما بود ترجمه و ملحق باصل نمودیم و آن تنه چنین است

و در بیان قول حق جل شانہ : و اما ثمود فهدیناھم فاستحبوا
العمی علی الھدی (۱) یعنی و اما قوم ثمود پس ہدایتشان نمودیم و بعد از
ہدایت کوریرا بر قبول ہدایت ترجیح دادند ، آنحضرت فرمود : ترجیح
دادند در حالی کہ میدانستند .

و شخصی از معنی آیه : و ہدیناھم النجدین (۲) پرسید ، آنحضرت
فرمود نجد خیر و نجد شر ، یعنی نمودیم آدمی را راه خوبی براه بدی (۳)
و فرمود ہر چہ خداوند حائل علم آن گردیدہ از بندگان ، پس تکلیف
آن بر داشته شدہ از ایشان و ایضاً فرمود کہ : حق تعالی حجۃ گرفته بر
مردم بآنچہ دادہ بایشان و شناسانیدہ ایشانرا واللہ اعلم . (۴)

۱ - سوره فصلت آیه ۱۶ ۲ - سوره بلد آیه ۹

۳ - مترجم گوید ، نجد در اصل لغت زمین مرتفع است ؛ و بعد استعارہ
شد از برای راه ؛ بجهت آنکہ جادہ بر روی زمین نمایان است چون مکان مرتفع
یا آنکہ طول جادہ در نظر سالک رو بصورت مینماید در زمین ہموار ؛ و جناب امیر
علیہ السلام نجد را در این آیه تفسیر براه و دیگران نجدین را بدو پستان مادر
تفسیر کردہ اند . واللہ و رسوله و خلیفۃ رسوله اعلم ،

۴ - شیخ مفید رحمۃ اللہ فرمود کہ شیخ ابو جعفر ابن بابویہ فطرت را ذکر کردہ
ولی معنای آنرا بیان نفرمودہ ، و حدیثی در توجیہ آن آورده ولی فائدہ آن را
ذکر نفرمودہ . و معنی در قول آنحضرت کہ فرمود ، فطر اللہ الخلق یعنی آغاز پیدایش
و آفرینش فرمودہ ، و فطرت معنی آن آفرین است چنانکہ خدای متعال فرمود
الحمد لله فاطر السموات والارض (سوره ملائکہ آیه ۶) ارادہ کردہ بآن خالق
سموات و ارض را علی الابداء والاستقبال ، و نیز در قول خدای تعالی است ،

فطرة الله التي فطر الناس عليها (سوره روم آیه ۳۰) یعنی خلقه الله التي خلق
الناس ، و او معنی قول امام صادق علیہ السلام است کہ فرمود ، خداوند مردم را
بر خلق توحید آفریدہ یعنی عموم مردم را خداوند برای توحید آفریدہ و برای اینکہ
او را واحد بدانند و مراد این نیست کہ خداوند از آنها توحید را طلبیدہ و اگر
چنین باشد باید ہمہ مردم موحد باشند ولی ما می بینیم کہ در وجود ما مخلوقین
کسانی یافت میشوند کہ خدا را واحد نمیدانند و او را بتوحید عبادت نمیکنند و این
خود دلیل است بر اینکہ خداوند توحید را در خلق خود نیافریدہ بلکہ آنها را
بقیہ در صفحہ بعد

باب (نهم)

اعتقاد در استطاعت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در این باب همان است که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده در وقتیکه شخصی گفت : آیا بنده مستطیع نمیشود ؟ آن حضرت فرمود : بلی میشود بعد از چهار چیز ، بیمانع بودن شخص ، و صحت جسم ، و سلامت اعضاء و وارد شدن سببی برای او از جانب خدا و چون با تمام رسد اینها بنده مستطیع است ، یکی عرض نمود مثل چه ؟ آن حضرت فرمود مثل اینکه شخص بیمانع است و صحیح بدن و سالم الاعضاء

بقیه از صفة ۳۴

خلق کرده است تا توحید را کسب کنند و بدست آورند و شاهد گفتار ما قبول حقتعالی است : **وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون** (سوره ذاریات آیه ۵۶) پس خداوند بیان فرمود که بندگان را خلق کرده تا آنکه او را عبادت کنند و ستایش نمایند. و بتحقیق که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتی وارد شده که عامه و خاصه آنرا قبول تلقی کرده اند فرمود : **کل مولود یولد فیه فطره و انما ابواه یهودانه و نصرانه**. یعنی هر فرزندی که از مادر متولد شود بر فطرت توحید است و جز این نیست که پدر و مادرش او را یهودی و نصرانی میگردانند ، و این نیز مبین صحت گفتار ما است که پیش از این ذکر نمودیم ؛ از اینکه خداوند خلائق را آفرید تا او را عبادت کنند و آنها را ایجاد فرمود : که توحید او گویند و او را بگانه دانند و جز این نیست که گمراهان از پیش خودشان و از پیش کسانی که آنها را گمراه کرده اند از جن و انس بنیر از حقتعالی آمده اند ، یعنی خود آنها گمراهی را برگزیده اند ؛ آنکه خداوند قضا فرموده بود برایشان ضلالت را .

و آنچه را که آورده شیخ ابو جعفر در بیان خلق کردن خداوند خلق را و هدایت و راهنمایی آنان را براه راست . چنان است که ذکر فرموده است و تحقیقاً در این موضوع مصاب است و راه نیکویی را پیموده و آنچه را که عدل اقتضا میکند و عقل بر آن دلالت مینماید فرموده است و این خلاف مذهب مجبره است که گفتار خدا را رد میکنند ؛ و در اقوال خود بادلایل عقلی مخالفند . مفید (ترجمه از مصحح است)

لیکن قادر بر زنانیست مگر آنکه زنی را به بیند و چون یافتن را
یا اینست که خدا نگاهش میدارد پس سر باز هیزند، چنانچه یوسف (ع)
سر باز زد و یا خدا و امیگذار میانه او و آن زن و زنا میکند و آن مرد
زنا کننده است (۴۵)

۵- شیخ مفید ابو عبدالله فرموده: آنچه را که ابو جعفر از ابی الحسن موسی
علیه السلام روایت کرده حدیث شاذی است و استطاعت در حقیقت صحت و سلامت است، پس
هر صحیحی مستطیع است و وقتی انسان عاجز میشود و از استطاعت خارج میگردد و
بیرون میرود که از صحت و تندرستی خارج شود؛ و گاه می شود که کسی استطاعت
علی را دارد با آنکه آلت و ابزار آن عمل را فاقد است، این گونه کسان مستطیع اند،
ولی منزع از فولند و منع ضد استطاعت نیست و بین منع و استطاعت تضادی
وجود ندارد و تضاد آن بافضل است و بس و از همین جهت است که کسی استطاعت
نکاح کردن را دارد و حال آنکه او زنی را نمیاندتا او را نکاح کند و خداوند متعال
فرموده است: **وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ**
الْمُؤْمِنَاتِ (سوره نساء آیه ۲۹) یعنی هر کس از شما که توانگری و استطاعت
ندارد که از زنهای دیندار و مؤمنه نکاح کند الخ. پس بیان فرموده است خداوند تعالی انسان
استطاعت نکاح را دارد ولی او نکاح نمیکند؛ و استطاعت حج را دارد پیش از
اینکه اعمال حج را بجا آورد و پیش از بیرون رفتن و خروج، استطاعت خروج
را دارد خداوند تعالی فرمود: **وَسَيُحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مِنْكُمْ**
(سوره توبه آیه ۴۲) یعنی زود است که قسم یاد کنند بخداوند که اگر ما استطاعت
میداشتیم باشما بیرون میآمدیم پس خداوند خبر داده که آنها استطاعت خروج را
داشتند و بیرون نیامدند و نیز خداوند سبحانه فرمود: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ**
الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً (سوره آل عمران آیه ۹۸) یعنی بر مردمان
واجب است که برای رضای خداوند سبحانه قصد کنند خانه او را و زیارت کنند بیت الله
را پس خداوند در این آیه حج را بر مردمان واجب کرده و حال آنکه استطاعت
قبل از حج است؛ پس چگونه گمان کرده است شیخ ابو جعفر رحمه الله که شرط
استطاعت زنا وجود مزنی بها (زن) است و ما بیان کردیم و گفتیم که انسان استطاعت
زنا را دارد با فقدان زن و نبودن او و بلکه در حین تعذر وجود او و اگر خبری را
که شیخ ابو جعفر روایت کرده ثابت باشد پس مراد از استطاعت در او آسان کردن
است فعل را و تسهیل نمودن است فر راه آن عمل را و راه نداشتن دلیل بر عدم
استطاعت نیست؛ از جهت آنچه بزرگوار ما پیش گفتیم که: با منع هم استطاعت ممکن
است باشد، و این بابی است که اگر خواسته باشیم بسط دهیم سخن در آن بطول
میانجامد و در آنچه که ما از معانی آن ثابت نمودیم کفایت است برای کسیکه
عبرت گیرد. (ترجمه از مصحح است)

و اطاعت کرده نمیشود خداوند بجز نمودن او بنده را ، و معصیت کرده نمیشود بغلبه بنده بر خدا .

و شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید از معنی قول الهی
 وَقَدْ كَانُوا يَدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (۱) یعنی بتحقیقیکه بودند
 مجرمان که تکلیف کرده میشدند بسجود در حالی که سالم بودند در دنیا ،
 آن جناب فرمود: یعنی مستطیع سجود بودند و میتوانستند که فرا گیرند
 عمل مأمور را و ترك نمایند عمل منهی را و باین امتحان شدند .

و جناب باقر علیه السلام فرمود که در توریة نوشته : یا موسی
 بدرستی که من آفریدم تو را و برگزیدم و قوت بخشیدم و بطاعت خودم
 امرت نمودم ، و از معصیت خود نهیت فرمودم ، پس اگر فرمان مرا بردی
 تو را مدد مینمایم بر طاعت خود ، و اگر نافرمانی کردی امدادت نمیکنم
 بر معصیت خود ، و مرا منت بر تو است در حال طاعت تو مرا و مرا حاجت
 بر تو است در وقت معصیت نمودن تو مرا

مرکز تحقیق کامپیوتر علوم **باب (دهم)**

اعتقاد در بدا

ابن بابویه رحمة الله علیه گوید که :

بهود گفتند که خداوند فارغ از کار خود شده، و ما میگوئیم بلکه
 او در کاریست و او را شغل کاری مانع کار دیگر نیست ؛ زنده میکند و
 می میراند و خلق میکند و رزق میدهد و هر چه خواهد میکند و میگوئیم
 معو میفرماید خدا هر چه را میخواست ثابت مینماید هر چه را می خواهد

و نزد اوست سرنوشت اصل و ام‌الکتاب، و خدا معو نمیکند مگر چیری را که بوده، و ثابت نمینماید مگر امری را که نبوده، پس یهود در این معنی ما را اسناد بمذهب بدا داده‌اند، و تبعیت آنها نموده‌اند در این اسناد مخالفان ما از اهل میل‌های مختلف

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: خداوند عالم هرگز هیچ پیغمبری را مبعوث نساخت تا اولاً اقرار از او گرفت برای خدا به بندگی و ترک خدایان ناحق دیگر، و بآنکه خدا تاخیر میکند هر چه را می‌خواهد و تعجیل مینماید هر چه را می‌خواهد. و منسوخ شدن شریعتها و حکمهای پیش بشریعت پیغمبر ماعلی الله علیه و آله از اینست، و نسخ کتابهای آسمانی بقرآن از اینست.

و ایضاً فرمود: هر کس گمان کند که اراده میکند خدا امروز در چیزی که نمیدانسته آنرا دبروز من از او بیزاری میجویم.

و فرمود که: هر که گمان کند که برای خدا بداء روی داده بوجه پشیمانی او نزد ما کافر است. بخداوند عظیم، و اما قول حضرت صادق علیه السلام که فرمود: هیچ بدائی نشده برای خدا مثل بدائی که شد برای او در باره اسمعیل پسر من - پس غرض آنحضرت این بوده که بظهور نیامد برای خدایتعالی در هیچ امری مثل آنچه بظهور آمد در اسمعیل پسر من، آنگاه که نهال حیانتش را از بن بر آورد پیش از من تا معلوم شود که او امام بعد از من نیست والله اعلم (۱)

۱ - مترجم گوید که از شیخ مفید علیه الرحمه کلامی متعلق بداء میبود که از نسخه اصل اول آن اقتاده بود و آنچه از آخرش مانده بود این چند کلمه است که مذکور میشود.

مصحح گوید که ما آن نواقص را یافتیم و ترجمه نمودیم و اول آن چنین است
 ابو عبدالله محمد بن نعمان مفید ره فرموده که قول امامیه در موضوع بدها، از
 راه سماع است نه از راه عقل، و اخبار راجع بدها، از ائمه هدی علیهم السلام بسیار
 وارد شده؛ و اصل در بدها، ظهور است چنانکه خداوند تعالی در قرآن مجید فرمود:
و بدها لهم من الله ما لم یکنوا یحتسبون (سوره زمر آیه ۴۷) یعنی و ظاهر
 شود ایشان را از جانب خدا آنچه را که گمان آنرا نمیکردند که قصد کرده است
 خداوند باین: که از افعال خداوند تعالی برایشان ظاهر شود آن چیزی که در گمان
 و تقدیر آنان نبود و نیز فرمود: **و بدها لهم سیئات ما کسبوا و حاق بهم**
 (سوره زمر آیه ۴۸) یعنی جزای کار و کسب آنها ظاهر شد بر ایشان و آشکار
 شد بر ایشان این معنی و عرب میگوید قد بدها لفلان عمل حسن: و بدها له کلام فصیح
 همچنانکه گویند بدها من فلان کذا یعنی از فلان چنین ظاهر شد پس لام را در جای
 من استعمال می کنند و لام قائم مقام من است، پس معنی بدها لله فی کذا در قول امامیه
 آن است که ظاهر شد برای خدا در آن امر، و معنی ظهرفیه یعنی ظهیر منته و مراد از
 بدها آن نیست که تعقب رأی بر او حاصل شده است با آنکه امری بر او خفی بود
 و بعداً آن خفا برداشته شده و ظاهر گردیده؛ و جمیع افعال خداوند متعال در بندگان
 و مخلوقاتش ظاهر است بعد از آنکه نبوده است، پس آن افعال معلوم است در
 چیزیکه همیشه است، و جز این نیست که وصف میشود بدها، آن افعالیکه ظهور آنها
 در احتساب نباشد و ظن غالب وقوع آنها تایید ننماید؛ و اما آنچه دانسته شده
 بودن او و ظن غالب بدها میشود بر آمدن و حصول آن، لفظ بدها، در آن استعمال نمیشود
 و قول حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود: در هیچ چیزی برای خداوند بدها
 حاصل نشد مانند آنکه بدها حاصل شد برای او درباره فرزند من اسمعیل پس جز
 این نیست که اراده کرده است بآن چیزی را که ظاهر شد از خدای تعالی درباره
 اسمعیل از دفع کردن کشتن از او و بتحقیق کسی که آنحضرت بیم کشته شدن او را
 داشته و گمان کشته شدن را در او میبرده، پس خداوند لطف کرد از برای او در دفع
 نمودن کشتن از او، و خبری بدینمذوال از امام صادق علیه السلام رسیده چنانکه روایت
 شده از آن جناب علیه السلام که فرمود دو مرتبه بر اسمعیل تقدیر شده بود که کشته
 شود و من از خداوند خواستم و سؤال کردم که کشتن را از او دفع کند پس خداوند
 کشتن را از اسمعیل دفع نمود.

و گاهی چیزی مکتوب است بشرط، در چنین چیزی حال تغییر پیدا میکند
 چنانکه خداوند متعال فرموده است: **ثم قضی اجلا و اجل مسمى عنده**
 (سوره انعام آیه ۲)

بقیه از صفحه ۳۹

پس روشن شد که اجلها بر دو قسمند يك قسم آنها مشروط است .
این قسم صحیح است که در او زیاده و نقصان باشد ، آیا نمی بینی گفتار
خدای متعال را که فرموده : **وما يعمر من معمر ولا ينقص من عمره الا في**
كتاب (سوره ملائکه آیه ۱۱)

وقول اوسبعانه: **ولوان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم**
بركات من السماء والارض (سوره اعراف آیه ۹۶) پس خداوند در این آیات
بیان فرموده که اجل های آنها مشروط بوده است در امتداد و طول به نیکی و احسان و
در انقطاع بفسوق و عصیان و خداوند تعالی در جائیکه خبر داده است از نوح (ع)
در خطاب آنحضرت مرقومش را : **استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل**
السماء علیکم مدرارا (سوره نوح آیه ۱۰ و ۱۱) پس برای کواراشدن نعمتها و
کشش در اجل و طول عمر شرط کرد بر مردم استغفار را و چون استغفار نکردند خداوند
اجل آنها را قطع کرد و عمر آنها را برید و بواسطه عذاب آنها را بیچاره کرده
هلاک ساخت .

پس بداء از خدای تعالی مختص است بآن چیزی که مشروط است در تقدیر
و بداء در باره حق تعالی انتقال از عزیمتی به عزیمت دیگر نیست و تعقب رأی هم
نیباشد **تعالی الله عما یقول المبطلون علوا کبیرا** . و بتحقیق که گفته است
بعضی از اصحاب ما اینکه لفظ بداء اطلاق میشود در اصل لغت بر تعقب رأی و انتقال
از عزیمتی بر عزیمتی دیگر و جز این نیست که بداء اطلاق بر خداوند میشود بوجه
استعاره و مجاز است ؛ چنانکه غضب و رضا بر خداوند اطلاق میشوند مجازاً بدون
حقیقت و اینکه این قول **یغضب ضرر** نیزند (ترجمه مصحح تمام شد)
(فرموده است شیخ مفید که) زیرا که مجاز از قول اطلاق میشود بر خداوند
تعالی در آنچه سمع بآن وارد شده است و بتحقیق که سمع وارد شده است بداء
بنحوی که بیان نمودیم آن را و آنچه اعتماد نموده ایم ما در معنی بداء آنرا آنست
که آن ظهور است بنحوی که گذشت گفتار در معنی آن ، پس آن مختص میباشد در
آنچه ظاهر میگردد از فعلی که بوده است و قوعش دور در گمان و عام نیباشد هر
فعلی را زیرا که اگر بوده باشد در هر آنچه واقع میشود از افعال خداوند تعالی
هر آینه بوده باشد خداوند تعالی موصوف بداء در همه افعالش و آن باطل است
بالاتفاق - مفید

باب (یازدهم)

اعتقاد در احتراز از جدل

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

جدل در معرفت خداوند منع شده جهت آنکه منجر میشود

بچیزیکه لایق او نیست .

و شخصی از حضرت صادق علیه السلام معنی قول خدا : و ان الی

ربك المنتهی را پرسید ، فرمود چون سخن بخداوند در سد زبان نگاهدارید

• - فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که جدال برد و قهرم است یکی بعق

و دیگری بیاطل ، پس جدال بعق امر شده است بآن و ترغیب شده است در آن ، و جدال

بیاطل نهی شده است از آن ، و جائز نباشد استعمال آن . فرموده است خداوند تعالی

از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله **و جادلهم بالثی هی احسن** (سوره نحل آیه

۱۲۶) پس امر فرموده است بجدال مخالفین و آن جهت آوردن از برای ایشان است

زیرا که جدال نبی (ص) حق میباشد ؛ و فرموده است خداوند تعالی از برای کافه

مسلمین : **ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالثی هی احسن** (سوره عنکبوت آیه ۴۵)

پس مرخص فرموده است ایشانرا در جدال اهل کتاب بعق و نهی فرموده است ایشان

را از مجادله اهل کتاب بقیح ،

و حکایت فرموده است خداوند سبحانه از قوم نوح علیه السلام و آنچه را که گفتند در

حق مجادله نوح از برای ایشان ، پس فرموده است خداوند سبحانه : **یا نوح قد**

جادلتنا فاكثر جدالنا (سوره هود آیه ۴۳) پس اگر بود جدال همه آن باطل ،

هر آینه امر نیفرمود خداوند تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله بآن و استعمال

نم نمودند آنرا انبیاء هدیهم السلام از جانب پروردگار و هر آینه اذن نیبهداد از برای

مسلمانان در آن .

و اما جدال باطل پس بتحقیق که بیان فرموده است خداوند تعالی آن را

در قولش که : **الذین یجادلون فی آیات الله انی یصرفون** (سوره مؤمن آیه ۷۱)

پس مذمت فرموده است مجادلین در آیات را بجهت دفع آنها و انکار آنها و واقع ساختن

شبهه در حق آیات و بتحقیقکه ذکر فرموده است خداوند تعالی از خلیش ابراهیم

بقیه در صفحه بعد

و آنحضرت علیه السلام بود که میفرمود: ای فرزند آدم! اگر قلب تو را مرغی بخورد سیر نشود و چشم تو اگر بقدر سوراخ گذر سوزنی بر آن نهاده

بقیه از صفحه ۴۱

علیه السلام که معاجه نمود کافری را در راه خدا، پس فرموده است: **الْم تَرِ الْي الَّذِي حَاجَ اِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ (الْي آخِر الْاِيَةِ)** (سوره بقره آیه ۲۰۶) فرموده است خداوند در حالتیکه خبر داده است از معاجه نمودن خلیل قومش را که **و تَلَك حَبِطْنَا آتِنَاهَا اِبْرَاهِيمَ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءٍ** (سوره انعام آیه ۸۳) و فرموده است خداوند سبحانه در حالتیکه امر فرموده است از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله معاجه مخالفین خود را که **قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخَرِّجُوهُ لَنَا** (سوره انعام آیه ۱۴۹) و فرموده عز اسمه: **كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي اِسْرَائِيلَ (الْي آخِر الْاِيَةِ)** (سوره آل عمران آیه ۸۷) و فرموده است از برای پیغمبر خود صلی الله علیه و آله: **فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ (الْي آخِر الْاِيَةِ)** (سوره آل عمران آیه ۵۴) و همیشه اوقات ائمه علیهم السلام مناظره می فرمودند در دین خدا و احتجاج می فرمودند بر دشمنان خداوند سبحانه و بودند شیوخ اصحاب ایشان در هر عصری که استعمال میشوند نظر را و اعتماد می نمودند معاجه را و مجادله مینمودند بحق و دفع می نمودند باطل را به حجج و براهین و بودند ائمه علیهم السلام که می ستودند ایشان را بر این کار و مدح و ثناء می فرمودند برایشان بفضیلت و بتحقیق که ذکر نموده است کلینی رحمه الله در کتاب کافی که آن بزرگوارترین کتابهای شیمه است و وا فرتر آنها از حبشیت فائده حدیث یونس ابن یعقوب با ابی عبدالله علیه السلام در وقتیکه وارد شده بر آنحضرت علیه السلام شخصی شامی بجهت مناظره با او پس فرمود آنحضرت علیه السلام برای یونس که دوست هیداشتم که تو ای یونس بودی نیکو میدانستی علم کلام را پس عرض نمود یونس خدمت حضرت فدای تو کردم می شنیدم تو را که نهی می فرمودی از کلام می فرمودی که و بل از برای اهل کلام که میگویند این مسلم است و این مسلم نیست و این رائده میشود یعنی بسوی مدعی و این رائده نمیشود و این تعقل میکنیم آنرا و این تعقل نمیکنیم آنرا پس فرمود ابو عبدالله علیه السلام از برای او که: جز این نیست که گفتیم و بل از برای ایشان است و قتیکه ترك نمودند گفتار مرا و گرویدند بسوی خلاف آن بعد از آن خواند آنحضرت علیه السلام حران بن اعین و محمد بن طیار و هشام بن سالم و قیس ماصر را، پس تکلم نمودند در حضور آن حضرت و تکلم نمود هشام بعد از ایشان پس ستایش فرمود بر او و مدح فرمود او را و فرمود از برای او که مثل

بقیه در صفحه بعد

شود هر آینه آنرا بیوشد تو میخواهی که باین دو عضو معرفت ملکوت آسمانها و زمین را حاصل نمائی؟! اگر راست میگویی پس این آفتاب

بقیه از صفحه ۲۸

تو کسی تکلم مینماید مردم را ، و فرمود آن حضرت علیه السلام در وقتیکه رسید باو خبر مړك طيار كه : خداوند رحمت نماید طیار را و ملاقات کند او را نصرت و سرور ، پس بتحقیقکه بود شدیدالخصومه از جانب ما اهل بیت ، و فرمود حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از برای محمد بن حکیم که تکلم نمائی با عامه و بیان نمائی از برای ایشان آن حقی را که تو بر آن میباشی، و بیان نمائی از برای ایشان گمراهی آنچه را که ایشان برآند .

و فرمود ابی عبدالله از برای بعضی از اصحاب خود که محاجه نماید با عامه بکلام من پس اگر غاب آمدند شمارا ، پس منم مغلوب ، و فرمود از برای هشام بن الحکم در وقتیکه سوال نموده بود از آن حضرت علیه السلام از اسماء خداوند تعالی و ایشقان آنها ، پس جواب فرموده بود از آن و باو فرمود بعد از جواب که آیا فهمیدی ای هشام چنان فهمیکه دفع کنی بآن دشمنان ما را که العباد می نمایند در دین خدا و باطل کنی شبهه های ایشان را؟ پس عرض نمود هشام بلی پس فرمود از برای او که توفیق دهد خداوند تو را .

و فرمود آن حضرت از برای گروهی از اصحاب خود که بیان نمایند از برای عامه هدایتی را که شما برآید و بیان نمایند از برای ایشان ضلالتی را که ایشان برآند و مباحثه کنید ایشان را در باب علی بن ابیطالب علیه السلام .

پس آن حضرت امر فرموده است بکلام و خواننده است بسوی آن و ترغیب فرموده است بر آن و روایت شده است از آن حضرت که نهی فرموده مردی را از کلام و امر فرمود دیگری را بآن، پس عرض نمودند خدمت او بعضی از اصحاب او که بفدای تو گردیم نهی فرمودی فلان شخص را از کلام و امر فرمودی این را بآن ؟ پس آن حضرت فرمود که این بینا تراست بجهتتها ، و ملائم تراست از آن دیگر .

پس ثابت گردید که نهی حضرات ائمه صادقین علیهم السلام از کلام جز این نیست که بوده است آن نهی از برای گروهی بخصوص که نیکو نیندانسته اند آن را و راه نیافته بودند بسوی راههای آن و بود که کلام فاسد می نمود او را ، و بعد امر کرد بکلام از برای گروهی دیگر چونکه نیکو می دانست آن را و می شناخت طریقها و راههای آنرا .

بقیه در صفحه بعد

آفریده‌ایست از آفریده‌های خدا اگر توانی که چشمت را از آن مملو نمایی پس چنان است که تو می‌گویی و جدل در کل امور دین حرام شده .

بقیه از صفحه ۳۵

واما نهی از کلام در خداوند عزوجل پس جزاین نیست که مختص می‌باشد نهی از کلام در تشبیه و نقلش و نسبت بچوردادن او در حکمش ، و اما کلام در توحید او و نفی تشبیه از او و تنزیه از برای او و تقدیس او پس امر شده است بآن و ترغیب شده است در آن . و بتحقیق آمده است در این باب آثار کثیره و اخبار متظافره و ثابت نموده ام من در کتاب «ارکان دروهم دین» از آن اخبار جمله کافی را و در کتاب «کامل در علوم دین» از آن اخبار بایی را که استیفا نموده ام، نقل در معانی آن و در «عقود دین» جمله را که کسیکه اعتماد نماید آنرا بی نیاز می‌گردد از غیر آنها ، و هر آنکس که طول می‌دهد نظر و سخن را همین شاهد است بر نفس او بضعف رأی و واضح کننده است از قصور او از مرتبه معرفت و نازل است از مراتب اهل بصیرت ، و نظر غیر مناظره است و گاه می‌باشد که درست می‌باشد نهی از مناظره بجهت تقیه و غیر آن و درست نمی‌باشد نهی از نظر بجهت آنکه در عدول از نظر کشتن است بسوی تقلید و تقلید مذموم است باتفاق علماء و من قرآن و سنت .

فرموده است خداوند تعالی در حالتیکه ذکر نموده است مقلدین از کفار را و مذمت نموده است مرا ایشان را بر تقلید نمودن ایشان که : **انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آئارهم مقتدون، قل اولو جنتکم باهدی ماما وجدتم علیه آباکم** (زخرف آیه ۲۲ و ۲۳) گفتند کفار که ما یافتیم پدران خود را بر مذهبی و بدستیکه ما بر ایشان اقتدا کننده ایم ، خداوند فرموده به پیغمبر (ص) که بگو که حال شما چنین است هر چند بیاورم من شما را هدایت کننده تراز آنچه یافته اید بر آن پدران خود را ؛ و فرموده است حضرت صادق علیه السلام که هر آن کس که بگیرد دین خود را از دهان های مردمان بر طرف کنندش از آن دین مردمان ، و هر آنکس که بگیرد دین خود را از کتاب و سنت بر طرف گردند کوهها و بر طرف نگرود او . و فرمود آن حضرت که حدیث ما را از تقلید ، پس بدستیکه خداوند تعالی میفرماید که : **اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله** (سوره توبه آیه ۳۱) یعنی گرفتند علماء و زهاد خود را خداوندان و معبودان بدون خداوند که معبود بحق و حقیقی است ، بعد از آن آنحضرت فرمود که : و نه بعدا قسم است که ناز ننمودند از برای ایشان ، یعنی علماء و زهاد ، و نه روزه

بقیه در صفحه بعد

جناب امیر علیه السلام فرمودند: هر کس دین را بجدل طلبد
زندیق شود.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هلاک میشوند صاحبان کلام و
نجات مییابند تسلیم کنندگان زیرا که تسلیم کنندگانند نجیبان
و اما اقامه حجت بر مخالفان حق بقول خدا و بقول رسول صلی-
الله علیه و آله و بقول ائمه علیهم السلام یا بمعانی کلام ایشان بر کسیکه
وقوف و معرفت طریق کلام دارد جایز است و بر کسیکه وقوف کلام ندارد
حرام است.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: گفتگو و مجادله کنید مردم را
بسختن من پس اگر بحجت غالب آمدند بر شما، من مغلوب خواهم بود نه شما

بقیه از صفحه ۴۰

گرفتند از برای ایشان ولیکن حلال نبودند از برای ایشان حرامی چند را و حرام
نمودند بر ایشان حلالی چند را، پس تقلید نمودند ایشان را در آن، پس بندگی
نموده اند ایشان را در آن، پس بندگی نموده اند ایشان را در حالتیکه نفهمیدند
و آن حضرت فرموده که: هر آن کس که اجابت کند سخن کوفی را پس بتحقیق که
عبادت نموده است او را پس اگر آن سخن کوفی از جانب خدا باشد، پس بتحقیق
که بندگی نموده است خداوند را، و اگر آن سخن کوفی از جانب شیطان باشد پس
بتحقیق که بندگی نموده است شیطان را. و نیز شیخ مفید ره فرموده است که اگر
تقلید صحیح میبود، و نظر باطل، نبود تقلید از برای گروهی اولی از تقلید از
برای گروهی دیگر و بود هر گمراهی بسبب تقلید معذور و هر مقلد مبدعی بی‌وزر
و این چیزی است که نمیگوید آنرا هیچ کس پس دانسته شد آنچه ذکر نمودیم ما
آنها را که نظر حق است و مناظره بحق صحیح است و اینکه اخباری که روایت نموده
است آنها را ابو جعفر رحمة الله تعالی توجیه آنها آن چیزی است که ذکر نمودیم
ما آنها را و نیست امر در معانی آن اخبار بر نعوی که او تقلید نموده است آنها
در آنها و خدا ولی توفیق است، مفید

و ایضاً از آنحضرت مرویست که فرمود سخن در حق به از سکوت بر باطل است .

و منقول است که ابوالهذیل بهشام بنالحکم گفت : مناظره میکنم با تو بر این شرط که اگر تو غالب آمدی بر من ؛ من بر گروم بمذهب تو و اگر من غالب شدم بر تو تو رجوع بمذهب من نمائی ، هشام گفت انصاف ندادی مرا بلکه با تو مباحثه میکنم بر این شرط ، اگر من غالب شدم تو بمذهب من باز گردی و اگر تو فائق آمدی من رجوع بامام خود نمایم و الله اعلم .

باب (دوازدهم)

اعتقاد در لوح و قلم

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در لوح و قلم آن است که ایندو در ملکند^(۱) والله اعلم

۱ - فرموده است شیخ مفید رحمه الله که لوح کتاب خداوند است که نوشته است در آن آنچه می باشد تا روز قیامت و آن فرموده خداوند تعالی است که ، و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون (سوره انبیا آیه ۱۰۵) پس لوح آن ذکر است و قلم آنچیز است که احداث نموده است بامداد آن کتابت را در لوح و قرار داده است لوح را اصل تا آنکه بشناسند ملائکه علیهم السلام از آن آنچه میباشد ، پس هر گاه اراده فرماید خداوند تعالی اینکه مطلع شوند ملائکه علیهم السلام بر غیب او بفرستد ایشانرا بسوی انبیا علیهم السلام بآن غیب امر فرماید ایشان را بشرف شدن در لوح پس حفظ کنند از آن چیز را که بکشاند آنرا بسوی آنکه فرستاده شده اند بسوی او و بشناسند از آن آنچه را که عمل کنند و بتحقیقکه آمده است باین مضمون اخباری چند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از ائمه علیهم السلام و اما کسیکه رفته است بسوی اینکه لوح و قلم دو ملکند ، پس بتحقیقکه دور افتاده است بسبب آن از حق زیرا که ملائکه علیهم السلام نامیده میشوند نه الواح و نه اقلام و شناخته میشود در لغت اسم ملک و تفسیر نمیشود نه بلوح و نه بقلم - مفید

باب (سیزدهم)

اعتقاد در کرسی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در کرسی آن است که آن ظرف کل آفریدگان و عرش و آسمانها و زمین است و هر چیز که خدا خلق نموده در کرسی است ، و در وجه دیگر کرسی علم است ، و شخصی جناب صادق علیه السلام را از قول الهی : **وسع کرسیه - السموات والارض (۱)** یعنی فرا گرفته و احاطه نموده کرسی خداوند آسمانها را و زمین را برسد ، آن حضرت فرمود مراد علم خدا است .

باب (چهاردهم)

اعتقاد در عرش (۲)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در باره عرش اینست که عرش کل مجموع مخلوقات است

۱- سوره بقره آیه ۲۵۶

۲- فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که عرش در لغت ملك یعنی مملکت است گفته است شاعر شعری را که مضمونش اینستکه : هر گاه بنومروان هلاک شود عرشهای ایشان یعنی مملکت ایشان ، و هلاک کردند خود ایشان چنانکه هلاک شدند ایاد و حمیر که دو قبیله بزرگ بودند ، و گفته است شاعر دیگر که : گمان نمودیم که عرش تو یعنی مملکت تو بر طرف نیگردد و متغیر نمیشود ، و فرموده است خداوند تعالی در حالیکه خبر داده است از مملکت زینکه پادشاه سبا بوده است یعنی بلقیس که : **واوتیت هن کل شیء ولها عرش عظیم** (سوره نمل آیه ۲۳) بقیه در صفحه بعد

و در وجه دیگر علمست و از جناب صادق علیه السلام سؤال شد از معنی قول الهی : الرحمن علی العرش استوی (۱) یعنی خداوند رحمن بر عرش قرار گرفت ، آنجناب فرمود : قرار گرفت در هر چیزی پس هیچ چیز نزدیکتر باو نیست از چیزی دیگری .

۱- سوره طه آیه ۱۰

بقیه از صفحه ۴۷

یعنی داده شده از هر چیزی و از برای او بود عرش بزرگی پس ، عرش خداوند تعالی آن مملکت اوست و قرار گرفتن خداوند بر عرش که فرموده است (الرحمن علی العرش استوی (سوره طه آیه ۱۰) آن استیلائی او است بر ملک و عرب تعبیر مینماید از استیلا، باستواء، گفته است شاعر :

قد استوی بشر علی العراق

من غیر سیف و دم مهراق

یعنی مستولی شد بر عراق بدون شمشیری و خونبکه ریخته شود ،

و اما عرش آنچنانی که بر میدارند آنرا ملائکه علیهم السلام ، پس اوپاره از مملکت خداوند است و آن عرش است که خلق نموده است آن را خداوند در آسمان هفتم و عبادت فرموده است ملائکه را علیهم السلام به برداشتن و تعظیم نمودن آن چنانکه خلق نموده است خداوند سبحانه خانه در زمین و امر فرموده است بشر را بقصد آن و زیارت آن و حج بسوی آن و تعظیم آن و بتحقیقکه آمده است حدیثی که خداوند سبحان خلق نموده است خانه در زیر عرش که نام گذارده است آنرا بیت المعمور که حج میکنند ملائکه آنرا در هر سالی و خلق نموده است در آسمان چهارم خانه را که نام گذارده است آنرا ضراح و عبادت فرموده است ملائکه را بحج و تعظیم آن و طواف دوز آن و خلق نموده است بیت الحرام را در زمین پس قرار داده است آنرا زیر ضراح ، و روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام که فرموده است که اگر انداخته شود سنگی از عرش هر آینه واقع شود بر پشت بیت المعمور و اگر انداخته شود سنگی از بیت المعمور ، هر آینه بیفتد بر پشت بیت الحرام و خلق نموده است عرش را از برای خود که وطن قرار دهد آنرا خداوند ، برتر است خداوند از این لیکن خلق نموده است عرش را که اضافه نموده است آنرا بسوی خود بجهت تکریم و تعظیم آن و عبادت فرموده است ملائکه را به برداشتن آن ، چنانکه خلق نموده است خانه را در زمین و خلق نموده است آنرا از برای خودش و ساکن نمیگردد آن را ، برتر است خداوند از همه آنها

بقیه در صفحه بعد

واما آن عرشیکه کل مجموع مغاوقات است حاملانش هشت ملك
از ملائکه اند که هر يك هشت چشم دارند که هر چشمی مطابق کل دنیا
است در بزرگی یکی بصورت بنی آدم است و او طلب روزی از خدای
کند برای آدمیزادگان، و یکی بصورت نرگاواست از خدای روزی میخواهد
برای جانداران حلال گوشت، و یکی بصورت شیر است و روزی از خدا
میطلبد برای درندگان، و یکی بصورت خروس است و از خدا روزی
میجوید برای طيور.

و حاملان عرش الحال همین چهارند و چون قیامت شود هشت
ملك شوند.

و اما عرشیکه علمست حمله او چهار کسند از اولین و چهار کس از
آخرین اما چهار از اولین نوحست و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام
و اما چهار از آخرین محمد است و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم،
باین طریق روایت شده بسندهای صحیحه از ائمه علیهم السلام در بیان عرش
و حاملان آن و سبب آنکه این اشخاص حاملان عرش شده اند این است

بقیه از صفحه ۴۸

ولیکن خلق نموده است آن را از برای خلقتش و اضافه نموده است آن را بسوی
خودش بجهت اکرام و اعظام و عبادت فرموده است خلق را بزیارت و حج بسوی آن.
واما تعبیر از علم بهرش پس مجاز است در لغت نه حقیقت و نیست وجهی از
برای تاویل قول خداوند تعالی: **الرحمن علی العرش استوی** (سوره طه آیه ۱۰۵)
بآنکه در برگرفت علم را، و جز این نیست که توجیه آن آن چیزی است که مقدم
داشتیم آنرا و احادیثی که روایت شده است در صفت ملائکه حاملین عرش علیهم
السلام احادیث آحاد و اخبار افراد است. جائز نیست جزم بآنها و نه عمل بر آنها
و وجه، توقف نزد آنهاست، و جزم نمودن بر آنکه عرش در اصل لغت مملکت است
و عرشی که برداشته شده است جزئی است از مملکت که عبادت فرموده است خداوند
ملائکه را بعمل آن بنحویکه مقدم داشتیم آنرا - مفید.

که پیغمبرانی که بر چهار شریعت معهوده بوده‌اند از پیغمبر ماصلی الله علیه و آله نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بوده‌اند، و پیش از این چهار کس علمها بسوی پیغمبران دیگر آمده و همچنین آمده علم بعد از محمد ﷺ و علی و حسن و حسین علیهم السلام بسوی امامانی که بعد از امام حسین علیهم السلامند و الله اعلم

باب (پانزدهم)

اعتقاد در نفوس و ارواح

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در نفوس انسانیست که آنها روحهایی میباشند که زنده بودن آدمی بواسطه آنهاست و آنها خلقت اولند، جهت آنکه پیغمبر ﷺ فرمودند که: اول چیزی که حق تعالی از نو آفرید، نفوس مقدسه مطهره بود، پس آنها را بیگانگی خود گویا فرموده، بعد از آن آفرید سایر خلایق را.

اعتقاد ما آن است که نفوس برای بقاء خلق شده‌اند نه برای فانی شدن از جهت فرموده جناب پیغمبر ﷺ که: خلق نشده‌اید شما برای فنا بلکه خلق شده‌اید برای دوام و غیر از آن نیست که برده می‌شوید از خانه بخانه دیگر، و آنکه نفوس انسانی در دوی زمین غریبند و در بدنها بزنداند.

و عقیده ما این است که چون نفوس جدا از بدنها شوند باقی هستند بعضی در نعمت و بعضی در عذاب تا وقتی که حق تعالی بقدرت کامله باز آورد آنها را بیدنها.

و حضرت عیسی علیه السلام به حواریین فرمود که حق را بشما میگویم بدرستی که بالا نمیروید با آسمان مگر همانچه از آن فرود آمده (۱)

۱- فرموده است شیخ ابو عبدالله مفید که کلام ابی جعفر ابن بابویه در باب نفس و روح بر طریق حدیث است نه تعقیق و اگر اختصار مینمود ابو جعفر بر همان احادیث و ذکر معانی آنها نمیشود بود سالم تر از برای او از داخل شدن دری که تنگست از او رفتن آن ، بعد از آن فرموده است شیخ مفید ره که نفس عبارتست از چند معنی، یکی از آن معانی ذات هر چیز است و معنی دیگر خون جهنده و معنی دیگر نفسی که آن هواست، و معنی چهارم خواهش و میل طبع است .

اما شاهد معنی اول پس آن قول عرب است که: این نفس شیئی است یعنی ذات آن و خود آنست و شاهد معنی دوم قول ایشان است که : هر آنچه نفس سالله دارد حکمش چنین و چنین است و شاهد معنی سوم آنستکه گویند : فلان کس هلاک شد نفس آن هر گاه منقطع گردد نفس او و باقی نماند در جسمش هوایی که بیرون آید از حواسش و شاهد معنی چهارم قول خداوند تعالی است که : **ان النفس لامارة بالسوء** (سوره یوسف آیه ۵۳) یعنی هوا و خواهش خواننده است بقیح و گاهی تعبیر میشود بنفوس از نعمت و خشم ، و فرموده است خداوند تعالی که **و یحذرکم الله نفسه** (سوره آل عمران آیه ۲۷ و ۲۸) یعنی حذر میفرماید شماها را خداوند از خشم و عقاب خود .

بعد از آن شیخ مفید ره فرموده است که ، و اما روح پس آن عبارت از چند معنی است یکی از آنها حیوة است و دوم قرآن و سیم ملائکه از ملائکه های خداوند تعالی و چهارم جبرئیل علیه السلام است .

پس شاهد معنی اول قول ایشانست که میگویند : هر ذی روحی حکمش چنین و چنین است ، قصد میکنند که هر صاحب حیوانی ، و قول ایشانست در کسی که ببرد که بیرون رفته است از او روح قصد میکنند حیات را ، و قول ایشانست در چنین که : صورتی است که داخل نشده است آنرا روح قصد میکنند که حلول ننموده است آنرا حیات .

و شاهد معنی دوم قول خداوند تعالی است: **و كذلك او حینا لیک روحاً**

هن امرنا (سوره شوری آیه ۵۲) یعنی و همچنین وحی میرسیم بسوی تو ای محمد صلی الله علیه و آله روحی را . یعنی قرآنی را از امر ما و شاهد معنی سوم قول حق تعالی است که : **یوم یقوم الروح و الملائکة (الی آخر الایه)** (سوره نبأ آیه ۳۸) یعنی روزی که برپا ایستند روح یعنی آن ملک مخصوص و برپای ایستند ملائکه

بقیه در صفحه بعد

و حق تعالی در قرآن فرموده که: اگر خواسته بودیم هر آینه بالا برده بودیم بلعم باءورارا بسبب آیات کتابهای آسمانی یا اسم اعظم

بقیه از صفحه ۵۱

یعنی باقی ملائکه و شاهد معنی چهارم قول حق تعالی است که: **قل نزله روح القدس** (سوره نحل آیه ۱۰۴) یعنی بگو ای محمد (ص) که فرود آورده است آنرا روح القدس یعنی جبرئیل علیه السلام و اما آنچه ذکر نموده است آنرا ابو جعفر ابن بابویه و روایت نموده آنرا اینکه ارواح خلق شده اند پیش از جسد ها بدو هزار سال، پس آنچه شناخته اند از آنها یکدیگر را الفت میگیرند با یکدیگر و آنچه شناخته اند یکدیگر را اختلاف میکنند با یکدیگر، پس آن حدیثی است از حدیثهای آحاد و چیز است از طریق افراد و از برای آن توجیهی است غیر از آنچه گمان نموده است آنرا کسی که نیست از برای او علمی بعقایق اشیا، و آن توجیه آن است که خداوند تعالی خلق نموده است ملائکه را پیش از بشر بدو هزار سال پس آنچه شناخته اند از آنها یکدیگر را پیش از خلقت بشر الفت گرفتند با هم در نزد خلقت بشر و آنچه شناخته اند از آنها یکدیگر را مختلف شدند بعد از خلقت بشر، و نیست امر چنانکه گمان نموده اند آنرا ارباب تناسخ و داخل شده است شبهه در آن بر حشوبه شیعه، پس توهم نموده اند که ذوات فماله که ما مورد منهن میباشند بوده اند مخلوق در عالم ذر و تمقل می نموده اند یکدیگر را و ادراک می نموده اند و میفهمیده اند و نطق می نموده اند، بعد از آن خلق نموده است خداوند تعالی از برای آنها جسد آنها را؛ پس نشانیده است و قرارداد است آن ارواح را در آن اجساد و اگر بود اینچنین هر آینه بودیم ما که میشناختیم آنچه را که بودیم بر آن و در این هنگام یاد می آوردیم آنرا و مغفی نی بود بر ما حال در آن عالم؛ آیا دیده نمیشود که کسی بزاید و نمو کند در شهری از شهرها پس بماند در آن شهر یکسال بعد از آن بگردد از آن شهر شهری دیگر، نرود از او علم آن شهر اول، و اگر پوشیده شود بر او در وقتی بجهت فراموشی از آن؛ پس متذکر کننده او را بیاد آورد آنرا، و اگر نبود امر چنانکه ما گفتیم، هر آینه جائز بود که تولد شود انسانی از مادر در بغداد و نشو و نما کند در آن و بماند مدت بیست سال در آن، بعد از آن بگردد شهری دیگر پس فراموش کند حال خود را در بغداد و بیاد نی آورد از آن حال هیچ چیز را و اگر چه متذکر شود بآن و شمرده شود بر او علامات حال او و مکان او و نشو و نمای او، و این چیزی است که نمی رود بسوی آن هیچ عاقلی و نمی باشد سزاوار از برای کسیکه نیست از برای او معرفتی بعقایق امور، اینکه تکلم کند در آن بر مثال پای بر زمین (زدن) شتر

بقیه در صفحه بعد

ربانی که میخواند؛ لکن او راغب بدنیاً شد و تبعیت هوای نفس نمود (۱)
پس هر نفسی از آن نفوس که بمالکوت سموات بالا برده نشود میماند بکار
فرو رفتن در هاویه و این بسبب آن است که بهشت در جها است و آتش
در کها است.

۱ - ولو شئنا لرفعناها ولكن اخلد الى الارض و اتبع هواه (سوره
اعراف آیه ۱۷۵)

بقیه از صفحه ۵۲

شب کور در شب، و آنچه تصریح نموده است بآن ابو جعفر رحمة الله علیه در معنی
روح و نفس آن بعینه قول تناسخیه است بدون آنکه برخورد که قول ایشان است
پس جنایت نودن به این گفتار برخوردش و بر غیرش عظیم است.

و اما یاد نمودنش ابو جعفر ره که نفسها باقی میباشند، پس عبارتست
ناپسند و لفظی است ضد الفاظ قرآن مجید فرموده است خداوند تعالی: کل من
علیها فان و بقی وجه ربك ذی الجلال و الاکرام (سوره الرحمن آیه ۲۶ و ۲۷)
یعنی هر آنکس که بر زمین است فانی است و باقی میماند ذات پروردگار تو ای
محمد صلی الله علیه و آله که صاحب جلال و اکرام است، و آنچه حکایت نموده است
آنرا از این مطلب و توهم نموده است آنرا، آن مذهب بسیاری از فلاسفه ملحدین
است، که گمان نموده اند که نفسها ملحق نیگردد آنها را کون و فساد و اینکه باقی
میباشند و جز این نیست که فانی و فاسد میگردند جسمهای مرکب، و بسوی این
مذهب رفته اند بعضی از اصحاب تناسخ و گمان نموده اند که نفسها همیشه مکرر
میگردند در صورتها و هیكلها که حادث نیگرددند و فانی نمیشوند و معدوم نیگرددند
و اینکه آنها باقیند نه فانی و این غیبت اثر قولی و دور تر قولی است از صواب،
و بسبب آنچه او تدوین نموده است آنرا در قباحت و فساد؛ سرزنش میزنند بآن ناصبها
بر شیعه و نسبت میدهند ایشان را بسوی زندقه، و اگر میشناخت ثبت کننده آن آنچه
را که در آن است هر آینه متعرض آن نمیگردید، لیکن اصحاب ما که چنگ میزنند
باخبار اصحاب در اثر سلامتی و دوری ذهن و کمی زیرکی، میگردند بر رویهای
آنچه شنیده اند آن را از احادیث و نظر نمیکنند در سند آنها و تمیز نمیدهند میان
حق و باطل آنها و نمی فهمند آنچه را که داخل میگردد برایشان در اثبات آن ها
و تحصیل نمیکنند معانی آنچه را که میگوید از آن اخبار، و آنچه ثابت گردیده

بقیه در صفحه بعد

و حق تعالی فرمود که: بالامیر و دعلما که و روح بسوی خداوند (۱)
 و فرموده: بدرستی که پرهیزکاران در باغها و نهرهایند در نشیمنگاه
 درست (خوبخ) نزد پادشاهی با اقتدار (۲)
 و فرمود: گمان مکن ز نهار که آنان که کشته در راه خدا گشته اند
 مرد گانند بلکه زندگانند نزد پروردگارشان روزی داده میشوند (۳)

- ۱- تخرج الملائكة والروح اليه (سورة معارج آیه ۴)
 ۲- ان المتقين في جنات و نهر ، في مقدم صدق عندمليك مقتدر (سورة قمر
 آیه ۵۴ و ۵۵)
 ۳- ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
 (سورة آل عمران آیه ۱۶۳)

بقیه از صفحه ۵۳

است از حدیث در این باب آن است که ارواح بعد از مرگ اجساد بردو قسمند، بعضی
 از آنها چیزی است که نقل میشوند بسوی ثواب و عقاب؛ و بعضی از آنها چیزیست
 که باطل میگردد پس بر نمیخورد ثوابی و نه عقابی، و بتحقیق که روایت شده
 است از حضرت صادق علیه السلام آنچه را که ذکر نمودیم آنرا در این معنی و بیان
 نمودیم آنرا، پس متوال شد از آن حضرت علیه السلام پس کسیکه بمیرد در این
 دار که کجای می باشد روح او؛ (فرمود آنحضرت) پس کسیکه بمیرد و مؤمن
 محض باشد یا کافر محض، نقل میشود روحش از هیکلش بسوی مثلش در صورت و
 جزا داد می شود باعمالش تا روز قیامت، پس هرگاه برانگیخت خداوند کسانی را
 که در قبور می باشند بر می آورد جسم او را و رد مینماید روحش را و ملحق میسازد
 آنرا بجسدش و محشور میگردد تا آنکه داده شود جزا، اعمالش، پس مؤمن منتقل
 میگردد روحش از جسدش بمنزل جسدش در صورت پس قرار داده میشود در بهشتی
 از بهشتهای خداوند تعالی که تنعم کند در آن تا روز بازگشت و کافر منتقل میگردد
 روحش از جسدش بسوی مثلش بینه و قرار داده میشود در آتش پس معذب میگردد
 بآن آتش تا روز قیامت و شاهد این قول در مؤمن قول حق تعالی است: **قِيلَ ادْخُلِ**
الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي (سورة يس آیه ۲۵ و ۲۶)
 یعنی گفته شود بمؤمن که داخل شو بیهشت، (گفت) او که (ای) کاش که قوم من میدانستند
 آنچه را که آمرزید از برای من پروردگار من؛ و شاهد آنچه ذکر نمودیم آن را
 بقیه در صفحه بعد

و فرموده که : مگوئید درباره کسانیکه کشته در راه خدا میشوند که آنها مردگانند (۱) و جناب پیغمبر ﷺ فرمودند که : ارواح گروههای فراهم

۱ . سوره بقره آیه ۱۴۹

بقیه از صفحه ۵۴

در باب کافر قول حق تعالی است که : **النار يعرضون عليها غدو و آوعشياً** (سوره مؤمن آیه ۴۶) یعنی کفار عرض میشوند بآتش هر صبح و خفتن پس خبر داده است خداوند سبحانه که مؤمن گفت بعد از مرگش در وقتیکه داخل بهشت شد که : کاش قوم من میدانستند و خبر داده است که کافری عذاب میشود بعد از مرگش صبح و خفتن و روزی که بر پا میشود قیامت مصلد میگردد در آتش .

و قسم دیگر کسی است که فراموش میشود از او و معدوم می گردد نفس نزد فساد جسمش ، پس شاعر (یعنی دانا) نیگردد چیزی تا آنکه مبعوث گردد و آن کسی است که خالص نگردانیده است ایمان را خالص کردنی ، و خالص نگردانیده است کفر را خالص کردنی و بتحقیق که بیان نموده است خداوند این قسم را نزد قولش **اذ يقول امثلهم طریقه ان لبثتم الا یوماً** (سوره طه آیه ۱۰۴) پس بیان نموده است خداوند سبحانه اینکه قومی میباشد نزد حشر که نمیدانند مقدار درنگ خود را در قبور بآن غایت که گمان میکنند پاره از ایشان که آن یکروز بوده است و جایز نیست که این آیه در وصف کسی باشد که معذب میباشد تا وقت بعثت بجبهت آنکه کسی که همیشه بانعت یا معذب میباشد مجهول میباشد بر او حال خود در آنچه معامله می شود با او و مشتبه میباشد بر او امر در بقائش بعد از وفاتش و بتحقیق که روایت شده است از ابی عبدالله علیه السلام که جز این نیست که سؤال می شود در قبرش کسی که خالص نموده است ایمان را خالص کردنی یا آنکه خالص کرده است کفر را خالص نمودنی و اما غیر از این دو پس بدرستی که فراموش می شود از او و فرمود آنحضرت علیه السلام که در رجعت جز این نیست که بر نی گردد بسوی دنیا نزد قیام قائم علیه السلام کسیکه خالص نموده است ایمان را خالص نمودنی یا خالص کرده است کفر را خالص کردنی و اما غیر از این دو نفر پس نیست رجوعی از برای ایشان تارری بازگشت ، و بتحقیق که اختلاف نموده اند اصحاب ما گروه امامیه در آنکه کدام يك متتم یا معذب می گردد برودن ، پس گفته اند گروهی از ایشان که معذب و متتم آن روح است که متوجه میگردد بسوی او امر و نهی و تکلیف و نام گذارده اند آنرا جواهر

بقیه در صفحه بعد

آمده‌اند؛ پس هر کدام از آنها که شناسا بیکدیگر شدند الفت باهم گرفتند و آنان که ناشناس بیکدیگر شدند مختلف گردیدند.

بقیه از صفحه ۵۵

و گفته اند دیگران که بلکه روح حیات است که قرار داده می شود در جسدی مانند جسدش دردار دنیا، و هر دو امر جائز میباشند در عقول، و اظهر نزد من قول کسیست که گفته است که آن جوهری است که مضطرب است و آن آنچیز است که نام گذارده اند آن را فلاسفه بسیط، و بتحقیق که آمده است در حدیث که انبیا صلوات الله علیهم بخصوصه و ائمه بعد از ایشان علیهم السلام نقل می شوند بجهت های خود و روح های خود از زمین بسوی آسمان پس منتعم میگردند در اجساد خود، آن اجساد که بوده اند در آن ها نزد بودن ایشان در دار دنیا، و این مختص جهت های خداوند است نه غیر ایشان از مردم و بتحقیق که روایت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده که: هر آنکس که صلوات فرستد بر من نزد قبر من بشنوم من آن را، و هر آنکس که صلوات فرستد بر من از دور رسانیده شوم آن را و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله که هر آنکس که صلوات فرستد بر من بکمترتبه صلوات فرستم من بر او ده مرتبه، و کسیکه صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه، پس باید که بسیار کند صلوات را، یا پس باید که بگوید صلوات را مردی که از شما است.

پس بیان فرموده است آن حضرت علیه السلام که او بعد از خروجش از دنیا می شود صلوات بر خود را و نمی باشد چنین مگر کسی که او زنده باشد نزد خداوند تعالی و همچنین ائمه هدی علیهم السلام میشوند سلام کسیرا که سلام کند بر ایشان از نزدیک و میرسد بایشان سلام آنکس از دور، و باین مضمون آمده است خبرهای راست از ایشان علیهم السلام: بتحقیق که فرموده است خداوند تعالی:

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون (سوره آل عمران آیه ۱۷۰) یعنی البته البته گمان مکن کسانی را که کشته گشته اند در راه خدا مردگان، بلکه زنده و روزی داده می شوند نزد خداوند، یا زنده اند نزد خداوند و روزی داده می شوند.

و روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایستاد بر سر چاه بدر، پس فرمود از برای مشرکینی که کشته گشته بودند آن روز و انداخته شده بودند در چاه که: هر آینه بتحقیق که بودید شما ها بدهمسایه ای از برای رسول خدا صلی الله علیه

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: بدرستی که حقتعالی برادری قرار داده میان ارواح در عالم اظله پیش از آنکه خلق کند بدنها را بدو هزار سال؛ پس اگر برپا شود قائم ما اهل بیت هر آینه میراث خواهد داد آن برادری را که اخوت قرار داده حق تعالی میانشان در عالم اظله و میراث نخواهد

بقیه از صفحه ۵۶

و آله، بیرون نمودید او را از مکان ولادتش و راندید او را، بعد از آن جمعیت فراهم آوردید بر سر او، پس جنگ نمودید با او، پس بتحقیقکه یافتیم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من حق، پس آیا یافتید شماها آنچه را که وعده داده آن را پروردگار شما حق؛ پس عمر عرض نمود که ای رسول خدا (ص) چیست خطاب تو از برای سری چند؟

پس فرمود آن حضرت (ص) از برای او که ساکت شو ای پسر خطاب پس بخدا سوگند است که نیستی تو شوا تر از ایشان و نیست میانۀ ایشان و میانۀ آنکه گیرند ایشان را ملائکه بکرزهای آهن مگر آنکه بگردانم روی خود را چنین از ایشان.

و مرویست از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام که سوار شد آن حضرت (ع) بعد از فراغ از جنگ بصره، پس می گسردید در میانۀ صفهای کشتگان تا آنکه گذشت آن حضرت (ع) بر کعب بن سور، و بود او قاضی بصره که والی نموده بود او را عمر بن الخطاب، پس چونکه واقع شد بشغل قضاوت دو میانۀ اهل بصره زمان خلافت عمرو عثمان، پس چونکه واقع شد فتنه در بصره، آویخت در گردن خود مصحفی را و بیرون رفت با اهل و فرزند خود که جنگ کند امیر المؤمنین علیه السلام را در حالتیکه کعب افتاده بود در میانۀ کشتگان پس آن حضرت فرموده که بنشانید بقدر يك نفس کشیدن و فرموده از برای او که ای کعب بن سور بتحقیقکه یافتیم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من حق، پس آیا یافتی تو آنچه را که وعده داده بود پروردگار حق! بعد از آن فرمود که بخوابانید کعب را و رفت آن حضرت اندکی پس گذشت بطلمعه بن عباد که در حالتیکه افتاده بود، پس آن حضرت فرمود که بنشانید طلحه را پس نشاندند او را، پس فرمود آن حضرت علیه السلام: ای طلحه بتحقیقکه یافتیم من آنچه را که وعده داده بود مرا پروردگار من حق، پس آیا یافتی تو آنچه را که وعده داده بود پروردگار

داد برادر ولادت را .

و فرمود : بتحقیق که ارواح ملاقات مینمایند در هوآء و شناسایی بهم میدهند و پرسش احوال از هم میکنند و چون آید روحی از زمین ارواح گویند بحال خودش گذارید که از هول عظیمی روی آورده (جسته خل) بعد از آن میپرسندش فلان چه شد و فلان چه شد؟ و هر چه گوید در دنیا مانده امید دارند که آنکس بایشان ملحق شود و هر چه گوید مرد ارواح گویند بگو دال افتاد بگو دال افتاد .

و حق تعالی فرمود : هر کس وارد شود بر او غضب من پس بتحقیق که بهلاکت افتاده (۱)

و فرموده : اما کسیکه سبک است ترازوهای اعمالش ، پس مادر مهربانش گودال هادیه است و چه دانستی که چیست هادیه؟ آتشی است کداخته شده (۲)

۱- و من یحلل علیه غضبی تقدیری (سوره طه آیه ۸۰)
 ۲- فاما من خفت موازینه فامه هادیه و ما ادريک ماهیه نارحامیه (سوره قارعة آیه ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱)

بقیه از صفحه ۵۷

تو حق؟ بعد از آن فرمود که بخوابانید طلعه را، پس عرض نمود خدمت آنحضرت مردی از اصحابش که ای امیرالمؤمنین (ع) چیست کلام تو از برای او کشته که نمیشوند از تو؟ پس آنحضرت فرمود : ساکت شوای مرد پس بخدا سوگند است که هر آینه بتحقیق که میشوند کلام مرا چنانکه شنیدند اهل چاه کلام رسول خدا را صلی الله علیه و آله .

و این خبر از اخباری است که دلالت میکند بر آنکه باره از اشخاص که میسیرند بر میگرداند خداوند روح او را از برای منتهم ساختن یا مذنب ساختنش نیست این هم از برای هر کس که میسیرد بلکه آن بنوعی است که بیان نمودیم آنرا . مفیدره

و مثل دنیا و صاحب دنیا مثل دریا و ناخدا و کشتی است. و لقمان حکیم به پسر خود فرمود: ای فرزند من بدرستی که دنیا دریایی است عمیق و بتحقیق که هلاک شده اند در آن عالمی فراوان پس تو کشتی خود را در آن ایمن بخداوند قرار ده و توشه خود را در آن تقوای خدا نما و بادبان آن کشتی را در این دریا توکل بر خداوند کن، پس اگر نجات یافتی برحمت خدا بوده و اگر هلاک شدی بگناهان خودت هلاک شده ای نه از جانب خدا.

و سخت ترین ساعت های آدمیزاد سه ساعت است روزیکه متولد شده و روزیکه می میرد و روزیکه زنده برانگیخته می گردد، و بتحقیق که حق تعالی سلام داده بریحیی علیه السلام در این ساعتها.

و فرمود: سلام بریحیی روزیکه زاده شد و روزیکه می میرد و روزی که زنده مبعوث شود.

و عیسی علیه السلام سلام داده بر خودش فرموده: سلام بر من روزی که زادم و روزی که می میرم و روزیکه زنده بر آورده شوم.

و اعتقاد ما در ذات روح آن است که از جنس بدن نیست و خلقتی دیگر است جهت آنکه خداوند فرموده: ثم انشأناه خلقاً آخر فتبارك الله احسن الخالقين

و اعتقاد ما درباره انبیا و رسل و ائمه صلوات الله عليهم اجمعين آن است که در ایشان پنج روح است، روح قدس یعنی روح عصمت و روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مدرج یعنی روح حرکت. و در مؤمنان چهار روح است روح ایمان و روح قوت و روح شهوت و روح مدرج.

و اما اینکه حقتعالی در قرآن فرمود که : میپرستند تو را یا محمد (ص)
از روح ، بگو روح از امر خدا است ؛ مراد از این روح خلقتی است
بزرگتر از جبرئیل و میکائیل علیهما السلام که با رسول خدا و ائمه هدی
است صلی الله علیهم و او از ملکوت است .

و در این باب کتابی تصنیف مینمایم که در آن شرح معانی این
مجموعات دهم انشاء الله تعالی والله اعلم .

باب (شانزدهم)

اعتقاد در موت (۱)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید که :

خدمت جناب امیر علیه السلام عرض شد که صفت مرگ را برای ما
بیان فرمائید ، آن جناب فرمودند با خبری را برخوردید؛ مرگ یکی

(۱) فرموده است شیخ ابی عبدالله مفید که ابو جعفر ابن بابویه عنوان باب
را بموت نموده است و ذکر نموده است غیر آنرا و بود سزاوار که ذکر نماید حقیقت
موت را یا عنوان کند باب را بمآل موت و عاقبت اموات ، پس موت ضد حیات است
که باطل میگردد با آن نمو و محال میگردد احساس و آن حلول میکند در محل
حیات پس نفی میکند آنرا و آن از فعل خداوند تعالی است و نیست از برای احدی
در آن صنعی و قادر نمیباشد بر آن هیچکس بجز خداوند تبارک و تعالی .

فرموده است خداوند سبحانه : **وهو الذی یحیی و یمیت (سوره مومن آیه ۶۸)**
پس نسبت داده است خداوند تعالی زنده نمودن را بسوی خودش و نسبت داده

است میرانیدن را بسوی خودش و فرموده است حقتعالی که : **الذی خلق الموت
و الحیوة لیبلو کم ایکم احسن عملا (سوره ملک آیه ۲)** یعنی خداوند
تعالی خلق نموده است موت و حیات را تا آنکه بیازماید شما را که کدام یک از
شماها نیکوتر میباشید از حیثیت عمل پس حیات آن چیزی است که میباشد بآن
بقیه در صفحه بعد

از سه امر است که بر شخص وارد میشود، یا بشارت است بعیش ابدی یا بشارت است بعذاب ابدی یا ترسائیدن و هول دادن و امر مشتبهیت که نمیداند از کدام فرقه است. اما دوست ما که مطیع فرمان ما است پس آن است که بشارت عیش ابد یافته و اما دشمن ما که مخالف امر

بقیه از صفحه ۶۰

نمو و احساس و موت آنچیزی است که باطل میشود با آن نمو و احساس و صحیح نییاشد با آن قدرت و علم و خلق نموده است خداوند موت را در زندگان بجهت نقل نمودن انسان از دار عمل و امتحان بسوی دار جزا و مکافات و نسیب براند خداوند بنده را از بندگان خودش مگر آنکه موتش اصلاح است از برای او از بقایش و زنده نسیبگرداند بنده را مگر آنکه حیات اصلاح است از برای او از موتش و هر چه میکند آنرا خداوند تعالی بخلقش پس آن اصلاح است از برای ایشان و اصوب است در تدبیر، و گاهی امتحان مینماید خداوند تعالی بسیاری از خلقش را بآلام شدید پیش از موت و معاف می دارد دیگران را از آن، و گاه میبافد الم پیش از مرگ نوعی از عقوبت از برای کسی که حلول میکند در او، و میبافد صلاح حال او و غیر او (صلاح حال غیر او) و بقیب در می آورد آن عقوبت را نفع عظیمی و عوض کبیری و نیست هر آنکسی که دشوار باشد بر او بیرون آمدن نفسش که بوده باشد بآن معاقب و نه هر کس که آسان باشد بر او امر در نفس بیرون آمدن که مکرّم و مناب باشد و بتحقیق که وارد شده است خبر بآنکه آلامی که پیش از مرگ واقع میشود میبافد کفاره از برای گناهان مؤمنین و میبافد عقاب از برای کافرین و میبافد راحت پیش از مرگ استدراج از برای کافرین و نوعی از ثواب برای مؤمنین، و این امری است پوشیده و پنهان از خلق که مطلع نساخته است خداوند تعالی هیچکس را از خلق خود بر اراده خود در آن بجهت آگاه گردانیدن او که جدا شود از برای او حالت امتحان از حالت عقاب و حال ثواب از حال استدراج و بجهت تغلیظ امتحان تا آنکه تمام گردد تدبیرش بر خلق.

و اما آنچه ذکر نموده است آنرا شیخ ابو جعفر رحمه الله از احوال مردگان بعد از وفات ایشان پس به تحقیق که آمده است اخباری باین مضمون بزوجه تفصیل و بتحقیق که ایراد نموده است شیخ ابو جعفر بعضی را از آنچه وارد شده است در این باب مگر اینکه نیست داخل عنوان باب اصلا و بهر حال موت یکی از بشارت

بقیه در صفحه بعد

ماست پس آن است که بشارت عذاب ابد شنیده .

و اما مشبهه الامریکه نمیداند حالش چیست آن مؤمنست که ستم و اسراف بر خود نموده نمیداند کارش بکجا میرسد و خیر همی ترسناک و اذش میشود و باز حقتعالی او را هرگز که مساوی دشمنان مانده کند و لیکن بیرونش می آورد از آتش به شفاعت ما ، پس بدانید و فرمان ببرید و اعتماد مکنید و عقوبت الهی را کوچک بدانید که بعضی از اسراف کارانند که شفاعت ما بایشان نمیرسد ؛ مگر بعد از عذاب الهی در سیصد هزار سال .

و از حضرت امام حسن علیه السلام سؤال شد که : چیست این مرگ

بقیه از صفحه ۱۶

مؤمن است زیرا که میباشد اول راه او بسوی محل نمیم و بآن میرسد مؤمن بسوی نواب اعمال جبهه که در دار دنیا بجای آورده است و آن موت اول سختی است که میرسد بکافر از سختیهای عقاب و اول راه او است بسوی حلول عقاب ، زیرا که قرار داده است خداوند تعالی جزاء بر اعمال را بعد از موت و گردانیده است موت را سبب از برای نقلش از دار تکلیف بسوی دار جزاء و حال مؤمن بعد از مرگش نیکوتر است از حالش قبل از مرگ ، و حال کافر بعد از مرگش بدتر است از حالش قبل از مرگ ، زیرا که مؤمن گردنده است بسوی جزایش بعد از مردنش و کافر گردنده است بسوی جزایش بعد از مردنش و بتحقیق که آمده است در حدیث از آل محمد صلوات الله علیهم که فرموده اند که : دنیا زندان مؤمن است و قبرخانه اش و بهشت جایگاهش و دنیا بهشت کافر است و قبر زندان او است و آتش جایگاه او است .

و روایت شده است از ایشان علیهم السلام که فرموده اند که : خیر همه خیر بعد از مرگ است و شر همه شر بعد از مرگ است ، و نیست حاجتی از برای ما با نعم قرآن در عواقب بسوی اخبار ، و بشاهد عقول بسوی احادیث و بتحقیق که ذکر نموده است خداوند تعالی جزاء صالحین را ، پس بیان نموده آنرا و ذکر نموده است جزاء فاسقین را پس تفصیل داده است آنرا و در تفصیلی خداوند بی نیازی حاصل است از غیرش - مفید .

که مردم ندانسته اندش؟! فرمود: بزرگتر شادبخت است که بر مؤمنان وارد میشود و قتیکه حرکت داده میشوند از دار تعب بعیش ابد، و عظیمتر مهلکه ای که وارد میشود بر کافران چون برده میشوند از بهشتشان که دنیا است بسوی آتشیکه تمام و فانی نمیکردد.

و در آن وقت که شدت نمود کار بر امام حسن علیه السلام اصحاب نظر بجانب آنجناب نمودند و حال آن امام همام را بخلاف احوال خود مشاهده کردند، زیرا که چون امر بر آنها سخت میشد رنگهایشان متغیر میگردد و پشتهایشان میدرخشید و دلهاشان هراسان میگردد و از یامیافتادند و آن امام علیه السلام با بعضی از خواص که در خدمت باسعادتش میبودند رنگهایشان میدرخشید و اعضایشان سبک و چابک میشد و دلهاشان آرام میگرفت، پس اصحاب بیکدیگر میگفتند به بینیدش که از مرك باک ندارد آن جناب بایشان فرمود: صبری ای بزرگزادگان که نیست مرك جز پلی که میگذرانند شما را از پریشانی و بدحالی بجهان وسیع و عیش جاوید پس کدام يك دلگرا نید از اینکه انتقال یابید از زندان بقصر و ایوان؟ و این قوم که دشمنان شمایند مانند کسی هستند که از ایوان بزندان و عذاب روند، بدرستی که پدرم خبر داد مرا باین حکایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر و مرك جسر مؤمنان است بپشتهایشان و جسر کافران است به جهنمشان نه دروغ گفته ام و نه دروغ شنیده ام از آنجناب.

و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال شد که مرك چیست؟ فرمود برای مؤمن چون کندن جامه چرکین شپشین و غله ای سنگین و بعبوس آن پوشیدن فاخرترین لباسها و خوشبوترین جامها و سواری

دهوار ترین مر کبها و مسکنای دلنشین ترین منزلها و برای کافر چون افکنندن جامه‌های فاخر و انتقال از منزلهای دلنشین و بدل گرفتن چر کین ترین جامها و درشت ترین لباسها و موحشرترین منزلها و عظیمترین عذابها .
 و از حضرت باقر علیه السلام سؤال شد که مر ک چیست ؟ فرمود که همان خوابیست که شما را هر شب میآید مگر آنکه مدتش طولانی است بیدار نمیشوید از آن خواب تا روز قیامت پس هر که در خواب دیده از انواع فرح و شادی چندانکه اندازه نداشته باشد و از انواع هولها آنچه در حساب نگنجد ، ملاحظه نمائید که چگونه است حال کسیکه شادمان گردیده در خواب یا هراسان ، این است مر ک پس مستعد باشید برایش .

و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد که صفت مر ک را برای ما بفرمائید ، فرمود مر ک برای مؤمن مثل خوشتر بوئیست که ببویند و از عطرش بوجد آید و بالمره تعب و الم از او منقطع گردد ، و برای کافر مثل گزیدن افعیها و عقربها و سخت تر از اینها است .

یکی عرض نمود که قومی میگویند مر ک سخت تر است از بریدن باره‌ها و چیدن بمقراضها و سر کوفتن بسنک‌ها و گردانیدن میل آسیادار دیده‌ها ، آنحضرت فرمود : چنین میباشد بر بعضی از کافران و فاجران آیا نمیبینید که بعضی از آنها معاینه میکنند این شدتها را در دم نزع و آن است که سخت تر است از این و از تمام عذابها دنیا .

عرض نمودند پس چیست که ملاحظه مینمائیم کافر را که نزع بر او آسان میشود پس خاموش میگردد در حالی که صحبت میدارد (و دل برده میشود خ ل) و میخندد و تکلم مینماید ، و در میان مؤمنان

و کافران بعضی نزد سکران موت این سختی‌ها را میکشند؟ فرمود هر گونه راحتی که مؤمن را در آن حال باشد ثواب عاجل او است، و هر شدتی که باشد جهت خالص ساختن او است از گناهان تا وارد آخرت شود در حالی که پاک و پاکیزه باشد و مستحق ثواب الهی فارغ از هر مانعی الا همان که گذشته، و هر آسانی که بر کافر در آن دم باشد برای آنست که مزد هر عمل نیکی که در دنیا کرده باز یافت نماید، تا وارد آخرت شود در حالیکه هیچ نداشته باشد الا آنکه موجب عذاب باشد بر او و هر سختی که بر کافر است در آن وقت اول عقوبت او است نزد آخر شدن اعمال نیک او و این بجهت آنستکه حق تعالی عادل است که جور نمینماید.

و حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شد بر بالین مردی که در سکران غرق بود و جواب نمیداد کسیرا که آوازش مینمود، پس حاضرین عرض نمودند که کاش حال رفیق خود را میدانستیم و کیفیت مردن را، فرمود: **مَرَكٌ آتٌ صَافٌ** نمودن است خالص میکند مؤمنانرا از گناهان، و آخر المعی میباشد که میرسد بایشان و کفاره آخرین و بالیست که میبوده بایشان و خالص مینماید کافرانرا از حسنات آنها و میباشد آخر لذتی یا نعمتی یا رحمتی یا راحتی که میرسد بآنها و آن آخر ثواب حسنه ایستکه میباشد برای آنها.

و اما این رفیق شما پس بتحقیق که خالی شد از گناهان خالی شدنی و صاف شد از معاصی صاف شدنی و خالص گردید تا پاک شد چنانکه پاک میشود جامه از چرک و قابل معاشرت گردید با ما اهل بیت و در خانه‌ها خانه ابدی.

و مردی از اصحاب امام رضا علیه السلام بیمار شد، آن حضرت

عبادتش فرمود و باو فرمود: حال خود را چگونه میبایی؟ عرض نمود مرك را دیدم بعد از آنکه از خدمت شما مرخص گردیدم، فرمود: چطورش دیدی؟ عرض نمود عجب دردناک و شدید، فرمود مرك را ندیده‌ای و لیکن حالتی را دیده‌ای که بدان با خبرت میکند و بعضی از حالات آنرا بتو می‌شناساند، این است و غیر از این نیست که مردم دو قسمند یکی راحت یافته بمرك و دیگری مرگش سبب راحت خلق گردیده پس تازه کن ایمان را بخدا و بنبوت و بولایت ائمه هدی که با استراحت باشی، آن مرد بفرموده حضرت عمل کرد، و این حدیث طولانی است و ما موضع احتیاج را از آن گرفتیم.

و از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سؤال شد که این مسلمانان را چه حال است که از مرك کراهت دارند؟ فرمود از جهت آنکه نشناختندش از آن جهت مکر و هوش داشتند و اگر شناخته بودندش و بحقیقت از دوستان خدا بودند هر آینه دوستش میداشتند و هر آینه میدانستند که آخرت برای ایشان به از دنیا است.

باز فرمود: ای بنده خدا چه حال است طفل و دیوانه را که سر باز میزنند از دوائی که تنقیه بدن انسان مینماید و در دوزخ از ایشان رفع میکند؟ فرمود این بجهت نادانی آنهاست بمنفعت دوا.

و فرمود: قسم با خدائی که مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را بحق به پیغمبری که هر کس مستعد مرك شود چنانچه باید، خواهد دانست که مرك نافعتر بوده برای از دوزخ برای آن محتاج علاج، بدرستی که اگر دانند که مرك بچه نعمتها منجر میشود، هر آینه میطلبندش اشد از آنکه عاقل عاقبت اندیش دوا را طالب است جهت دفع آفتها و تحصیل انواع سلامت.

و حضرت امام علی النقی علیه السلام بر بالین مریضی از اصحاب خود وارد شدند در وقتیکه میگریست و جزع از مرك مینموده ، پس آنحضرت فرمود : ای بنده خدا از مرك میترسی بعلت اینکه آنرا نمیشناسی آیا خود را چنان میبینی که چون چرکین شود جامه تو و کثیف گردد و متاثری شود از شدت کثافت و چرک و بدنت جراحات و جرب شود و بدانیکه شستشوی حمام همه اینها را زائل مینماید ، آیا در این صورت نمیخواهی بحمام روی و اینها را از خود بشویی . آیا بر تو شاق نیست که بحمام نروی و اینها بر تو بجا بماند ؟ عرض نمود بلی بابن رسول الله (ص) فرمود پس آن مرك همان است و آن آخر فقره ایست که باقی بوده بر تو از صاف نمودن گناهان تو و پاکیزه ساختن تو از بدیهای تو ، پس چون تو وارد شدی بر مرك و از آن گذشتی نجات یافتی از هر غمی و همی اذیتی و رسیدی بهرشادی و فرحی ، در آنحال آن مرد آرام گرفت و نشاط یافت و تن در داد و چشم خود را برحم نهاد و روانه راه آخرت گردید .

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام سؤال شد که مرك چیست ؟ فرمود : تصدیق با امری که نمیباشد .

مترجم گوید : یعنی ظاهراً یا با اعتقاد ظاهر بنیان یا الحال .

مصنف گوید : آنحضرت فرمود . خبر داد مرا باین پدرم از پدرش از جدش از صادق علیه السلام پس فرمود : بددستیکه مؤمن چون بمیرد مرده نیست ، و کافر است که مرده واقعست ، حقتعالی میفرماید که : بیرون می آورد خداوند زنده را از مرده و بیرون میآورد مرده را از زنده ، یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن (۱)

و مردی شرفیاب حضور جناب رسالت مآب گردیده عرض نمود با

رسول الله مرا چه حالت است که مرگ را دوست نمی‌دارم؟ فرمودند مالی داری؟ عرض کرد آری، فرمودند: پیش فرستاده؟ عرض نمود نه، فرمودند از آنجاست که مرگ را دوست نمی‌داری.

و مردی از ابوذر رضی الله عنه پرسید که: ما را چه حالتست که مرگ را ناخوش می‌داریم؟ گفت بسبب آنکه شما دنیا را آباد کرده‌اید و آخرت را خراب، پس مگر چه می‌دارید که از آبادی بویرانی منتقل شوید.

و از او سؤال شد که چگونه میبینی ورود ما را بر خداوند؟ گفت امانیکو کار چون غائبیست که وارد اهل خود شود و اما بدعمل چون بنده گریخته که بحضور آقایش رسد، پرسید پس در نزد خدا احوال ما چگونه میباشد؟ گفت عملهای خود را بر کتاب الهی عرضه دهید بدرستی که حقه‌عالی میفرماید: ان لا یرار لفی نعیم (۱) بتحقیق که نیکان در مقام تنعمند و ان الفجار لفی جهیم (۲) و بدرستی که نابکاران در جهنمند. آن مرد گفت پس رحمت خدا کجاست؟ ابوذر گفت: ان رحمة الله قریب من المحسنین (۳) رحمت الهی نزدیک نیکوکاران است.

باب (هفدهم)

اعتقاد در منوال قبرها

سؤال قبر حق است و چاره از آن نیست هر که درست جواب گفت فائز شد بر راحت و رحمت و گل و لاله در قبرش، و بیبهشت در آخرت، و هر که جواب صواب نداد از برای او است تهیه ضیافتی از آب داغ در

(۱) سوره انفطار آیه ۱۳ (۲) سوره انفطار آیه ۱۴ (۳) سوره اعراف

قبرش و بجهنم افکندن در آخرت و بیشتر عذاب قبر بعثت سخن چینی و بد خلقی و بی‌بالائی بیول است .

و نهایت مرتبه عذاب قبر مؤمن مثل اختلاج چشم است یا مثل تأثیر تیغ حجامت و این کفاره تنمه گناهان او است که کفاره آنها گردیده همها و غمها و مرضها و سختی جان کندن .

بدرستی که جناب رسول ﷺ فاطمه بنت اسد را در پیراهن مبارک خود کفن نمودند بعد از آنکه زنها از غسل فارغ گردیدند و آنجناب جنازه اش را بر گردن مبارک بار نمودند و متصل در زیر جنازه اش میبودند تا وارد قبرش فرمودند ، آنگاه بر زمینش گذارده خود داخل قبر شدند و در آن پهلوی خوابیدند ، پس بر خواستند و فاطمه را بر دست گرفته در قبرش گذاردند ، بعد از آن سر مبارک را پیش برده رازی دراز با او گفتند و با او میفرمودند : پسرت آنگاه بیرون آمدند و خاک بر قبر او هموار فرمودند ، بعد از آن سر مبارک نزدیک قبرش بردند و مردم شنیدند که میگفت : خداوندا بتو سپردمش ، پس مراجعت فرمود ، اصحاب عرض نمودند یا رسول الله امروز شمارا دیدیم که وضعی فرمودید که پیش از این روز نکرده بودید فرمودند امروز نیکی ابوطالب را گم کرده ام فاطمه چنان بود که چون نزد او چیزی میبود مرا بر خود و اولاد خود ترجیح میداد و من وقتی ذکر قیامت مینمودم و میگفتم مردی برهنه معشور می شود فاطمه گفت و افضیحتاه من ضامن برای او شدم که خدا او را در لباس بر انگیزاند و ذکر نمودم فشار قبر را فاطمه گفت : و ضعفاه من برایش ضامن گردیدم که خدا او را کفایت از آن نماید پس در پیراهن خودم کفنش نمودم و در قبرش پهلوی خوابیدم بسبب این و سرنگون براو شدم و بزبانش دادم جواب سئوالی را که از او می شد و بدرستی که او سؤال شد از

پروردگارش پس گفت **الله ربی** و سؤال شد از پیغمبرش پس شواب داد محمد و سؤال شد از ولی و امامش . پس جواب بر او در بسته گردید من گفتمش **پسرت و الله اعلم** (۱)

۱- فرموده است شیخ مفید رحمه الله که آنچه ذکر نموده است آنرا ابو جعفر فرموده افاده نمی نماید آنچه که حاجت راست می باشد بسوی آن در باب سؤال قبر و غیر از آن و آنچه واجبست که ذکر شود در این مطلب آن چیزی است که من ثبت کننده ام آنرا انشاء الله تعالی .

آمده است اخبار صحیحه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که ملائکه نازل میشوند بر کسبانیکه در قبر گذارده شده اند ، پس سؤال میکنند ایشان را از دینهای ایشان و لفظهای خیرها باین مطلب نزدیک بیکدیگر میباشند پس بعضی از آن اخبار این است که از برای خداوند دو ملک است که گفته میشود از برای آن دو ناکر و نکیر ، فرود می آیند بر میت پس سؤال میکنند او را از پروردگارش و پیغمبرش و دینش و امامش پس اگر او جواب داد بحق تسلیم میکنند او را بسوی ملائکه نیم و اگر متزلزل شد امر بر او تسلیم میکنند او را بسوی ملائکه عذاب و گفته شده است درباره اخبار اینکه اسم دو ملکی که فرود می آیند بر کافر ناکر و نکیر است و اسم آن دو ملکی که فرود می آیند بر مومن مبشر و بشیر است و گفته شده است که جز این نیست که نامیده شده اند دو ملک کافر ناکر و نکیر بجهت آنکه او یعنی میت انکار مینماید حق را و انکار مینماید آنچه را که ملکی می آورند آنرا و ناخوش دارد آنرا و نام گذارده شده است دو ملک مؤمن مبشر و بشیر بجهت آنکه آن دو بشارت میدهند او را بنعیم و بشارت میدهند او را از جانب خداوند به رضا و ثواب نیم و گفته شده است اینکه این دو اسم نیستند بلکه لقب آن دو ملک است و آن عبارتست از فعل ایشان و اینها اموری است که نزدیک میباشد بعضی از آنها ببعضی و محال نمیشد معانی آنها و خداوند دانای تراست بعقایق امور و بتحقیق که گفتیم ما در پیش که جز این نیست که فرود می آیند دو ملک بر کسیکه خالص نموده است ایمان را خالص کردنی و با خالص نموده است کفر را خالص نمودنی و غیر از این دو نفر پس فراموش میشود از او ، و بیان نمودیم که خبر آمده است باین مضمون پس از جهت خبر است که گفتیم در آن آنچه را ذکر نمودیم آنرا .

و بعد از آن شیخ مفید فرموده است که : فرود نمی آیند آن دو مگر بر زنده

بقیه از صفحه ۷۰

و سؤال نمیکنند مگر از کسیکه بفهمد سؤال را و بشناسد معنی آنرا و این دلالت میکند بر آنکه خداوند تعالی زنده میکند بنده را بعد از مرگش از برای سؤال و همیشه میدارد حیاتش را از برای نعیم اگر مستحق آن میباشد، یا از برای عذاب اگر بوده باشد حقش، پناه میبریم بخدا از خشمش و سؤال میکنیم او را برحمتش که توفیق دهد مارا بر عمل کردن آنچه که رضای اوست و غرض از فرود آمدن آن دو ملک و سؤال نمودن ایشان بنده را آن است که خداوند تعالی موکل نموده است بینده بعد از مرگش ملائکه عذاب را و نیست از برای ملائکه راهی بسوی دانستن آنچه مستحق می باشد آنرا بنده مگر با اعلام خداوند تعالی آنرا برای ایشان پس آن دو ملکی که فرود میآیند بر بنده یکی از ایشان از ملائکه نعیم است و دیگری از ملائکه عذاب، پس هرگاه فرود آمدند از برای آنچه موکل میباشد بآن، استبراه نمایند حال بنده را بسؤال نمودن پس اگر جواب داد بآنچه بآن مستحق نعیم باشد بماند با او ملک نعیم و بالا رود از او ملک عذاب و اگر ظاهر گردد در او علامت استحقاق او عقاب را موکل بماند با او ملک عذاب و بالا رود از او ملک نعیم و بتحقیق که گفته شده است که ملائکه ای که موکلند بنعیم و عقاب، غیر از آن دو ملکی میباشد که موکلاند بسؤال، و جز این نیست که میشناسند ملائکه نعیم و ملائکه عذاب آنچه را که مستحق آن میباشد بنده از جهت دو ملک موکل بر سؤال، پس هرگاه که سؤال نمودند بنده را و ظاهر شد از او آنچه را که مستحق میباشد بسبب آن جزاء را، مباشر آن شوند ملائکه جزاء، و بالا روند دو ملک سؤال بسوی مکان خود از آسمان و اینها همه اش جائز است و نیستیم ما که جزم کنیم بیکی دون دیگر را زیرا که اخبار در آن متماثلند و عبارت ما در معنی که ذکر نمودیم آنرا وقف و تجویز است.

و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است: و جز این نیست که موکل نموده است خداوند تعالی ملائکه سؤال و ملائکه عذاب و ملائکه نعیم را بر خلق بجهت بندگی فرمودن خداوند ایشان را بر این کار، چنانکه موکل نموده است ملائکه کاتبین علیهم السلام را ب حفظ اعمال خلائق و نوشتن و نسخه برداشتن آنها و بلند نمودن آن اعمال بعضی بندگی و عبادت فرمودن ایشان باینکار و چنانکه عبادت فرموده است طایفه از ملائکه را بحفاظت نمودن بنی آدم و گروهی از ایشانرا ب هلاکت نمودن امتها و زمرة از ایشانرا برداشتن هرس و فوجی از ایشان را بطواف بیت المعمور و بهری از ایشان را بتسیح و برخی از ایشانرا باستغفار از برای مؤمنین و پاره ای را به نعمت دادن باهل بهشت و بعضی را بمعذب نمودن اهل آتش و امر فرمودن اینها بعبادت نمودن باین

بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه ۷۱

اعمال بجهت آنست که ثواب دهد ایشان را بر اعمالیکه بجای میآورند بآنما تکلیف خود را چنانکه عبادت فرموده است بشر و جن را باعمال از برای اینکه ثواب دهد ایشانرا بر آنها و عبادت فرموده است ملائکه را باین اعمال عبت و باطل چنانکه عبادت فرموده است بشر و جن را بآنچه ایشانرا بآن عبادت فرموده است باز بجهت بلکه عبادت فرموده است همه را بجهت جزاء و مقتضای حکمت از شناساندن ایشان را خود تعالی و تقدس و التزام نمودن بایشان شکر نعمت را بر خود و بتحقیق که بوده خداوند تعالی قادر بر آنکه بکند عذاب را بستحقش بدون واسطه ، و انعام کند مطیع را بدون واسطه لیکن خلق نموده این وسائط را بجهت آنچه ذکر نمودیم آنرا و بیان نمودیم وجه حکمت در آنرا و وصف نمودیم آنرا و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که راه و دلیل سؤال نمودن ملکین اموات را بعد از خروج ایشان از دنیا بسبب وفات ، آن سمع است و راه دلیل علم بیاز گردانیدن حیات بسوی ایشان نزد سنوال، آن عقل است، زیرا که صحیح نمیباشد سؤال نمودن اموات و استخبار نمودن جماد ، و جز این نیست که نیکو است کلام از برای شخص زنده که تعقل کند آنچه را که تکلم بآن میکند و الزام نمودنش بآنچه قادر میباشد بر آن با آنکه بتحقیق که در خیر آمده است که هر پرسیده شده باز میگردد بسوی او حیات نزد پرسیدن او تا آنکه بفهمد آنچه را گفته میشود از برای او ، پس خبر باین مطلب تا کید مینماید آنچه را که در عقل است و اگر وارد نشده بود باین خبری هر آینه کافی بود حجت عقل در آن بنحوی که بیان نمودیم آنرا . مفید

باب (هیجدهم)

اعتقاد در رجعت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد مادر باب رجعت اینست که بر گشتن بدنیا حق است که حق تعالی در قرآن فرموده: آیا ندیده‌ای بسوی آن قوم که بیرون رفتند از دیارشان و آنها چندین هزار میبودند از ترس مرگ پس فرمود بآنها خداوند که بمیرید، باز زنده‌اشان نمود^(۱) آن قوم هفتاد هزار خانوار بودند و هر ساله طاعون در آنها می افتاد و اغنیا چون میتوانستند بیرون میرفتند، و فقرا بعلت ضعفشان میماندند پس طاعون در آنها که میرفتند اندکی میشد و در باز ماندگان بسیار و باز ماندگان میگفتند اگر بیرون رفته بودیم طاعون بمان میخورد و بیره نیان میگفتند اگر مانده بودیم ما را طاعون زده بود چنانچه آنها رازد پس اتفاق نمودند بر آنکه کلاً از دیار خود بیرون روند چون موسم طاعون شود پس بالتمام بیرون رفتند و بر کنار دریا منزل کردند و چون وارد بنه‌های خود شدند بحق تعالی آنها را ندا فرمود که بمیرید آنگاه بمجموعشان مردند و گذرند گان راه را پاک از آنها نمودند و بدین حال باقی ماندند چندانکه خدا خواست، بعد از آن یکی از پیغمبران بر آن مرگان گذشت که او را از میا میگفتند از میا^(۲) عرض نمود پروردگارا اگر خواهی هر آینه زنده‌اشان میفرمائی و از این پس بلاد تورا آباد مینمایند و بنده‌های تورا میزایند و تورا بندگی میکنند با سائر هر که بندگی تو مینماید در آن حال حق تعالی با و وحی فرمود: میخواهی آنها را برای

۱- الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر

الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم - سوره بقره آیه ۲۴۴

تو زنده کنم؟ عرض نمود: بلی، حقتعالی آنها را برای او زنده نمود و برانگیزانید با او این قوم مردند و بدنیابر گشتند؛ باز با جلهای خود مردند و ایضاً در قرآن فرموده: یا مانند آن شخصیکه گذر نمود بر قریه ای وقتیکه دیوارهای آن قریه بر روی سقفهایش افتاده بود، آن شخص گفت کی زنده میسازد خدا یا اهل این قریه را بعد از مرگشان؟ پس حقتعالی میرانید آن شخص را صدسال بعد از آن زنده اثنی نمود فرمود چقدر وقت توقف نمودی؟ (یعنی در حالت مرگ) عرض نمود: یک روز و یکبار از روز، فرمود بلکه صدسال توقف کردی پس ملاحظه نما طعام و شرابت را متغیر نشده و نگاه بالاغت کن و باید که تو را نشانی قرار دهیم برای اعتقاد مردم و نظر کن باستخوانها که چگونه بالای هم ترکیب مینماییم پس گوشت بر آنها میپوشانیم، چون آن شخص را حال معلوم شد گفت: دانستم که خدا قادر بر کل اشیا است (۱).

مصنف گوید: پس این شخص مرد صد سال و باز دنیا آمد و بعد باجل خود مرد و نام او عزیز است:

و حقتعالی در قصه اشخاص از قول موسی علیه السلام که برای وعده گاه پروردگار انتخاب شده بودند فرموده که: باز زنده کرد یمتان بعد از مردنتان که شاید شکر نمائید (۲) و بیان این معنی آن است که چون بنی اسرائیل سخن خداوند را استماع نمودند، گفتند که اعتقاد نمیکنم

۱- او کالذی مر علی قریه وهی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله ماته عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوماً او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک (نا آخر آیه) - سوره بقره آیه ۲۶۱ - ۳ - ثم بعثنا کم من بعد موتکم لکم تشکرون - سوره بقره آیه ۵۳

تا خدا را عیان بینم و لهذا آنها را صاعقه گرفت بسبب ظلمشان و مردند
موسی علیه السلام عرض نمود:

پروردگارا چه جواب بنی اسرائیل بگویم وقتی که بنزد ایشان
برمیگردم !! پس حقتعالی آنها را زنده نمود و بدنیا برگشتند و خوردند و
آشامیدند و زن گرفتند و اولاد برای ایشان بوجود آمد و باقی ماندند
در دنیا و بعد باجلهای خود مردند.

و ایضاً در قرآن خطاب به عیسی علیه السلام فرموده: وقتی که بیرون میآوری
مردگان را باذن من ^(۱) پس همه امواتی که حضرت عیسی علیه السلام زنده
نمودشان باذن خداوند بدنیا برگشتند و در آن باقی ماندند و بعد از
آن باجلهای خود مردند.

و اصحاب کهف در غار کوه سبصد سال بخواب مرگ ماندند بنه
سال زیاده، باز حقتعالی آنها را زنده نمود و بدنیا برگشتند که از هم
احوال پیرسند و قصه ایشان معروف است ^(۲)

و اگر کسی گوید که: حقتعالی فرمود: و تحسبهم ایفاظاً و هم
رقود ^(۳) یعنی خیال میکنی که اصحاب کهف بیدار اند و حال آنکه بخواب
رفتگانند جوابش گفته میشود که آنها مردگان بودند و بتحقیق که حق
تعالی از زبان آنها فرموده:

یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن (۴)

یعنی اصحاب کهف گفتند: ای وای بر ما، کی برخیزانید ما را از
خوابگاه ما؟ اینست آنچه وعده داده خداوند رحمن.

(۱) واذ تخرج الموتی باذنی - سوره مائده آیه ۱۱۰ (۲) ولبتوا فی

کهفهم ثلاثمائة سنین وازدادوا تسعاً سوره کهف آیه ۲۴ (۳) سوره

کهف آیه ۱۷ (۴) سوره یس آیه ۲۵

و در صورتیکه چنین گفتند معلوم است که مردگان بوده‌اند. و نظیر این فقرات بسیار است، پس بصحت پیوست که رجعت در اتم‌های گذشته میبوده، و جناب نبی صلی الله علیه و آله فرمودند که وقوع مییابد در این امت مثل آنچه در امم سالفه میبوده، (حذر) نعل بالنعل وقذة بالقذة.

مترجم گوید: لفظ قذة به معنی پرتیر است و پرهائیکه بتیر می چسبانند بیک اندازه است.

مصنف گوید: پس بنابر این قاعده لازم آمد که در این امت هم رجعتی باشد.

و مخالفان ما نقل نموده‌اند که چون مهدی خروج نماید عیسی بن مریم فرود آید و در عقب او نماز گذارد.

و معلوم است که نزول عیسی بزمین بمعنی عود او است بدنیابعد از مردنش، زیرا که حق تعالی میفرماید: انی متوفیک ورافعک الی (۲) یعنی ای عیسی بدرستی که من قابض توام و بلند گرداننده توام

بسوی خود. تحقیق تکاپو بر علوم اسلامی
و ایضاً در قرآن فرموده که: حشر نمودیم خلائق را پس احدی از ایشان فرو نگذاریم (۳).

و دو جای دیگر از قرآن فرموده: روزیکه حشر مینمائیم از هر امتی فوجی از آن کسانی را که تکذیب بعلاّمتهای ما مینمودند (۳) و معلوم است که آن روزیکه همه خلائق معشور میشوند، غیر آن روزی است که فوجی معشور میگرددند.

(۱) سوره آل عمران آیه ۴۸ (۲) فحشرناهم فلم نفادرو منهم احدی
سوره کهف آیه ۴۵ (۳) و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذب بآیاتنا
سوره نمل آیه ۸۵

و ایضاً فرموده که کافران قسم یاد نمودند که زنده نمیکنند خداوند کسیرا که میمیرد، بلی وعده‌ای است بر او لازم که زنده کند ولیکن بیشتر مردم نمیدانند^(۱) یعنی در رجعت بدنیا بدلیل آنکه فرموده: برای آنکه بیان کند خداوند آن امر را که اختلاف در آن مینمایند: و بیان کردن در دنیا میباشد نه در آخرت و عنقریب کتابی مختص به رجعت خواهد نوشت که مشتمل بر بیان کیفیت و ادله صحت آن باشد انشاء الله تعالی.

و اعتقاد تناسخ باطل است و هر که بر دین تناسخ باشد کافر است زیرا که متضمن ابطال جنت و نار است:

باب (نوزدهم)

اعتقاد در بعث بعد از موت

ابن بایویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب بعث از موت اینست که آن حق است و جناب جوی رحمته علیه السلام فرمودند: ای پسران عبدالمطلب بدرستی که پیش رو جماعت برای تعیین منزل مناسب دروغ بکسان خود نمیگویند، بآن خدائیکه مرا مبعوث نموده بحق بیغمبری که هر آینه خواهید مرد چنانچه بخواب میروید و هر آینه زنده خواهید شد چنانچه بیدار میشوید و نیست بعد مردن خانه‌ای بجز بهشت یا آتش و آفریدن همه خلائق دوباره زنده کردن ایشان نزد قدرت خداوند مثل آفریدن و دوباره زنده نمودن يك نفس است حق تعالی فرموده: ما خلقکم ولا بعثکم الا کفیس واحدة

(۱) و اقساموا بالله جهدايمانهم لا يعث الله من يموت بلى وعدا عليه حقا ولكن اكثر الناس لا يعلمون سوره نحل ۴۰ (۲) سوره لقمان

باب (بیستم)

اعتقاد در حوض کوثر

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب حوض (کوثر) اینست که آن حق است و آنکه پهنای آن مابین ایله و صنعاء است^(۱) و آن حوض بیغمبر است و لا یغفر و در آن است از ابریتها و کوزها بعدد ستارگان آسمان و آنکه صاحب اختیار آب آن در روز قیامت پادشاه مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است از آن دوستانش را آب می دهد و دشمنانش را جواب و هر که از آن شربتی بنوشد دیگر هرگز تشنه نمی شود و هر آینه طپش خواهند از روی میل و رغبت قوی از اصحاب من در حضور من^(۲) در حالی که من بر سر آن حوضم پس گرفته میشوند و بسمت چپ من فریاد میزنم که پروردگارا اصحابم اصحابم، خطاب میرسد که نمیدانی بعد از توجه کردند!!

باب (بیست و یکم)

اعتقاد در شفاعت

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب شفاعت اینست که آن حق است و شفاعت برای کسبی است که خدا دینش را پسندیده باشد از صاحبان گناهان کبیره و

۱- ایله شهری است از شام و صنعاء شهری است از یمن- مترجم

مصحح گوید- ایله یعنی همزه و سکون یا نام شهری است بین بینع و مصر

کما فی المجمع (۲) عبارت اصل اینست، ولیختلج من قوم من اصحابی دونی-

و مترجمی چنین ترجمه نموده که: هر آینه بکشند جمعی از اصحاب من نزد من- مترجم

صغیره، و اما توبه‌داران از گناهان محتاج بشفاعت نیستند.

و جناب نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر که ایمان نیاورد بشفاعت من خدا شفاعت مرا نصیبش ننماید،

و فرمودند: هیچ شفاعت کننده‌ای مقبول‌تر از توبه نیست:

و رتبه شفاعت برای انبیا است و اولیاء و اوصیاء و مؤمنین و ممالئکه و بعضی از مؤمنین شفاعت مینماید برای مثل ربیعہ و مضر که دو قبیله عظیمه‌اند از عرب. و آن مؤمنیکه کمتر شفاعت میکند سی نفر را شفاعت مینماید، و شفاعتی نمیباشد برای اهل شك و شرك و نه برای اهل کفر و انکار، بلکه خاص گناهکاران اهل توحید است.

باب (بیست و دوم)

اعتقاد در وعده و وعید الهی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در باب وعده و وعید الهی اینست که هر کس خدا او را وعده نوابی داده آن نواب حاصل میشود برای آنکس، و هر که را وعید عقابی بر عملی فرموده مختار است اگر عذابش کند بعد او است و اگر عفویش نماید بفضل او است و خداوند ستمکاره نیست برای بندگان.

و حقیقتاً فرموده: بدرستی که خدا نمیآمرزد اینرا که شرك باو آورده شود و میآمرزد ما دون شرك را برای هر که میخواهد^(۱) والله اعلم

(۱) ان الله لا یغفر ان یشرك و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء

باب (بیست و سوم)

اعتقاد در آنچه بر بنده نوشته میشود

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید :

اعتقاد ما در باب نوشتن اعمال آن است که هیچ بنده نیست مگر آنکه دو ملک او کنند که بر او مینویسد کل اعمالش را پس هر کس قصد عمل خیری کند یک حسنه برایش نوشته میشود و اگر بفعل آورد ده حسنه مکتوب گردد. و اگر قصد بدی نماید نوشته بر او نمیشود تا از او آن عمل سرزند، و چون مرتکب شود همان یکی بر او نوشته گردد، لکن از وقتیکه مرتکب آن شده تا هفت ساعت مهلت داده میشود، اگر در اینطرف مدت توبه نماید نوشته نمیشود، والا نوشته میشود.

و آن دو ملک بر بنده مینویسد هر چیزی راحتی دمیدن در خاکستر را، حق تعالی در قرآن فرموده: بدرستی که گماشته بر شمایند هر آینه حافظان اعمال، نویسنده گان گرام، میدانند هر چه شما میکنید: (۱)

و جناب امیر علیه السلام بر مردی گذشتند که بیه مصرف حرف میزد باو فرمودند: یا هذا بدرستی که تو بقلم ملائکه خود میدهی مکتوبی را بسوی پروردگارت، پس بگو چیزی را که بکار تو میآید و واگذار امری را که بکارت نمیآید.

و ایضاً فرموده: مرد مسلمان دائماً نیکوکار نوشته میشود و چون سخن گوید یا نیکوکار نوشته میشود یا بدکار و موضع قرار آن دو ملک

(۱) وان علیکم لحافظین، کراما کاتبین. یعلمون ما تفعلون

دو ترقوه آدمیزاد است ، ملك جانب راست حسنة را مینویسد و ملك جانب چپ سیئات را و دو ملك روز عمل روز بنده را مینویسد و دو ملك شب عمل شب او را والله اعلم .

باب (بیست و چهارم)

اعتقاد در عدل الهی (۱)

این بابویه رحمة الله علیه گوید :

(۱) گفته است شیخ مفید ابو عبدالله که عدل جزا بر عمل است بقدر استحقاق و ظلم منع حقوق است و خداوند تعالی عادل است و کریم و جواد و تفضل کننده و رحیم ، بتحقیقکه ضامن گردیده است جزا بر اعمال و عوض را بر مبتلا بآلام و عده داده است تفضل را بعد از آن بزایدتی از نزد خود پس فرموده است خداوند تعالی : **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ** (سوره یونس آیه ۲۶) پس خیر داده که از برای محسنین است ثواب در آنچه استحقاق دارند و زایدتی از نزد خودش (یعنی حق تعالی) و فرموده است : **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرَ مِثَالِهَا** (سوره انعام آیه ۱۶۰) یعنی ده مقابل آنچه مستحق میباشد آنرا ؛ **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِيهَا إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** (سوره انعام آیه ۱۶۰) یعنی جزا نمیدهد او را بیشتر از آنچه استحقاق دارد آنرا و بعد از آن ضامن گردیده است عفو را و وعده داده بآمرزش پس فرموده است سبحانه که : **وَإِنْ رَبُّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ** (سوره رعد آیه ۶) و فرموده است : **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ لِمَنْ يَشْرِكُ بِهِ وَيَغْفِرُ مِمَّا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ** (سوره نسا، آیه ۴۶) و فرموده است : **قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ يُفْلِحُ حَوَالِي** (سوره یونس آیه ۵۸) و حقی که از برای بنده است آنچه از برای او است خداوند حق او ، و اقتضا نموده است آنرا جود خداوند و کرم او و اگر چه بوده باشد بنده که اگر محاسبه او را بعدل کند نبوده باشد از برای او بعد از نعمتها بلکه پیش داده است او را حقی ، چونکه خداوند تعالی ابتداء نموده است بخلق او با نعمتها و واجب گردانیده است بر او بازاء آن نعمتها شکر خود را و نیست هیچکس از خلق که به برابر در آورده باشد نعمتهای خداوند را بر او بعملی ، و شکر ننموده است هیچ کس مگر آنکه او تقصیر کننده است بشکر از حق نعمت .

اعتقاد ما در باب عدل آن است که حقیقتاً ما را بعدل مأمور فرموده و خود معامله با ما بما فوق عدل یعنی تفضل نموده ، دلیل آن قول الهی است در قرآن که :

هر که نیکی آورده ده برابرش برای او است و هر که بدی آورد جزا داده نمیشود مگر مثل همان^(۱) و عدل آن است که ثواب عمل نیک را نیک دهند بهمان قدر و جزای بد را بد بهمان قدر و جناب نبوی ﷺ فرمودند که : احدی داخل بهشت نمیشود بعمل خود مگر برحمت حق عزوجل .

۲- من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها (سورة انعام آیه ۱۶۰)

بقیه از صفحه ۸۱

و بتحقیق که اجماع نموده اند اهل عقل بر آنکه هر کس که بگوید که من وفاء نموده‌ام همه آنچه را که از برای خداوند است و برابری نموده‌ام نعمتهای او را بشکر ، پس آن کس که راه است ، و اجماع نموده اند بر آنکه ایشان مقصود از حق شکر ، و بر آنکه از برای خداوند است برایشان حقوقی که اگر بشکند عمرهای ایشان تا آخر زمان هر آینه وفاء نموده اند خداوند سبحانه را با آنچه از برای او است برایشان .

پس دلالت نموده این (اجماع عقلاً) بر آنکه آنچه را که قرار داده است آنرا حق ایشان پس جز این نیست که قرار داده است آنرا بفضل وجود و کرم خود و بجهت آنکه حال کسیکه عمل میکند و شکر گذارنده است بخلاف حال کسیکه نیست عملی از برای او در عقول و این بجهت آن است که شکر گزار مستحق می باشد در عقول ستایشرا و کسی که نیست عملی از برای او ؛ پس نیست در عقول او را ستایش و هر گاه ثابت گشت برتری و تفاوت میانه عامل و بی عمل بوده باشد آنچه واجب است در عقول از ستایش او همانیکه حکم میشود بر آن بحق او و اشاره می شود بسوی آن بحق بودن و هر گاه واجب گردانیدند عقول از برای او برتری بر کسی که نیست عملی از برای او بوده باشد عدل از جانب خداوند تعالی معامله کردن او بچیزیکه عقول برای او حق قرار داده اند و بتحقیق که خداوند متعال امر کرده است بعدل و نهی کرده است پس فرموده است : ان الله يأمر بالعدل والاحسان ﴿سورة نحل آیه ۹۰﴾

باب (بیست و پنجم)

اعتقاد در اعراف

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقادها در باب اعراف آن است که اعراف سوزی است یعنی مکان مرتفعی است یا حجابی است میان بهشت و جهنم، بر آنجا مردانی هستند که هر کس را بسیمایا میشناسند و آن مردان پیغمبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اوصیاء آنجنابند داخل بهشت نمیشوند مگر آنکه شناسای ایشان بوده و ایشان شناسای او بوده اند، و داخل آتش نمیگردد الا کسیکه ناشناس ایشان بوده و ایشان ناشناس او بوده اند.

و نزد اعراف حاضرند آنکسائیکه کارشان معوق مانده تا امر خدا در باره آنها صادر شود یا اینکه عذابشان کند یا اینکه باز گشت بر ایشان بعفو و رحمت فرماید (۱)

(۱) شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که بتحقیق گفته شده است که اعراف کوهی است میان بهشت و جهنم و مجنل امر در آن آنستکه آن مکانی است که نیست از بهشت و نه از دوزخ و بتحقیق آمده است خبر باین مضمون و باینکه هرگاه روز قیامت بوده باشد رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امامان از ذریه او صلوات الله علیهم آن کسانی که قصد نموده است خداوند بقولش که: **وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهَمَّ يَطْمَعُونَ** (سوره اعراف آیه ۴۶) یعنی برای اعراف میباشد مردانی که میشناسند هر یک بسیمایا، ایشان پس ندانند اینند اصحاب بهشت را که سلام باد بر شما (تا آخر آیه) و این بجهت آن است که خداوند تعالی میشناساند ایشان را اصحاب بهشت را و اصحاب دوزخ را بسیمایی که قرار میدهد بر

بقیه از صفحه ۸۳

ایشان و آن سیما، علامتهائی است، و بتحقیقکه بیان نموده است آنرا بقولش در این قول که: **يَعْرِفُونَ بَسِيمَاهُمْ** - (و يعرف المجرمون بسيماهم) (سوره الرحمن آیه ۴۱) شناخته میشوند گناهکاران بسیماء خود و بتحقیق که بیان فرموده است خداوند تعالی در این آیه که: **ان في ذلك لآيات للمتوسمين**، و انها لبسبيل هتيم (سوره حجر آیه ۷۵) پس خبر داده است که در میان خلقت گروهی اند که نشان میگذارند خلق را پس میشناسند ایشان را بسیمای ایشان.

و روایت شده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود در پاره از کلام خود که: من صاحب عصائی که آلت نشان گذاردن است یعنی علمش بکسیکه میداند حالشرا بنشان، آن عصا است.

و روایت شده از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام که پرسیده شد از قول خداوند که: **ان في ذلك لآيات للمتوسمين** (سوره حجر آیه ۷۵) آن حضرت فرمود که این آیه در شان ما اهل بیت نازل شده است یعنی در شان امامان علیهم السلام.

و بتحقیقکه آمده است حدیث باین مضمون که خداوند تعالی ساکن میگرداند اعراف را (یعنی در اعراف) گروهی از خلق که مستحق نمیباشند بهشت جاودانی را بدون عقابی و نه مستحق میباشد خلود در نار را و ایشانند که بتأخیر افتاده اند امیدوارند از برای امر خداوند و از برای ایشان است شفاعت و ایشان همیشه بر اعرافند تا آنکه اذن و رخصت حاصل شود از برای ایشان در داخل شدن بهشت بشفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امامان بعد از او علیهم السلام و گفته شده است نیز که اعراف جای سکناي گروهی است که نبوده اند در زمین مکلف که تا مستحق گردند بسبب عملهای خود بهشتی را و نه دوزخی را پس ساکن میگرداند ایشان را خداوند تعالی در آن مکان و بهوض میدهد الهای دنیائی ایشان را به نعیمی که نمیرسند بسبب آن منزلهای اهل ثواب را که مستحق آن میباشند بسبب عملها.

و بعد از آن شیخ فرموده است که: هه آنچه را که ذکر نمودیم (یعنی در باب اعراف) جائز میباشد در دعول و به تحقیقکه وارد شده است بآن خبرها و خداوند دانایتر میباشد بتحقیق آن مگر آنکه آنچه جزم بآن حاصل است از این اخبار آن است که اعراف مکانی است میانه بهشت و دوزخ که میایستد در آن مکان کسیکه نام بردیم او را از جهت های خداوند تعالی بر خلقت و میباشد در آن مکان روز قیامت گروهی که به تأخیر افتاده اند از برای امر خداوند و آنچه بعد از این مذکور شد خداوند دانایتر است بتحقیق حال آن - مفید.

باب (بیست و ششم)

اعتقاد در صراط

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد مادر باره صراط اینست که آن حق است و آنکه آن راه و جسر جهنم است و گذار کل خلق بر آن است حق تعالی فرمود، احدی از شما نیست مگر آنکه البته وارد شوندۀ جهنم است و این بر پروردگار تو یا محمد حتم و لازم است (۱)

و صراط بوجه دیگر اسم معصومین علیهم السلام است پس هر کس ایشانرا در دنیا شناخت و اطاعتشان نمود حق تعالی او را گذار از آن صراطی میدهد که جسر جهنم است در روز قیامت.

و جناب نبوی بجناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی چون روز قیامت شود من و تو و جبرئیل مینشینیم بر صراط و نمیکند در بر صراط مگر کسیکه براتی داشته باشد بولایت و محبت تو (۲)

۱- ان منکم الا و اردھا کان علی ربك حتماً مقضياً (سوره مریم آیه ۷۰)

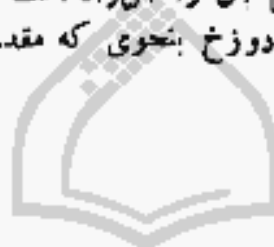
۲۲ فرموده است شیخ مفید ابو عبدالله رضی الله عنه که صراط در لغت بمعنی راه است پس از این جهت است که نامیده میشود دین بصراط بجهت آنکه راهی است بسوی ثواب و بجهت آن نام گذارده شد است دوستی امیر المؤمنین و امامان از ذریه اش علیهم السلام بصراط و از این معنی است که فرموده امیر المؤمنین علیه السلام که: **هنم صراط الله المستقیم و عروته الوثقی التي لا انفصام لها** باین معنی که معرفت او و چنگ زدن با او راهی است بسوی خداوند سبحانه و بتحقیق که وارد شده است خبر بآنکه راه بسوی بهشت روز قیامت مانند پلی است که میکنند بآن مردم و آن صراطی است که می ایستد طرف راست آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و طرف چپ آن امیر المؤمنین علیه السلام و میرسد از برای ایشان ندا از جانب خداوند تعالی که: **القیافی جهنم کل کفار عنید** (سوره ق آیه ۲۴) یعنی بیندازید شما دو نفر در جهنم هر کافر دشمن خدا را.

و وارد شده است خبر بآنکه نمیکند در صراط را در روز قیامت مگر کسی که بوده باشد با او براتی از آنش از علی بن ابیطالب علیه السلام.

و آمده است خبر بآنکه صراط باریکتر است از مو و تندتر (تیزتر) است از شمشیر بر کافر و مراد باین آنست که ثابت نمیهاند از برای کافر قدم بر صراط در روز قیامت از سختی آنچه می‌رسد ایشان را از هولهای قیامت و امور خوفناک آن پس ایشان راه می‌روند بر آن مانند کسیکه راه می‌رود بر چیزی که باریکتر از موی و تندتر است از شمشیر، و این مثلی است که زده شده است از برای آنچه می‌رسد کافر را از سختی در گذشتنش بر صراط و آن راهی است بسوی بهشت و راهی است بسوی آتش که مشرف می‌گردد بنده از آن بر بهشت و می‌بیند از آن هولهای آتش را و گاه می‌گذرد از راه کج پس از این جهت است که فرموده است خداوند تعالی که:

و ان هذ الصراطی مستقیما - سورة انعام آیه ۱۵۳ >

پس جدا نموده است خداوند میانه راهی که خوانده است برفتنش که عبارت از دین باشد و میانه راههای گمراهی و فرموده است خداوند تعالی در آنچه امر نموده است بآن بندگان را از دعا و تلاوت قرآن که: **اهدنا الصراط المستقیم** (سوره فاتحه آیه ۶) پس دلالت نموده است که غیر از آن صراط غیر مستقیم است و صراط خدا دین خدا است و صراط شیطان نافرمانی است و صراط در معنی اصل بنحوی که بیان نمودیم آن را آن راه است و صراط روز قیامت راهی است که رفته میشود بسوی بهشت و دوزخ بنحوی که مقدم داشتیم آنرا - مفید -



باب (بیست هفتم) اعتقاد در عقبات

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آن است که اسم هر عقبه‌ای از عقبات صراط اسم فرضی است یا امری یا نهی، و چون آدمی بعقبه‌ای رسد که اسم بکفر فرضی از واجبات تکلیفی دارد و این شخص تقصیر در آن واجب نموده باشد در آن عقبه محبوس میگردد و مطالبه حق خداوند از او میشود (۱) اگر از عهد بر آمد بواسطه عمل صالحی که پیش انداخته یا بوسیله رحمتی که او را دریافته نجات مییابد از آن عقبه تا عقبه دیگر و پیوسته دفع میشود از عقبه بعقبه و محبوس میگردد نزد هر عقبه و پرسیده میشود از تقصیری که واجب نموده که هم نام آن عقبه است پس اگر از همه عقبات بسلامت گذشت میرسد بخانه بقاء و زنده میشود با نجاتیکه هر دن در آن هرگز نیست و خوشوقت میگردد بسعادتی که

۱ - فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که عقبات عبارت است از اعمال واجبه و سؤال نمودن از آنها و وقوف بر آنها و نیست مراد بآن کوهپائی که در زمین میباشد که قطع کرده میشود و جز این نیست که آنها اعمالند که مانند میباشد بعقبات و موصوف آن اعمال با این وصف بجهت آن چیزی است که میرسد بآدمی از تقصیرش در اجابت خداوند تعالی در آن عقبه که کوشش مینماید بالا رفتن و قطع کردنش را فرموده است خداوند تعالی که: **فَلَا اقْتَحِمِ الْعُقَبَةَ وَمَا ادْرَاكُ مَا الْعُقَبَةُ؟ وَقِيَّةٌ اَوْ اطْعَامٌ فِي يَوْمِ ذِي مَسْغِيَةِ النَّخِ** (سوره البلد آیه ۱۱ تا ۱۳) پس نام گذارده است خداوند سبحانه اعمالی را که تکلیف نموده است بنده را بآنها عقبات بجهت تشبیه بعقبها و کوهها بجهت آنچه میرسد آدمی را در آداء آن اعمال مشقتها چنانکه میرسد او را در بالا رفتن عقبات و قطع نمودن آنها.

و فرموده است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که پیش روی شماها است عقبه دشواری و منزلهای هولناکی که ناچار باید گذشت بر آنها و وقوف نمود بر

سختی بعد از آن هرگز نیست و ساکن میشود در جوار خداوند بایبغمبران
 و امامان و صدیقان و شهیدان و صالحان از بندگان خدا .
 و اگر نزد عقبه ای محبوس گردید و مطالبه شد بداند حقّی که تقصیر
 در آن نموده و نجاتش ندارد عمل صالحی که پیش انداخته باشد و نه رحمتی
 از جانب الله او را دریافت دوپای، اذ از آن عقبه اش او را میلفزانند ،
 آنگاه او در آتش جهنم است نعوذ بالله . و مجموع این عقبات بر صراط
 است ، اسم يك عقبه از آنها ولایت است باز داشته میشوند تمام خلائق نزد
 آن عقبه و سؤال میشوند از ولایت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و امامان
 بعد از او علیهم السلام پس هر که بجا آورد از صراط گذشت و نجات یافت
 و هر که بجا نیآورد ماند و به جهنم در افتاد و اینست که حق تعالی فرموده .
 و قفوههم انهم مسئولون (سوره صافات آیه ۲۴) نگاهشان دارید که
 از اینها سؤال باید بشود ، و اسم يك عقبه مرصاد است بمعنی کمینگاه

بقیه از صفحه ۸۷

آنها پس یا بسبب رحمتی از جانب خداوند نجات خواهند یافت و یا هلاکتی است
 که نیست بعد از آن نجاتی . از آدمی نموده است آن حضرت علیه السلام بعقبه خلاصی
 یافتن آدمی را از و بالای که بر او است و نیست چنانکه گمان نموده اند آنرا حشویه
 از آنکه در آخرت کوهها و گردنه هائی است که محتاج میباشد آدمی بسوی قطع
 نمودن آنها پیاده و سواره ، زیرا که نیست معنی از برای آن در آنچه حکمت
 اقتضا آن مینماید از جزا دادن بر اعمال و نیست وجهی از برای خلق نمودن عقباتی
 که نام گذارده شود بنماز و زکوة و روزه و حج و غیر اینها از واجبات و بعد از
 آن تکلیف شود آدمی که بالا رود آنها را پس اگر بوده باشد تقصیر کننده در
 طاعت خداوند مانع شود آن (عقبه) میان او و بالا رفتن آنها زیرا که مقصود در
 قیامت وقوف بر اعمال و جزا دادن بر آنها است بشواب و عقاب و آن محتاج
 نبیباشد بنصب عقبه ها و خلق کوهها و تکلیف نمودن قطع آن و دشواری یا آسانی
 آن با آنکه وارد نشده است خبر صریحی بآن براین تفصیل که پس اعتماد شود بر
 آن و بیرون آورده شود از برای آن توجیهاات و هر گاه ثابت نشد که باین مضمون
 خبری بوده باشد امر در آن آنچه (آن چیز است) که ذکر نمودم آنرا - مفید

اینست معنی قول الهی . ان ربك لبالمصدا (سوره فجر آیه ۱۳)
 بدرستی که پروردگار تو هر آینه در کمینگاه است .

و حق تعالی میفرماید : بعزت و جلالم قسم که از من تجاوز نمی نماید
 ظلم هیچ ظالمی و اسم عقبه ای از آنها رحم است و نام عقبه ای امانت است
 و اسم عقبه ای نماز و با اسم هر فریضه و امری و نهی عقبه ایست که بنده نزد
 آن محبوس میشود والله اعلم .

باب (بیست و هشتم)

اعتقاد در حساب و میزان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید : اعتقاد مادر باب حساب اینست که
 آن حقیقت ، بعضی حسابها را حق تعالی خود میرسد ، و بعضی را حجت های
 خدا صلوات الله علیهم میرسد ، حساب انبیاء و رسل و ائمه را حق تعالی خود

۱- فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که حساب مقابل نمودن است
 میانه عملها و جزا ، بر آنها و نگاه داشتن بنده است بر آنچه از او تغریب و تقصیر
 شده است ، و سرزنش نمودن او است بر بدیهای او و ستودن او است بر نیکیهای او
 و معامله نمودن است در آن با مستحقان او ، و نیست حساب چنانکه رفته اند عامه از
 مقابل نمودن حسنات بسینات و هم وزن نمودن آن دو بجهة استحقاق ثواب و عقاب
 بر آنها ، زیرا که تعابط اعمال یعنی از پای هم در رفتن آنها صحیح نیست و مذهب
 معتزله در آن باطل است و ثابت نمیشد و آنچه اعتماد مینمایند آن را حشویه در
 معنی آن معقول نمی باشد .

و موازین تعدیل نمودن میانه اعمال و جزا ، بر آنها است و قرار دادن هر
 جزائی در جای خودش و رسانیدن هر صاحب حقی را بسوی حقش پس نیست معنی
 آن بر آنچه رفته اند بسوی آن حشویه از آنکه در قیامت ترازو هائی است مانند
 ترازوهای دنیا از برای هر ترازولی دو کفه باشد گذارده شود عملها در آنها ؛ زیرا
 که عملها اعراض میباشند یعنی نه جواهر و نه اعراض صحیح نمیشد وزن نمودن آنها

میرسد و هر پیغمبری حساب اوصیاءش را میرسد و اوصیاء حساب اعتنان را
میرسد و حق تعالی شاهد است بر پیغمبران و رسولان و ایشان شاهدند
بر ائمه و ائمه شاهدند بر مردم و اینست فرموده حق تعالی در قرآن که : تا
پیغمبر بر شما گواه باشد و شما گواه بر مردم باشید .

و ایضاً فرموده چگونه است در وقتیکه از هر گروهی گواهی
بیاوریم و تو را بر اینها گواه بیاوریم (۱)

و ایضاً فرموده : آیا پس کسیکه باشد بر امر روشنی از پروردگارش
و در بهاوی او باشد گواهی از او (۲)
و مراد از این گواه امیرالمؤمنین است .

و ایضاً فرموده : بدرستی که بسوی ما است رجوع ایشان و بر ما است
حساب ایشان (۳)

۱- فكيف اذا جننا من كل امة شهيد و جننا بك ابي هؤلاء
شهيداً (سوره نسا، آیه ۴۵) ۲- افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد
منه (سوره هود، آیه ۲۰) ۳- ان الينا اياهم ؛ ثم ان علينا حسابهم
(سوره غاشیه، آیه ۲۵ و ۲۶)

بقیه از صفحه ۸۹

و جز این نیست که اعمال موصوف میگردند بتقل و خفت بر وجه مجاز و مراد به
تقل و خفت اعمال که ثقیل آنها آنهاست که بسیار بوده باشد قدرش و مستحق
نواب بزرگ باشد و حقیقت آنها آن چیزی است که کم بوده باشد قدرش و مستحق
نواب بسیار نباشد .

و خبری که وارد شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان از ذریه
او علیهم السلام ایشانند موازین ، پس مراد از این خبر آن است که ایشانند تمذیل
کننده و سنجنده میان اعمال و آنچه مستحق میباشد بازا، آنها و ایشانند حکم کننده
در آنها با آنچه واجب و عدل میباشد ،

و گفته می شود که فلانکس نزد من در میزان فلانکس است ، قصد میشود

بقیه در صفحه بعد

و حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از معنی اینکه حقتعالی در قرآن فرموده که : مینهیم ترازوهای عدل را برای روز قیامت پس کسر داده نمیشود هیچ قدر از حق هیچ نفسی ^(۱)

آن حضرت فرمود : ترازوها پیغمبر از او میآیند و از جمله خلق کسانی هستند که بی حساب داخل بهشت میشوند .
و اما سؤال :

پس از همه خلق سؤال میشود بدلیل قول الهی که در قرآن فرموده : هر آینه البته سؤال خواهیم نموده کسانی را که پیغامبر بسوی آنها فرستاده شده و هر آینه البته خواهیم سؤال نمود فرستادگانرا ^(۲) یعنی از دین و اما گناه پس سؤال نمیشود از آن الا کسیکه حسابش میشود .

۱ - ونضع الموازين القسط ليوم القيامة فلا تظلم نفس شيئا
(سوره انبیا، آیه ۴۷) ۲ - فلنستلن الذين ارسل اليهم ولنستلن المرسلين
(سوره اعراف آیه ۶)

بقیه از صفحه ۹۰

بآنکه نظیر آنکس است و گفته میشود که کلام فلانکس نزد من وزن دارتر است از کلام فلانکس و مراد بآن آن است که کلامش بزرگتر و برتر است از حیثیت قدر .

و آنچه یاد نموده است خداوند آنرا و ترسانیده است از آن جز این نیست که آن نگاهداشتن بر اعمال است بجهت آنکه او مطلع است بر اعمال بنده و خلاصی نخواهد جست بنده از وبال آنها ، یعنی آنکه خداوند مطلع نگردد بر آن و هر کس را که خدا درگذرد از او در آن رستگار شود پنجات و هر آنکس که سنگین باشد ترازوهایش بسبب بسیاری استحقاقش ثواب را پس این گروه ایشانند رستگاران و هر آنکس که سبک باشد ترازوهایش بسبب کمی اعمالش از طاعات پس این گروه کسانی اند که زیان نموده اند نفسهای خود را ، و درجهش مغذند و قرآن جز این نیست که فرود آمده است بلفت عرب و برفیق حقیقت آن و مجاز آن و فرود نیامده است بر لفظهای عوام و آنچه پیش گیرد بسوی دلهای ایشان از باطل

حقتعالی در قرآن فرموده: در روز جزا هیچ آدمی و پری سؤال از گناهش نمیشود^(۱) یعنی از پیروان پیغمبر و ائمه علیهم السلام و بس نه دیگران چنانچه در تفسیرش وارد شده و هر حساب شونده ای عذابکار است (یعنی معذب است) اگر همه عذابش همان طول مدت توقف باشد (ولو بطول و قوف) و هیچکس نجات از آتش نمییابد و داخل بهشت نمیگردد بعمل خود مگر برحمت خداوند.

و حقتعالی به بندگان از اولین و آخرین خطاب میفرماید بجملة عملهای ایشان بیک سخن گفتن که هر يك داستان خود را میشنوند و غیر از آن داستانرا نمیشنوند و هر يك چنان میپندارند که روی سخن خداوند با او است نه با دیگری و در قدر مدت نیمساعت از ساعات دنیا حساب اولین و آخرین را مفروغ مینماید و ابراز میدهد بیرون می آورد و آشکار میکند برای هر آدمی نوشته که آنرا کشاده می بینند و آن نوشته کل اعمالش را بر او میگوید^(۲) و فرد گذاشتن مینماید هیچ عمل کوچکی و نه بزرگی را مگر آنکه همه را ضبط نموده.

و حقتعالی بنده را حساب کننده خودش قرار میدهد و حکومت نمایندگی بر خودش باین طریق که با او میفرماید: بخوان نوشته اعمال ترا، امروز کافی است نفس تو حساب کننده بر تو^(۳)، و حقتعالی مهر میزند بر دهنهای قومی و شهادت میطلبند از دستها و پاهایشان و جمیع اعضایشان بر عملی که در دنیا میکرده اند^(۴) و آن قوم پیوسته های بدن خود گویند: چرا شهادت

۱- فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان (سوره الرحمن آیه ۳۸)
 ۲- وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة کتاباً یلقاه منشوراً ۳- اقرء کتابک بنفسک الیوم علیک حبیبیا (سوره اسری آیه ۱۲۴ و ۱۲۵)
 ۴- الیوم نختم علی افواههم و نکلما ینادیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون (سوره یس آیه ۶۴)

بر ما دادید؟ جواب گویند: بزبان در آورد ما را آنقدریکه بزبان آورد هر چیز را و او آفرید شما را اول بار و بسوی او باز میگردید و شما آن نبودید که به پنهان داشتن نگذارید که شهادت بر شما دهند گوشهای شما و نه چشمهای شما و نه پوستهای بدن شما ولیکن پنداشتید که خدا نمیداند بسیاری از آن اعمال را که میکنید^(۱) و جداگانه کیفیت امر حساب را در کتاب حقیقة المعاد بیان خواهیم نمود (انشاء الله تعالی)

باب (بیست و نهم)

اعتقاد در بهشت و دوزخ (۲)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب بهشت آن است که آن دار بقا و خانه سلامت است، نه مرگ در آن است و نه پیری و نه بیماری و نه مرض و نه آفت و نه زمین گیری و نه غم و نه هم و نه احتیاج و

۱- وقالوا لجاودهم لم شهدتم علينا؟ قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شئ وهو خلقكم اول مرة واليه ترجعون وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا جلودكم انكم ظننتم ان الله لا يعلم كثيرا مما تعملون (سوره فصلت آیه ۲۰ و ۲۱)

۲- فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که بهشت خانه نعیم است نمیرسد کسی را که داخل شود تعب و مشقتی و قرار داده است خداوند آن را خانه از برای آنکه بشناسد او را و بندگی کند او را و نعمت آن همیشه است که بریدنی از برای او نباشد و ساکن شوندگان در آن چند قسم میباشند.

گروهی از ایشان کسی است که اخلاص ورزیده است از برای خداوند تعالی پس این آنی است (آن کسی است) که داخل می شود آن را بر امانی از عذاب خداوند.

و گروهی از ایشان کسی است که مغلوب نموده است عمل صالح خود را با اعمال سیئه، بوده است که امروز و فردا میشود است توبه را پس در روزه است

نه فقر و آن خانه توانگری و خوش گذرانی و خانه اقامت و کرامت است و در بهشت نهیرسد باهانش تعبیه ، و نهیرسد بایشان غسستگی و برای ایشان است در آن هر چه دلها بآن رغبت میکنند و چشمها را خوش میآید و ایشان در آنجا همیشه باشند اندو بهشت خانه ایست که اهله در جوار خداوندند و احباء او و دوستان او و اهل کرامت اویند ، و بهشتیان اقسام دارند مرتبه بمرتبه ، بعضی هستند که تمتع آنها بتسبیح و تقدیس و تکبیر حق تعالی است در جمع ملائکه ، و بعضی تنعم مینمایند باکل و شرب و میوه ها و تختها و حورالعین و خدمت فرمائی و لدان مخلصین یعنی غلام بچه های بجاوردانی و نشستن بر پشتیها و دوشکهای دلپذیر و پوشیدن لباسهای سندس و حریر

بقیه از صفحه ۹۳

او را ترسی از عقاب در عاجل و آجل یا در عاجل نه آجل بعد از آن ساکن گردیده است بهشت را بعد از عفو یا عقاب ، و بعضی از ایشان کسیست که تفضل شده است بر او بدون عملی که پیشی گرفته باشد از او در دنیا و ایشانند لدان مخلصون ، آنچنانکه قرار داده است خداوند تعالی تصرف و شغل ایشان را بر آوردن حاجتهای اهل بهشت بجهت جزاء عمل کنندگان ، و نیست تصرف ایشان شاق و ناگوار برایشان زیرا که ایشان مجبورند بطریق خوشحالی در تصرف در حاجتهای مومنان و ثواب اهل بهشت مشغول گردیدن است بخوردنیها و آشامیدنیها و نظر نمودنیها و نکاح کردن ها و آنچه درك میکند آنها حسنه های ایشان از آنچه مجبوند بر میل بسوی آن و درك میکنند مراد خود را بظفر یافتن بر آن ، و نیست بشری در بهشت که لذت برد بتسبیح و تقدیس بدون اکل و شرب ، بلکه این قول شاذی است از دین اسلام و آن ماخوذ است از مذهب نصاری آنچنانکه گمان مینمایند که مطیعین در دار دنیا میگردند در بهشت ملائکه که نیکخوردند و نمی آشامند و نکاح نیککنند و بتحقیق که خداوند تکذیب نموده است این قول را در کتاب خود به آنچه ترغیب فرموده است در کتاب خود عمل کنندگان را از خوردن و آشامیدن و نکاح کردن در آنجا که فرموده است که : **اكلها دائم و ظلها نلک عقبی الذین اتقوا و عقبی الکافرین النار** (سوره رعد آیه ۳۵) فرموده است حق تعالی که : **فیها انهار من ماء غیر آسن الخ** «سوره محمد آیه ۱۹» و فرموده است

بقیه در صفحه ۹۵

و هر يك تنعم مینماید بهر قسمی که راغب میباشند و میخواهند موافق آنچه همیشان بآن تعلق گرفته و باو عطا میشود همان چیزیکه عبادت حق تعالی را برای آن چیز کرده .

و حضرت صادق علیه السلام فرموده که : مردم بر سه قسم عبادت خداوند مینمایند صنفی بندگیش میکنند بامید نوابش و این رسم بندگی مزدوران است (خدمت کاران حریص است بخ ل) و صنفی از ترس آتش او بندگیش مینماید و این طرز بندگی بندها است و صنفی بسبب محض دوست داشتن او بندگیش مینمایند و این شیوه بندگی بزرگ منشان است

بقیه از صفحه ۹۴

حور مقصورات فی الخیام (سوره الرحمن آیه ۷۲) و فرموده است : و حور عین «سوره واقعه آیه ۲۲» و فرموده است : و زوجنا هم بحور عین «سوره دخان آیه ۵۴» و فرموده است : و عندهم قاصرات الطری اتراب «سوره س آیه ۶۲» و فرموده است : ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون هم و ازواجهم (سوره يس آیه ۵۵) و فرموده است : و اتوا به متشابها و لهم فیها ازواج مطهرة (سوره بقره آیه ۲۶) پس چگونه تجویز نموده است کسی «یعنی ابن بابویه» که بوده باشد در بهشت گروهی که نخورند و نیاشامند و تنم نکنند بآنچه بآن خلق از اعمال می یابند ؛ و حال آنکه کتاب خداوند گواه است بحد آن و اجماع منعقد است بر خلاف آن ، و اگر نه این باشد که این کس (یعنی ابن بابویه) تقلید نموده باشد با عمل نموده باشد بر حدیث موضوع جائز نباشد تقلید او .

و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که : و اما دوزخ پس آن خانه کسی است که شناخته است خداوند سبحانه را ، و گاهی داخل میشود آنرا باره کسانی که شناخته است او را بسبب نافرمانی نمودن «خداوند» تعالی را مگر آنکه مغلذ نمیکرد در آن بلکه بیرون می آید از آن بسوی نعیم پاینده و نیست که مغلذ گردد در آن مگر کافر ها و فرموده است خداوند تعالی که : فانذر تکم ناراً لفظی : لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولى «سوره الليل آیه ۱۴ تا ۱۶» و قصد نموده است خداوند بصلوة که بمعنی داخل شدن است در این آیه خلود را یعنی مغلذ نمیکرد در آن بآتش مکر اشقی «تا آخر»

بقیه در صفحه ۹۶

و ایشانند ایمان و اینست که حقتعالی میفرماید: و هم من فزع یومئذ
آمنون (سوره نمل آیه ۹۱) یعنی و ایشان از فزع و خوف آنروز ایمنند

بقیه از صفحه ۹۵

و فرموده است خداوند تعالی که: ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم
ناراً (سوره نسا، آیه ۵۶) یعنی بدرستی که کسانی که کافر گردیده اند بایات
مازود باشد که مغلد نمائیم ایشانرا در آتش و فرموده است خداوند تعالی که:
ان الذین کفروا لوان لهم مافی الارض جمیعاً و مثله معه لیفتدوا به من عذاب
یوم القیامة ما تقبل منهم (سوره مائده آیه ۳۶) یعنی بدرستی که کسانی که
کافر گردیده اند اگر از برای ایشان بوده باشد آنچه در زمین است تماماً و مثل آن
با آن که فدا کنند با آن از عذاب روز قیامت قبول نیشود از ایشان پس این
دو آیه هراینه که متضمن میباشند ذکر خلود در آتش را پس جز این نیست که آن
از برای کفار است نه اهل معرفت بخداوند تعالی بدلیهای معقول و بکناب مسطور
و حدیث ظاهر مشهور و اجماعی که پیشی گرفته است یعنی انعقادش مراهل بدعتها
را از اصحاب وعید

و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که جائز نمیباشد که بشناسد
خداوند را کیسکه کافر باشد بآن و نشناسد او را کسی که مومن باشد بآن و هر کافری
بموافق اصول مابین آن جاهل است بخداوند، و هر آنکس که مخالفت کند اصول
ایمانرا از نماز گذارندگان بسوی قبله اسلام پس او نزد ما جاهل است بخداوند
و اگر چه ظاهر کند گفتار بتوحید او (یعنی اگر چه بزبان اقرار کند بتوحید و
خود را موحد داند) چنانکه کافر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله جاهل بخداوند
تعالی است و اگر چه بوده باشد در ایشان کسی که اعتراف کند بتوحید خداوند و
ظاهر کند چیزی را که بوجه مستضعفین بیندازند که آن معرفت بخداوند تعالی است

و بتحقیقکه فرموده است خداوند تعالی: فمن یؤمن بر به فلا یخاف بخصاً
ولارهنفاً (سوره جن آیه ۱۳) پس بیرون نموده است باین آیه مؤمن را از
احکام کفار. و فرموده است خداوند تعالی که: فلا و ربك لا یؤمنون حتی
یحکموا فیما شجر بینهم الخ (سوره نسا، آیه ۶۵) پس نفی نموده است
خداوند تعالی از هر کس که کافر باشد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ایمانرا
و ثابت ننموده است از برای او با نكدر او معرفت بخداوند را هیچ حال و فرموده
است خداوند تعالی که: قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر
(تا) و هم صاغرون (سوره توبه آیه ۲۹) پس نفی فرموده است از یهود و نصاری
ایمانرا و حکم نموده است بر ایشان بکفر و ضلال مفید.

دوزخ

و اعتقاد ما درباره آتش الهی اینست که آن خانه خواری و دار
انتقام است از اهل کفر و معصیت و در آنجا پیوسته مقیم نمیمانند الا اهل
کفر و شرك و اما گناهکاران اهل توحید بیرون می آیند بشفاعتیکه آنها
را در می یابد و رحمتیکه بآنها میرسد و روایت شده که بهیچ کس از اهل
توحید الهی از آتش نمیرسد در وقتیکه داخل آتش می شوند و همان در
وقت بیرون آمدن از آن متألم می شوند و آن الما جزای آن عملها که
مرتکب شده بوده اند، می باشد، و حق تعالی ستمکاره نیست البته برای
بندگان .

و اهل نار حتماً که مسکینانند، نه کارشان ساخته و نه حکم بر آنها
می شود که بمیرند و نه تخفیف داده می شود بر آنها ذره ای از عذابش و
بمذاقشان نمیرسد خنکی و نه شربتی مگر آب داغ جهنم و چرك و ریم
جهنمیان جزائی موافق عمل و اگر طعام طلب کنند زقوم بآنها میدهند و
اگر استغاثه از عطش نمایند فریادرسی آنها به آبی می شود مثال مس گذاخته
(مترجم گوید یا چیزی مثل مس گذاخته و قلعی گذاخته یا در روغن
زیت یا چرك و خون و یا آب داغ و یا آب سیاه بحسب اختلاف در تفسیر
لفظ مهل والله اعلم) که صورتهارا کباب می کند عجب بد شربتی است
و بد آرامگاه است (۱)

و از مکان دوری آواز به آنها میرسد و میگویند : ای پروردگار ما
بیرون آر ما را از آتش و اگر دیگر معاددت بعمل های گذشته نمودیم

۱- و لا یخفف عنهم العذاب - لا ینذوقون فیها برداً و لا شراباً
الاحمیمماً و غساقاً جزاء، وفاقاً (سوره نبا آیه ۲۳ و ۲۴ و ۲۵) و ان ینتفیثوا
یفاثوا بها، کالههل بنس الشراب و سالت مرتفقاً (سوره کهف آیه ۲۸)

ستمکاران بر خود باشیم پس چندی مضائقه جواب از آن‌ها میشود، آنگاه گفته می‌شود که نفس گیر شوید چون سَك (۱) و سخن باما مگوئید.

و جهنمیان فریاد میزنند که ای مالک جهنم پروردگار تو کار ما را بسازد که بمیریم، مالک جوابشان گوید: که شما در اینجا باشند گانید و مرویست که حقتعالی امر می‌فرماید که مردانی چند را بآتش برند و بمالک می‌فرماید که بآتش بگو که قدم‌هایشان را مسوزان که بمسجدها پیاده می‌رفتند و مسوزان دست‌هایشان را که بسوی من بدعا برداشته اند و مسوزان زبان‌هایشان را که تلاوت قرآن بسیار مینموده اند و مسوزان چهره‌هایشان را که وضو را کامل میساخته اند، پس مالک می‌گوید که ای اشقیایا حال شما چه بوده؟ جواب گوید که ما برای غیر خدا کار می‌کرده‌ایم پس خطاب بآنها می‌شود که بگیریید ثواب خود را از همان که عمل برایش نموده‌اید.

و اعتقاد ما درباره جنت و نار آنست که هر دو الحال موجودند و آفریده شده‌اند و آنکه جناب نبوی صلی الله علیه و آله در معراج داخل بهشت شده و جهنم را رؤیت نموده.

و اعتقاد ما آن است که احدی از دنیا نمی‌رود تا جای خود را از بهشت یا جهنم ببیند و مؤمن از دنیا نمی‌رود تا آنکه دنیا را بلند می‌کنند برایش بنیکوترین صورتی که آنرا مشاهده نموده و بلند می‌نمایند مکان آخرت را و اختیار را با او می‌گذارند و او آخرت را اختیار می‌نماید، پس در آن هنگام قبض روحش می‌شود.

۱- اولئك ينادون من مكان بعيد يتولون ربنا اخر جنامنها فان

عدنا فاننا ظالمون قال اخسئوا فيها ولا تكلمون (سورة مؤمن آیه ۱۰۹)

و متعارف است که چون وقت جان دادن می شود مردم میگویند فلانکس جان خود را میبخشد و معلوم است که آدمی چیزی را نمیبخشد مگر اینکه بطیب خاطرش باشد، نه اینکه بزور باشد یا جبر یا اکراه

و اما بهشت آدم علیه السلام باغیست از جنتهای دنیا که طلوع میکند آفتاب در آن و غروب می نماید و جنت جاودانی نیست زیرا که اگر بهشت جاودانی بود، آدم عليه السلام هرگز از آن بیرون نمیرفت.

و اعتقاد ما آن است که بشواب مقیم ابدی میشوند اهل جنت در جنت، و بعقاب مخلد می گردند اهل آتش در آتش

واحدی نیست که داخل بهشت شود تا اینکه اول جایش را از آتش باو بنمایند و بگویند این مکان تست که اگر نافرمانی کرده بودی البته در اینجا بودی، و احدی نیست که داخل آتش شود تا اول جایش را از بهشت باو نشان دهند و گویند که این مکان تو است که اگر فرمان خدا برده بودی هر آینه در آن بودی، آنگاه اینها منزلهای آنها را بمیراث میبرند و آنها منزلهای اینها را، این است قول الهی که: بهشتیان میراث برانند که به میراث میبرند فردوس را ایشان در آنجا دائماً مقیمند (۱) و مؤمنی که اقل مراتب منزلت را در بهشت داد آن است که مالک ده مقابل ملک تمام دنیا است.

(آن است که بیرون نمیرود احدی از دنیا تا ببیند و یقین کند که در کدام يك از دو منزل بازگشت می نماید، آیا بسوی بهشت؟ یا بسوی آتش؟ آیا دشمن خدا است یا دوست خدا، پس اگر دوست باشد مر خدا را گشاده می شود. برایش درهای بهشت و هموار می شود برایش

(۱) الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون (سوره مؤمنون آیه ۱۱۴ و ۱۲۰)

راههای آن و خداوند پرده از پیش چشمش بر میدارد نزد بیرون شدن
جانش از جسدش و می بیند آنچه را مهیا فرموده خداوند برای او در بهشت
در حالتیکه فارغ شده از هر شغلی و برداشته شده از او هر باری . و اگر
دشمن باشد مر خدا را گشاده می شود برایش درهای آتش و جاده می شود
برای او راههای آن و خداوند پرده از پیش چشمش بر می دارد و مینمایدش
آنچه را که مهیا نموده برای او در آتش، پس استقبال میکند هر مکر و هوی
را و ترک میکند هر شادمانی را و همه اینها نزد مردن مهیابند و نزد شما
بیقین میرسد و دلیل صدق و راستی اینها در کتاب الهی است بر زبان پیغمبر
ما محمد صلی الله علیه و آله که فرمود : آن جماعتی که فرا میگیرند شان ملائکه
در حالیکه پاکیزگانند میگویند سلام بر شما داخل بهشت شوید
بسبب عملی که میکردید (۱) و فرمود : آن جماعتی که فرا میگیرند شان
ملائکه در حالی که ستمکاران جهان های خودند در میان میاندازند صلح و
انقیاد را که ما بدی نمیگردیم در دنیا ، بلی بدرستی که خدا دانا است
بآنچه بودید که می کردید ، پس داخل شوید درهای جهنم را بخلد در
آن ، پس عجب بدجائی است جای متکبران)

مصحح این اوراق گوید : این جمله یعنی آنچه بین برانتر قرار داده
شده در اصل نسخه عربی وجود ندارد و ممکن است در نسخه مترجم
موجود بوده والله اعلم بحقایق الامور .

۱ - الذین اتوفاهم الملائکه طیبین یقوان سلام علیکم
ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون (سوره نحل آیه ۳۴)

باب (سی ام)

اعتقاد در کیفیت نزول وحی و کتب در امر ونهی

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید : اعتقاد ما در این باب آنستکه میان دو چشم اسرافیل لوحی است و چون حق سبحانه و تعالی خواهد که تکلم بوحی فرماید آن لوح میخورد بر جبین اسرافیل ، پس در آن لوح نگاه میکند و میخواند چیزی را که در آن نوشته (۱) و آن را بمیکائیل

۱- شیخ مفید علیه الرحمه بعد از نقل کلام ابو جعفر بن بابویه رحمه الله تعالی فرموده است که : ابو جعفر اخذ نموده است این اعتقاد را از حدیثهای شاذی چند ، و آن مخالف است با آنچه پیش ذکر نموده که لوح نام ملکی از ملائکه خداوند تعالی است

بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که وحی کلام آهسته است در اصل و بعد از آن اطلاق شده بر هر چیزی که قصد شده است بآن بسوی فهمانیدن مخاطب بطریق پوشیدن آن از غیر مخاطب و مخصوص داشتن او را بآن فهمانیدن دون غیرش ، و هر گاه نسبت داده شود وحی بخداوند تعالی بوجه باشد در آنچه مخصوص میگرداند بآن رسولان را صلی الله علیه و آله و سلم بخصوصه نه غیر ایشان بحسب عرف اسلام و شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله یعنی حقیقت شرعیه در این معنی است فرموده خداوند تعالی که : **و اوحینا الی امم موسی ان ارضیه تا آخر آیه (سوره القصص آیه ۷)** پس اتفاق نموده اند اهل اسلام بر آنکه آن وحی خوابی و سخنی بود که شنید آنرا مادر موسی علیه السلام بخصوصه در خوابش فرموده است خداوند تعالی که : **و اوحی ربک الی النحل تا آخر آیه (سوره نحل آیه ۶۸)** قصد نموده است خداوند باین وحی الهام پوشیده را هر گاه مختص باشد بکسی که جدا نموده و اختصاص داده است او (را) نه غیر او را پس بوجه باشد علمش حاصل از برای نحل (زنبور عسل) بدون کلامی که آشکارا نموده باشد بآن متکلم پس شنواینده باشد آنرا بشیر او.

و فرموده خداوند تعالی که : **وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم (سوره انعام آیه ۱۲۱)** یعنی شیاطین و سوسه مینمایند بسوی دوستان خود بسبب آنچه القا میکنند ایشانرا از سخن در بالا و منتهای گوشهای ایشان که دوستان

القاء می کند و میکائیل بجزبرئیل القاء می نماید و جبرئیل بیغمبران
القاء می نماید .

بقیه از صفحه ۱۰۱

ایشان مخصوص میگردند بآن نه غیر ایشان

و فرموده است خداوند تعالی که : **فخرج علی قومه من المجراب فإوحی الیهم** (سوره مریم آیه ۱۶) قصد فرموده است خداوند بآن که اشاره نموده بسوی قوم بدون اظهار کلام ، تشبیه نموده است خداوند آن اشاره را بوحی ؛ بجهت پنهان بودن آن از غیر مخاطبین و پوشیده بودنش از غیر ایشان . و گاهی مینماید خداوند در خواب خلق بسیاری را چیزی را که درست مبادت تاویل آن ثابت و میگردد حق آن لیکن املاق نمیشود بعد از استقرار عرف شریعت ، بر آن خواب ، اسم وحی ، و گفته نمیشود در این وقت یعنی بعد از استقرار عرف شرع از برای کسی مجبول می نماید او را بردانائی چیزی آنکه وحی شده است بسوی او ، و نزد ما امامیه ثابت است که خداوند تعالی میثوانند حجتها را بعد از پیغمبرش صلی الله علیه و آله کلامی را که القاء میکنند بسوی ایشان یعنی او صیاء در دانستن علم مستقبل ، لیکن اطلاق نمیشود بر آن وحی بجهت آنچه پیش ذکر نموده ایم از اجماع مسامین بر آنکه وحی نبیباشد از برای هیچکس بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ، بر آنکه گفته نمیشود در هیچیک از آنچه ذکر نموده ایم آنرا ، که وحی است بسوی کسی (یعنی در باب زبور عیسی و مادر موسی و سایر آنچه گذشت وحی گفته نمیشود) و از برای خداوند تعالی است که مباح و تجویز نماید اطلاق نمودن سخنی را وقتی و منع نماید آنرا وقتی دیگر و منع نماید نام بردن چیزی را در وقتی و مرخص کند آنرا در وقتی دیگر ، **و امامهانی** پس آنها نمیگردند از حقیقت شود بنحوی که مقدم داشتیم آنرا

و بعد از آن فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه : و اما وحی از جانب خداوند تعالی بسوی پیغمبرش صلی الله علیه و آله پس بود یکبار بشنوانیدن او کلام را بدون واسطه ؛ و یکبار دیگر بشنوانیدن او سخن را بر زبان ملائکه علیهم السلام ، و آنچه ذکر نموده است آنرا ابو جعفر ابن بابویه رحمه الله تعالی از لوح و قلم و آنچه ثابت میشود در آن پس بتحقیق که آمده است بآن مضمون حدیثی مگر آنکه ما عزم نداریم بر قائل شدن بآن و جزم نمیکنیم بر خداوند بدرستی آن و گواهی نمیدهیم از آن ؛ آنچه دانسته ایم آنرا ، نیست خبر بآن متواتر ؛ که قطع کند عنذر را ، و نه بر آن است اجماعی ، و نه نطق نموده است بآن قرآن و نه ثابت گردیده از جانب حجت خداوند که تسلیم کنیم آنرا (یعنی آنرا بپذیریم) و وجه آن است که توقف کنیم در آن و تجویز نمائیم آنرا و نه قطع کنیم آنرا ، و نه دفع کنیم آنرا و بگذاریم آنرا در حیز امکان ، و اما جزم نمودن ابو جعفر رحمه الله بآن و علم او بر اعتقاد داشتن آن پس آن مستند میباشد بنوعی از تقلید و نیستیم ما از اهل تقلید اصلا . مفید

واما وضع غشی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را میگرفت آنحدی که سنگین می شد و عرق مینمود ، این حالت خاص وقتی بود که حقتعالی خود با آن جناب تکلم میفرمود .

واما جبرئیل چنان بود که بدون اذن خواستن وارد آنجناب نمیشد از روی احترام آنجناب و در حضور حضرتش بنده وار می نشست .

باب (سی و یکم)

اعتقاد در قرآن

و اینکه از اول آن در شب قدر بوده

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در این باب آنستکه قرآن نازل شده در ماه رمضان در شب قدر یکجا بسوی بیت المعمور ، بعد از آن نازل شده از بیت المعمور در مدت بیست سال و اینکه حقتعالی عطا فرموده پیغمبرش محمد را صلی الله علیه و آله تمامی علم یکجا ، بعد از آن با آنجناب فرموده: تعجیل مکن بقرآن پیش از آنکه وحی آن بسوی تو وارد شود (۱).

و فرموده: حرکت مده بقرآن زبانت را برای آنکه تعجیل کرده باشی بآن بدرستی که بر ما است جمع نمودن آن و خواندن آن ، پس چون خواندیم ما، تو تابع خواندنش شو، بعد از آن بر ما است بیانش (۲).

(۱) ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علماً (سوره طه آیه ۱۱۴)

لا تحرك به لسانك لتعجل به ان علینا جهه و قرآنه ، فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانہ «سوره قیامة آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸»

(۲) شیخ مفید علیه الرحمه بعد از نقل کلام ابو جعفر ابن بابویه در آنکه قرآن فرود آمده است در ماه رمضان در شب قدر بیکبارگی بسوی بیت المعمور ، و بعد از آن فرود آمده است از بیت المعمور در مدت بیست سال ، بعد از نقل این کلام

بقیه از صفحه ۱۰۳

فرموده است که : آنچه رفته است بسوی آن ابو جعفر در این باب دلیلش خبر واحدست که باعث نمیکردند تا عام راونه عمل را ، و فرود آمدن قرآن بر اسبابی که حارت میگردید عالی بعدحالی، دلالت نمیکند بر خلاف آنچه متضمن میباشد آنرا آن حدیث ، و این بجهت آنستکه قرآن در بر میدارد حکم آنچه را که حارت گردیده است و ذکر آنچه را که جاری گردیده است بوجه خود و این نبیاشد بر سبیل حقیقت آیا نظر نمیکنی بسوی قول خداوند تعالی : **وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ** (مگر بجهت حدوئش نزد سبب) (سوره نساء، آیه ۱۰۰) یعنی گفتن کفار که دلهای ما بسته است ، بلکه مهر زده است خداوند بر آن دلهای بنسب کفر ایشان و قول خداوند تعالی : **وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَا هُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ** (سوره زخرف آیه ۲۰) یعنی گفتند کفار که اگر خدا میخواست ما عبادت نمینمودیم ایشانرا نیست از برای ایشان بآن علمی ، پس این دو قول خداوند خبر است از ماضی و جائز نبیاشد که پیشی بگیرد مغزبرش ، پس بوده باشد در این هنگام خبر از ماضی و حال آنکه واقع نشده است بلکه آن در مستقبل است و امثال این در قرآن بسیار است ، و بتعقیق که آمده است خبر بذكر ظهار و سبب آن ، و اینکه چون مجادله نمود آن زن پیغمبر را صلی الله علیه وآله در ذکر ظهار نازل نموده خداوند تعالی که : **قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ تِبْجَادِلكَ فِي زَوْجِهَا** (سوره مجادله آیه ۱) و این قصه بود که در مدینه (در حدیبیه خ ک) واقع شد پس چگونه نازل میفرماید خداوند تعالی وحی بآنرا درمکه پیش از هجرت پس خبر بدهد که آن بوده است پیشتر و حال آنکه نبوده است آنرا و اگرما تتبع نمایم قصه های قرآن را هر آینه آمده است از آنچه ذکر نموده ایم آنرا بسیاری که وسعه میشود بسبب آن گفتگو در آن (که اگر میخواستیم قصه های قرآن را تتبع نمایم هر آینه گفتار ما بطول میانجامید) و از آنچه ذکر نمودیم آنرا کفایت میباشد از برای صاحبان عقل و شبیه نبیاشد مضمون حدیث مگر بذهب مشبه آنچنانکه گمان نموده اند که خداوند تعالی در ازل متکلم بقرآن بوده است و خبر داده است از مستقبل به (لفظ) ماضی و بتعقیقکه رد نموده اند اهل توحید این قول را بنحویکه ذکر نمودیم ما آنرا و محتمل است که این حدیث که قرآن نازل شد بتمام در شب قدر مراد بآن آن باشد که نازل شد باره از آن در شب قدر بعد از آن از عقب آن نازل شد بقیه از آن قرآن تا وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله و اما آنکه نازل شده باشد بتمامه در شب قدر پس آن بعبه است از آنچه اقتضا مینماید آنرا ظاهر قرآن و اخبار متواتره و اجماع علماء باوجود اختلاف ایشان در آراء .

بقیه در صفحه ۱۰۵

و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است : و اما قول خداوند تعالی که فرموده: **وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ** (سوره طه آیه ۱۱۴) یعنی پس تعجیل منماید یا محمد صلی الله علیه و آله بقرآن پیش از آنکه حکم شود بسوی تو وحی آن ، پس در این قول خداوند دو وجه میباشد غیر از آنچه ذکر نموده است آنرا شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی و اعتقاد نموده در آن بر حدیث شاذی یکی از آن دو وجه آنست که خداوند تعالی نهی نموده باشد پیغمبر را صلی الله علیه و آله از شتابیدن بسوی تاویل قرآن پیش از وحی شدن بسوی او بناوایل آن و اگر چه آنچه را که گفته است پیغمبر صلی الله علیه و آله در حیز امکان بوده باشد از جهت لغت

و وجه دیگر آن است که جبرئیل علیه السلام بوده که وحی میآورد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله بقرآن پس سؤال مینمودند با آن حرف بعرف (پس پیغمبر از جبرئیل قرآن را سؤال مینمود حرفاً بعرف) پس امر نمود او را خداوند تعالی که نکند این عمل را و گوش بدارد بسوی آنچه میآورد آنرا جبرئیل علیه السلام یا فرود میفرستد خداوند تعالی بر او صلی الله علیه و آله بیواسطه یا آنکه حاصل شود فراغت از آن پس هر گاه تمام شد وحی بآن بخواند آنرا و تکلم کند بآن پس بخواند آنرا بر ایشان .

و اما آنچه ذکر نموده است آنرا اشتهار کنندۀ بر حدیث مزبور (یعنی ابن بابویه رحمه الله) از تاویل پس دور است آن ، چه وجهی نمیباشد از برای نهی فرمودن خداوند تعالی او را از تعجیل بقرآنی که در آسمان چهارم است تا آنکه حکم شود بسوی او وحی آن بجهت آنکه نبوده پیغمبر صلی الله علیه و آله که احاطه نموده باشد علمش بآنچه در آسمان چهارم است پیش از وحی بآن بسوی او ؛ پس نیست معنی از برای نهی او صلی الله علیه و آله از آنچه نیست در وسعش مگر آنکه بگوید گوینده این توجیه که بوده پیغمبر صلی الله علیه و آله که احاطه داشت علمش بقرآنی که برده شده بود در آسمان چهارم پس میشکند سخن و مذهبش که بود آن در آسمان چهارم ، لیکن آنچه در سینه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و حفظ نموده بود آنرا در زمین ؛ پس نیست معنی از برای اختصاص آن با آسمان چهارم ، و اگر بود آنچه در حفظ رسول الله صلی الله علیه و آله که موصوف میشد بآنکه در آسمان چهارم است بخصوصه ، هر آینه بود آنچه در حفظ غیرش موصوف بآن ، و نیست وجهی از برای اضافه نمودن آن بسوی آسمان چهارم و نه بسوی آسمان اول ، چه جای آنکه آسمان چهارم « تا چه رسد با آسمان چهارم » و هر کس که شامل نماید آنچه را که ذکر نمودیم ما آنرا ، بداند که تاویل آیه مزبوره بزوجهیکه ذکر نموده است آنرا چنگ زنده حدیث مزبور (یعنی ابن بابویه) دور از صواب است . مفید .

باب (سی و دوم)

اعتقاد در قرآن

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد مادر شأن قرآن چنانست که آن کلام خدا و وحی او فرورسخته او (فرستاده خل) و سخن او و کتاب او است و اینکه باطل وارد قرآن نمیشود نه از پیش و نه از پس، و اینکه آن داستانهای حق است و سخن قطع است و شوخی و افسانه نیست و حق تعالی احداث نمائنده و نازل کننده و پروردگار حفظ کننده قرآنست.

باب (سی و سوم)

اعتقاد در کمیت قرآن

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما این است که قرآنی را که خدا نازل ساخته بر محمد صلی الله علیه و آله همین است که در میان مردم دو جلد است و این همین است که در دست مردم است و زیاده بر این نیست و عدد سوره‌هایش نزد مردم یکصد و چهارده سوره است، و نزد ما الضحی و الم نشرح یکسوره است و لایلاف و الم ترکیف یکسوره و هر کس بما اسناد دهد که ما میگوئیم قرآن زیاده از این است آنکس دروغگو است.

و هر چه روایت شده از نواب خواندن هر سوره از قرآن و نواب ختم کل قرآن و جائز بودن قرائت دو سوره در یک رکعت نماز نافله و

منع از جمع دو سوره در يك ركعت فریضه شاهد قول ما است باین که همه قرآن همینقدر است که در دست مردم است.

و همچنین آنکه وارد شده از منع خواندن کل قرآن در يك شب و آنکه جائز نیست که ختم شود در کمتر از سه روز باز شاهد سخن ما است. بلکه می گوئیم بتحقیق که نازل شده از آن قبیل وحیی که قرآن نیست آنمقدار که اگر بقرآن ضم شود مبلغش هفده هزار آیه میشود، مثل قول جبرئیل علیه السلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله که پروردگارت بتو می فرماید: یا محمد مدارا کن با خلق مثل آنکه من مدارا می کنم، و مثل قول او که: پرهیز از عداوت مردم.

و مثل قول او که: زیست کن چندان که خواهی که آخر میمیری و دوست دار هرچه را خواهی که آخر از آن جدا میشوی و عمل نما هرچه خواهی که آخر عمل خود را ملاقات مینمائی، شرف مؤمن نماز شب است و عزت مؤمن بازداشتن اذیتست از مردم.

و مثل آنکه جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده که: پیوسته مرا جبرئیل علیه السلام سفارش بمسواک مینمود حتی آنکه خوف نمودم که دندان ریز شوم، و پیوسته سفارش همسایه ام می کرد حتی آنکه گمان نمودم که ارت میبرد و پیوسته سفارش زنان را کرد تا آنکه گمان نمودم که طلاقش نمیباید داد، و پیوسته سفارش بنده بمن می کرد حتی آنکه گمان نمودم که در این زودی مدتی را برای آزاد کردنش معین خواهد کرد و مثل قول جبرئیل برای پیغمبر صلی الله علیه و آله در وقتی که از جنگ خندق فارغ گردیده بودند که: یا محمد صلی الله علیه و آله بدرستی که خداوند تو را امر میفرماید که نماز عصر را نگذاری مگر باین فریضه.

و مثل آنکه آنجناب علیه السلام فرموده که امر نموده مرا پروردگارم
بمدارات با مردم چنانچه مرا مأمور فرموده بادای فریضها.
و مثل آنکه فرموده: بدرستی که ما گروه انبیاء مأموریم که
با مردم تکلم ننمائیم مگر باندازهٔ عقلاهاشان.

و فرموده: بتحقیق که جبرئیل علیه السلام بنزد ما آمد از جانب پروردگارم
باهری که: چشم بآن خنک و روشن شد و سینه‌ام بآن فرح یافت ،
میگوید که : علی امیر مؤمنان است و سردار پیشانی و دست و
پا سفیدان

و آنکه فرموده که: جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد صلی الله علیه و آله
بدرستی که خداوند تزویج فرموده فاطمه را بعلی علیه السلام از فوق عرش و
گواه بر آن گرفته فرشتگانش را، پس تزویجش نما باو و گواه بر آن
بگیر بهترین امت را.

و مثل ابن کلامها بسیار است و همگی وحی است، لکن قرآن
نیست، و اگر قرآن بود هر آینه قرین و وصل شده بود بآن نه جدا،
چنانچه جناب امیر علیه السلام جمع فرمود قرآن را و چون نزد قوم آورد
و فرمود: این کتاب پروردگار شما است بهمان نهجی که نازل شده بر
پیغمبر شما نه یک حرف در آن زیاد شده و نه یک حرف کم گفتند مصرفی
برای ما ندارد و نزد ما موجود است مثل همینکه نزد تو است پس آنجناب
مراجعت فرموده میفرمود: فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً
قلیلاً فبئس ما یشترون ^(۱) یعنی انداختند به پشت سرهاشان و خریدند
بآن عوض کمیرا، پس بد خریدی بود آن عوض.

و حضرت صادق (علیه السلام) فرموده: قرآن یکی است نازل شده از نزدیکی و اختلاف همان از جانب راویان است و بس.

و هر چه در قرآن از مقوله این مضمون است که فرموده: یا عهد بما آتاكم هر آینه اگر شرك آوری البته عملت باطل میشود و هر آینه از زبان کاران خواهی بود ^(۱)

و فرموده: برای اینکه پیامرزد خداوند گناهان سابق و لاحق تورا ^(۲) و فرموده: اگر تورا ثبات نداده بودیم هر آینه البته نزدیک شده بودی که میل نمائی بجانب آنها میل قلبی در آن وقت هر آینه میچشانیدم تورا دو چندان عذاب زندگی و دو چندان عذاب مردگی بعد از آن تو نمی یافتی. معینی برای خود بر ما ^(۳)

و امثال این آیه ها اعتقاد ما اینست که این خطابه ها که ظاهراً با جناب نبوی صلی الله علیه و آله شده غرض دیگر اند و از باب: یا ایاک اعنی و اسمعی یا جارة میباشد یعنی منظورم تو بودی و بشنو ای زن همسایه.

مترجم گوید: و این عبارت مثلی است مشهور میان عرب در این مقام مصنف گوید: و هر چه در احکام قرآنی لفظ «او» است که در فارسی بمعنی یا میباشد مکلف در آن حکم مخیر است.

و هر چه در قرآن: یا ایها الذین آمنوا است یعنی ای مؤمنان در توریة: یا ایها المؤمنین است یعنی ای پیچارگان.

لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین (سوره زمر آیه ۶۵) ۴. لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر (سوره فتح آیه ۲۴)
 ۴- ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً اذ الذاقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات (سوره بنی اسرائیل آیه ۷۷)

و هیچ آیه نیست که اول آن یا ایها الذین آمنوا باشد مگر آنکه
 علی بن ابی طالب علیه السلام سردار مخاطبان آن آیه و امیر و شریف و اول
 ایشان است.

و هیچ آیه نیست که بجانب بهشت برد مگر آنکه آن در شأن
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و شیعیان و تابعان ایشان.

و هیچ آیه نیست که بآتش برد مگر آنکه آن در باره دشمنان
 و مخالفان ایشانست و اگر آیه‌های قرآنی در ذکر اولین باشد، پس
 هر چه خوبی در آنهاست جاری است در اهل خیر از دین اسلام، و هر چه
 بدی باشد جاری است در اهل شر از ملت اسلام.

و نیست در همه خوبان و پیغمبران به از پیغمبر صلی الله علیه و آله و نه در
 همه اوصیاء افضل از اوصیاء آنجناب و نه در همه امتها افضل از این امت
 که در حقیقت شیعیان اهل بیت آنجنابند نه دیگران نیست در جمیع
 کل اشرار بدتر از دشمنان و مخالفان ایشان.

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی باب ((سی و چهارم))

اعتقاد در شأن انبیاء و رسول و حجج و ملائکه

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در شأن پیغمبران و رسولان و حجتهای خدا علیهم السلام
 آن است که ایشان افضل از ملائکه‌اند، و اینکه چون حق تعالی بملائکه
 فرمود: بدرستی که من قرار خواهم داد خلیفه‌ای در زمین ملائکه عرض
 نمودند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد میکند در آن و خونها

را میریزد و مانسیب به حمد تو مینمائیم و تقدیس برای تو میکنیم (۱) خلاصه کلام ملائکه تمنای منزلت آدم علیه السلام در زمین بود و معلوم است که تمنا ننموده اند مگر منزلت را که فوق منزلت آنهاست.

و دیگر آنکه علم موجب مزیت است، حقتعالی در قرآن فرموده که: تعلیم کرد خداوند آدم را علیه السلام مجموع اسمها (مترجم گوید یعنی اسمهای جمله اشیاء یا اسماء انبیاء و اولیاء و سرهنگان از اعدا بنا بر اختلاف روایات) بعد از آن و نامود آنها را بر ملائکه، پس گفت خبر دهید مرا ای ملائکه با اسمهای این جماعت اگر شما راستگویان بوده اید، ملائکه گفتند تسبیح تو راست ای خداوند نیست ما را علمی مگر آنچه تو ما را تعلیم فرموده باشی بدرستی که تو دانای حکیمی (۲) فرمود خداوند که ای آدم خبر ده ملائکه را بنامهای این اشخاص، پس چون آدم علیه السلام خبر دادشان بنامهای آنها حقتعالی بملائکه فرمود که: آیا نگفتم بشما که من بتحقیق می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آنها را که بروز میدهید و آنها را که پنهان مینمائید (۳).

و اینها همه موجب ترجیح آدم میشود بر ملائکه و آدم علیه السلام پیغمبر بود برای ملائکه بدلیل آن که حقتعالی فرموده: انبئهم باسمائهم یعنی خبر ده ای آدم ملائکه را بنامهای آن اشخاص.

(۱) و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يفسد الدماء و نحن نسبح بحمديك و نقدس لك قال اني اعلم بما لا تعلمون سورة بقره آیه ۴۸ (۲) و اعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين قالوا سبحانك لا اعلم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم (سوره بقره آیه ۲۹ و ۳۰) (۳) قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل لكم اني اعلم غيب السموات و الارض و اعلم ما تبءون و ما كنتم تكتمون (سوره بقره آیه ۳۱)

و از جمله دلایلهائی که اثبات تفصیل آدم علیه السلام بر ملائکه مینماید امر کردن حق تعالی است ایشانرا بسجود برای آدم علیه السلام و معلوم است که امر نفرموده بسجود مگر برای کسی که افضل از آنها باشد و سجود مذکور ملائکه بندگان بود برای حق تعالی و احترام بود برای آدم علیه السلام جهت آنچه در صلب او سپرده شده بود از پیغمبر ما و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده من افضل من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از کل ملائکه مقربین و من بهترین خلقم و آقای اولاد آدمم. و اما آنکه حق تعالی فرموده که: هرگز سرپیچی نمی کند مسیح از اینکه بنده باشد مر خداوند را و نه ملائکه مقربین ^(۱) هم موجب تفصیل ملائکه بر حضرت عیسی علیه السلام نمیشود و این سخن را که حق تعالی فرموده از آن راهست که بعضی مردمان بودند که معتقد خداوندی عیسی بودند و عبادت او مینمودند و آنها صنفی از نصاری بودند و بعضی دیگر ملائکه را میپرستیدند و آنها طائفه صابثان و غیرها میبودند، و از این رو حق تعالی فرمود که: هرگز سرپیچی نمی کند مسیح از اینکه بنده باشد مر خداوند را (الی آخر) یعنی هرگز مسیح و سایر معبودهای غیر من که مشرکان عبادت آنها نموده اند سرپیچی نمی نمایند از اینکه بندگان باشند برای من.

و ملائکه روحانیانند و معصومانند نافرمانی نمی کنند خدا را هر چه امرشان فرماید و می کنند آنچه را مأمور میگردند، نه میخورند و نه میآشامند و نه متألم میشوند و نه بیمار و سفید مو و پیر میگردند خوراک

(۱) لن یتکف المسيح ان یكون عبد الله ولا الملائكة المقربون

و ایشان تسبیح است و تقدیس و حیاتشان از نسیم عرش است و تنعمشان بانواع علمها است آفریده ایشان را خداوند بقدرت خود نورها و روحها چنانچه خواسته و اراده نموده، و هر صنفی از ملائکه محافظت مینماید نوعی از مخلوقات را، و ماقابل شدیم بتفضیل اشخاصیکه تفضیل و ترجیحشان دادیم بسبب آنکه آن حالتیکه بآن میرسند از انواع خلقتهای خداوندی اعظم و افضل از حال ملائکه است، والله اعلم.

باب (سی و پنجم)

اعتقاد در عدد انبیاء و اوصیای ایشان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در عدد ایشان آن است که یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبرند، و یکصد و بیست و چهار هزار وصی پیغمبرند برای هر پیغمبری وصی است که وصیت با او نموده بامر خدا. و چنان معتقدیم درباره جملمگی که، ایشان آورده اند حقرا از نزد حق سبحانه و اینکه قول ایشان قول خدا است و امرشان امر خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و مخالفت امرشان مخالفت امر خدا، و آنکه هیچیک سخن نگفتند مگر از خدا و از وحی خدا. و اینکه سادات انبیاء پنج نفرند که مدار تمام دوران گردیده اند و آن پنج نفر صاحبان شریعتها اند و اولوا الامر مند. فوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین، و محمد سید ایشان و افضل ایشان است، و آنکه آن جناب عنه السلام حقرا آورده و تصدیق پیغمبران کرده و آنکه آنان که تکذیبش نمودند البته چشندگان عذاب دردناکند در آخرت، و کسانی که با او گردیدند و تعظیم و حمایتش نمودند و یاریش نمودند و پیروی کردند

نوری که با او نازل شده آن جماعت ایشانند دستگاران و فایزان.

و واجب است اعتقاد بآنکه حق تعالی نیافریده هیچ خلقی افضل از محمد ﷺ و ائمه علیهم السلام و ایشان محبوبترین خلائقند بسوی خدا و گرامی ترین خلقند بر حق تعالی و مقدمند بر همه در اقرار بخدا و قتی که خداوند گرفت عهد پیغمبران را و گواه گرفت ایشان را بر خودشان که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه عرض نمودند بلی (۱)

و آنکه حق تعالی مبعوث فرمود پیغمبر خود محمد ﷺ را برای باقی پیغمبران در عالم ذر، و آنکه خداوند هر عطائیکه بهر پیغمبری فرمود بقدر معرفتش بحق پیغمبر ما محمد ﷺ عطا نموده و موافق سبقت نمودنش بسوی اقرار بآن جناب.

و اعتقاد داریم که حق تعالی آفریده مجموع خلق را برای محمد و اهل بیت او علیهم السلام و آنکه اگر ایشان نبودند خداوند نمیآفرید آسمانها و زمین را و نه بهشت و جهنم را و نه آدم و نه حوا و نه ملائکه و نه هیچ آفریده را.

و اعتقاد ما آنستکه حجتهای خداوند در او زده امامند:

اول ایشان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است بعد از آن امام حسن علیه السلام پس اما حسین علیه السلام پس علی بن الحسین علیه السلام پس محمد بن علی علیه السلام پس جعفر بن محمد علیه السلام پس موسی بن جعفر علیه السلام پس علی بن موسی علیه السلام ، پس محمد بن علی علیه السلام پس علی بن محمد علیه السلام پس حسن بن علی

۱ - واذا اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم

علي انفسهم الست بربكم قالوا بلي (سوره اعراف آیه ۱۷۱)

پس محمد بن الحسن حجت خدا ایستاده بامر خدا صاحب زمان و خلیفه خداوند رحمن در زمین حاضر در کل بلاد غائب از نظر عباد صلوات الله علیهم اجمعین. و اعتقادها در حق ایشان اینست که ایشان اولوالامرند که خداوند امر باطاعتشان فرموده و ایشان شاهدان بر مردمنده و ایشان ابواب الله اند و راه حضرت اله اند و دلایل بر خداوندند و موضع سر علم او و بیان نمایندگان وحی او و ارکان توحید او بند، و آنکه ایشان معصوم و محفوظند از خطا و لغزش ایشان آنکسانند که حقتعالی ناپاکی را از ایشان برده و ایشان را خوب با کیزه کرده و آنکه مرایشان را معجزها و دلایلها است و ایشان امان اهل زمینند چنانچه ستارها امان اهل آسمانند و مثل ایشان مثل کشتی نوح است که هر که سوار آن شد نجات یافت و مثل باب حطه است.

مترجم گوید: باب حطه برای بنی اسرائیل بود و آن در گاهی بود که مامور شدند که خمیده داخل آن شوند و بگویند حطه یعنی خدا گناه ما را بر یزد و این عمل طریق توبه ای بود برای آنها و وسیله عفو و آن در گاه دروازه قریه اریحا از بلاد شام بود.

مصنف گوید: و اعتقادها آنست که ایشان بندگان مکرم خداوندند که سبقت بر او نمیگیرند بگفتار و ایشان بامر او عمل مینمایند. و چنان معتقدیم در حق ایشان که در جنتشان ایمان است و بغضشان کفر است و آنکه امرشان امر خدا است و نهیشان نهی خدا و اطاعتشان اطاعت خدا و نافرمانیشان نافرمانی خدا و دوستشان دوست خدا و دشمنشان دشمن خدا است.

و معتقدیم که زمین خالی نمی ماند از حجت خدایا ظاهر و عیانست
و باترسان و پنهان .

و معتقدیم که حجت الهی در زمین خدا و خلیفه او در میان بندگانش
در زمان ما این زمان قائم منتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن
علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب
علیهم السلام است ، و آنکه آنحضرت همان کسی است که باو خبر داده
پیغمبر ﷺ از جانب حق تعالی باسم و نسب شریفش و آنکه
او همان کسیست که پر میکند زمین را با انصاف و عدل چنانچه پر شده بظلم
و جور و آنکه او همان کسی است که ظاهر و غالب میفرماید حق تعالی باو دین
خود را برای اینکه غلبه دهد او را بر دین بالکلیه و اگر چه این امر را
مشرکان نخواهند ، و آنکه او همان کسی است که فتح میفرماید حق تعالی
بر دو دست مبارکش مشارق و مغارب زمین را تا باقی نماند در تمام زمین
هیچ مکان مگر آنکه صدا بلند شود در آن باذان و دین بالتمام مختص
خداوند بوده باشد .

و آنکه او همان مهدیست که پیغمبر ﷺ باو خبر داده
و آنکه از چون خروج فرماید عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و در
عقب آن حضرت نماز گذارد و کسیکه در عقب آنحضرت نماز گذارد همانند
کسی است که در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گذارده زیرا که
آنحضرت جانشین آنجناب است .

و معتقدیم که شدنی نیست که قائم و بر پا شوند غیر از آن حضرت
باشد هر چه در غیبت خود باقی بماند و اگر باقی بماند در غیبت خود بقدر

تمام عمر دنیا که قائمی غیر از او نخواهد بود، جهت آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و ائمه علیهم السلام بر آن حضرت دلالت نموده اند باسم و نسب شریفش و باو تصریح نموده و بشارت داده اند ، صلوات الله علیهم اجمعین و من اینفصل را از کتاب هدایه بیرون آورده ام.

باب ((سی و ششم))

اعتقاد در عصمت انبیاء و ائمه و ملائکه

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد مادرشان انبیاء و رسول و ائمه و ملائکه صلوات الله علیهم اجمعین اینست که ایشان معصوم (۱) و پاکیزه

(۱) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمة که عصمت از خداوند تعالی برای حجت خود ، آن توفیق دادن و لطف است و چنگ (زدن) حجت های خدا بآن توفیق و لطف از خلاصی از گناهان و غلط نمودن (اشتباه کردن) در دین خداوند و عصمت تفضلی است از جانب خداوند تعالی بر کسی که بداند که چنگ خواهد زد بعصمت او ، و اعتمام ، کار آن شخص چنگ زنده است و نیست عصمت مانع از قدرت بر قبیح ، و نه مضطر کننده آن شخص معصوم بسوی حسن و نه ملجأ کننده او بسوی حسن ، بلکه آن عصمت چیز است که میداند خداوند که هر گاه بکند آنرا در بازه بنده از بندگانش اختیار نمی نماید با آن نافرمانی او را ، و نیستند همه خلق که دانسته شود این از حال ایشان بلکه دانسته شده از ایشان با این صفت ایشانند (آنکسانیکه خ و برگزیدگان و نیکان از خلق اند) ، فرموده است خداوند تعالی : **ان الذین سبق لهم منا الحسنی (سوره انبیاء، آیه ۱۰۱) تا آخر آیه**

و فرموده است که: **ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین (سوره دخان آیه ۳۲) و فرموده است: والله عندنا لمن المصطفین الاخیار (سوره ص آیه ۴۷) و پیغمبران و امامان بعد از ایشان صلوات الله و سلامه علیهم معصوم میباشند در حالت پیغمبری خود از جمیع کبائر و صفائر و دقل تجویز مینماید بر ایشان ترك مستحبی را بدون قصد تقصیر و معصیت و تجویز نمیکند بر ایشان ترك واجبی را از**

شده گانند از هر چر کینی و آنکه ایشان هیچ معصیتی را مرتکب نمی شوند نه کبیره و نه صغیره، و نافرمانی حقه تعالی نمی نمایند، هر چه امرشان میفرماید و هر چه مأمور میشوند میکنند، و هر که ایشان را در حالی از احوالشان معصوم ندانسته، پس بتحقیق که جاهل بحق ایشان شده، و هر که جاهل بایشان شد کافر است.

و اعتقاد ما در شأن ایشان آنستکه از ابتداء امرشان تا آخر همیشه معصوم و کامل و تمام و عالم میباشند، و در هیچ حالی از احوالشان متصف بنقصی و معصیتی و جهلی نمی باشند.

بقیه از صفحه ۱۱۷

واجبات، مگر پیغمبر ما و امامان بعد از او صلوات الله علیهم که بودند سالم از ترك مستحب و واجب پیش از حالت امامت و بعد از آن، و اما وصف نمودن ایشان بکمال در همه احوال ایشان، پس آنچه جزم بآن حاصل می باشد کمال ایشان است در همه احوال ایشان که بودند در آن حجت های خداوند تعالی بر خلقش و بتحقیق که آمده است خبر بآنکه رسول خدا و امامان از ذریه او صلوات الله و سلامه علیهم بودند. حجت های خداوند از ابتدائی که کامل نمود عقلهای ایشان را تا وقتیکه قبض نمود روح ایشان را، و نبود از برای ایشان پیش از حال تکلیف حال نقص و جهلی پس بدرستی که ایشان چاری مجرای عیسی و یحیی علیهما السلام بودند در حصول کمال از برای ایشان با صفر سن پیش از رسیدن به حد اعتدال و این امری است که تجویز مینماید آنرا عقول و انکار نمی نمایند آنرا، و نیست بسوی تکذیب اخبار راهی و وجه آن است که جزم نمائیم بر کمال ایشان علیهم السلام در علم و عصمت در حال نبوت و امامت و توقف نمائیم پیش از آنرا (یعنی پیش از بینبری و پیش از امامت) که آیا بود حال ایشان حال نبوت و امامت یا نه و جزم نمائیم که عصمت لازم ایشان است از اولی که کامل گردانید خداوند تعالی عقلهای ایشان را تا وقتیکه گرفت ایشانرا علیهم السلام. مفید

باب (سی و هفتم)

اعتقاد در نفی غلو و تفویض

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باره غالیان و تفویضیان آن است که آنها کافر بخدایند و بدترند از یهود و نصاری و مجوس و قدریه (۱) و حروریه (۲) و از کل اهل بدعتها و میاهای گمراه کننده (۳) و آنکه کوچک نشده است خداوند بچیزی مثل کوچک نمودن ایشان یعنی خداوند را چنانچه حقتعالی فرموده که: نمیرسد هیچ بشری را که بعد از آنکه خدا

۷- قدریه ملعونند بی خلاف و خلاف در معنی قدریه است که آیا جبریه اند یا تفویضیه و حق اینست که هر دو طایفه گمراه و ملعونند و طایفه محقه آنانند که قائل بامر بین امرین اند. منته رضوان الله علیه. حروریه نوعی از خوارجند که اصحاب عبدالله بن حرورند و نماز بی زبرجامه میکنند و حروراء نام موضع است که در آنجا مجتمع شده مشورت در باب قتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام نمودند. منته (۳) فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که غلو در لغت گذشتن از حد

است و بیرون رفتن از میانه روی، فرموده است خداوند تعالی: یا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق تا آخر آیه (سوره نساء آیه

۱۷۱) پس نهی فرموده است خداوند تعالی از در گذشتن از حد در باب مسیح علیه السلام و حذر فرموده است بیرون رفتن از میانه روی در گفتار را و گردانیده است آنچه را که ادعا نمودند آنرا نصاری در باب عیسی علیه السلام غلو، بجهت تجاوز نمودن ایشان از حد بنحوی که بیان نمودیم ما آنرا و غالیان از کسانی که ظاهراً اسلام را بر خود بسته بودند کیانیند که نسبت دادند امیرالمؤمنین و امامان از ذریه او را علیهم السلام بسوی خدائی و پیغمبری و وصف نمودن ایشانرا در فضیلت در دین و دنیا بسوی آنچه تجاوز نمودند در آن از حد، و بیرون رفتن از میانه روی و ایشان گمراهان و کافرانند و حکم نموده در باره ایشان امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بکشتن و سوزانیدن با آتش و حکم نمودند امامان علیهم السلام بر ایشان بکافر بودن و بیرون رفتن از اسلام - مفید .

باو کتاب و حکمت و نبوت عطا فرمود بمردم گوید که بندگان من باشید سوای خدا ولیکن بگویند که خداوند شمارا امر فرموده که ربانی باشید بآنکه بودید که تعلیم کتاب مینمودید، و بآنکه بودید که درس کتاب مینخواندید و امر نمینماید شما را که ملائکه پیغمبران را خدایان گیرید آیا امر میکند شما را بکفر بعد از اینوقت که شما مسلمانانید (۱) ایضاً حقتعالی فرمود: از حد بدر مروید در دینتان و نگویید بر خدا مگر حق را (۲).

و اعتقاد ما در امر پیغمبر ﷺ آن است که آن جناب در جنگ خیبر مسموم گردیدند و پیوسته همان خوراک بازگشت بآن جناب می نمود تا آنکه رک پشتش را برید بهمان سبب ارتحال فرمود (۳)

(۱) ما کان لبشر ان یؤتیه الله الكتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله و لکن کونوا ربانین بما کنتم تعلمون الكتاب و بما کنتم تدرسون و لایأمرکم ان اتخذوا الملائکة و النبیین ارباباً یا امرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون (سوره آل عمران آیه ۷۳ و ۷۴)

(۲) لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الحق (سوره نساء آیه ۱۶۹)

(۳) فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که آنچه ذکر نموده است آنرا شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی از آنکه رفتند پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام بزهر و یا بکشته گشتن، پس بعضی از آن از آن جمله است که ثابت است، و بعضی از آن از آن جمله است که ثابت نمیباشد، و آنچه جزم بآن حاصل است آنستکه امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیرون رفتند از دنیا بکشته گشتن و نمرودند هیچ یک از ایشان بمرگ خود، و آنچه می شماریم ایشانرا زهر داده شده موسی بن جعفر است علیه السلام و قوت دارد در نفس امر حضرت امام رضا علیه السلام و اگر چه در آن شک میباشد پس نیست راهی در غیر ایشان بآنکه زهر داده شدند یا هلاک گردیده شدند یا دست و پای بسته گشته گردیدند، یعنی

و امیرالمؤمنین علیه السلام را عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله بقتل رسانید،
بشمشیریکه در آن زهر بود و در غری یعنی نجف مدفون گردید و امام
حسن را زوجه آن حضرت جمعه نام دختر اشعث کندی لعنه الله مسموم
ساخت و از آن وفات نمود.

و امام حسین علیه السلام در کربلا مقتول شد و قاتلش سنان بن انس
نخعی لعنه الله بود و بقولی شمر بن ذی الجوشن ضبابی لعنه الله.

و علی بن الحسین سید العابدین را علیه السلام ولید بن عبدالملک لعنه الله
مسموم نمود و کشت.

و امام محمد باقر علیه السلام را ابراهیم بن ولید لعنه الله مسموم ساخت
و کشت.

و امام جعفر صادق علیه السلام را ابو جعفر منصور دوانقی لعنه الله مسموم
کرد و کشت.

بقیه از صفحه ۱۲۰

بناچار کشته گردیدند (او قتلوا صبراً) پس حکم بآن جاری مجرای اراجیف است
و نیست بسوی یقین بآن راهی.

و مفوضه گروهی انداز غلات ، و گفتاری که بآن ممتاز گشتند از باقی غلات
(یعنی فرق بین مفوضه و سایر غلات) اعتراف ایشان بود بعادت شدن امامان علیهم
السلام و مخلوق بودن ایشان و نفی قدیم بودن از ایشان و نسبت دادن خلق و رزق
را با وجود حدوث بسوی ایشان، و ادعای ایشان این بود که خداوند تعالی منفرد
بود بخلقت ایشان و اینکه محول نمود بسوی ایشان خلق عالم را با آنچه در آن است
و همه افعال و خلاصه نوعی از اصحاب تصوف می باشد، و ایشانند اصحاب اباحه
و قائل شدن بحلول و بود حلاج (حسین بن منصور حلاج) مخصوص باظهار تشیع
و اگر چه ظاهر امرش تصوف بود، و آن جماعت حلاجیه قومی اند ملحد و زندق
و بوهم میاندازند که ایشان تقویت میکنند هر گروهی را بدین ایشان و ادعا مینمایند
از برای حلاج باطلهایی چند را و جاری می باشند در این باب مجرای مجوس و ادعا نمودن
بقیه در صفحه بعد

و امام موسی علیه السلام را هرون الرشید لعنه الله بزهر کشت.
و امام رضا علیه السلام را مأمون لعنه الله بزهر مقتول ساخت.
و امام محمد تقی علیه السلام را معتصم لعنه الله بسم کشت.
و امام علی النقی علیه السلام را متوکل لعنه الله بسم مقتول نمود.
و امام حسن عسکری علیه السلام را معتد لعنه الله بزهر بقتل رسانید.
و اعتقاد ها آن است که این امور بحقیقت وقوع یافت، و آنکه مشتبه
نشد امر ایشان بر مردم چنانچه خیال نموده اند آنکسانیکه در حق ایشان
علیهم السلام تجاوز از حد کرده اند بلکه مردم مشاهده کردند قتل هر یک
را بر سبیل حقیقت و درستی نه بوضع گمان و خیال و نه بر شک و شبهه؛
و هر که معتقد باشد که همه یا بعضی از آن جنابان علیهم السلام غلط انداز
و مورد اشتباه گردیده در حقیقت وفات نموده اند آن کس بر دین ما
نیست و هاز او بیزاریم.

بقیه از صفحه ۱۲۱

ایشان از برای زردشت معجزات را ، و چاریند مجرای نصاری در ادعا نمودن از
برای عباد خود آیات و بینات را و مجوس و نصاری نزدیکترند بسوی عمل نمودن
بمعجزات از ایشان و ایشان دورترند از شریعتها و عمل نمودن بآنها از نصاری و مجوس
و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که : و اما آنچه شیخ
ابو جعفر رحمه الله فرموده است که هر آنکس که مشایخ قیین و علماء ایشانرا نسبت
بتقصیر دهد او غالی است ، پس نسبت نسبت دادن این قوم را بسوی تقصیر
علامت غلو هر گاه بوده باشد در میانه این جمع که اشاره میشود بایشان بشیخ بودن
و عالم بودن کسیکه مقصر بوده باشد و جز این نیست که واجب است حکم بقا و
بر کسیکه نسبت دهد محققین را بسوی تقصیر خواه محققین از اهل قم باشند یا شهری
دیگر یا باقی مردم و بتحقیق که ما شنیده ایم حکایت ظاهر و مشهوری را که دفع آن
نتوان نمود از ابی جعفر محمد بن الحسن بن الولید رحمه الله تعالی در تفسیر و این
حکایت آن است که حکایت شده است از او که گفته است که اول درجه از غلوئی

و بتحقیق که خبر دادند پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که ایشان مقتول میگردند پس هر که گوید کشته نگشته اند تکذیب ایشان نموده و هر که تکذیب ایشان نمود البته تکذیب خدا کرده و بخدا کافر شد و بیرون از دین اسلام رفت و هر که دینی غیر از اسلام خواهد هرگز از او قبول نمیشود و او در آخرت از جمله فزبان کاران است.

و حضرت امام رضا علیه السلام مکرر در دعای خود میگفت: پروردگارا من تبری و نحاشی میکنم بخدمت تو از قدرت و قوت که نیست بار او قوتی مگر بتو، پروردگارا من تبری مینمایم بسوی تو از آن کسانی که درباره ما میگویند سخنی را که ما در خود ندانسته ایم، پروردگارا من بیزارم از آن کسانی که ادعا مینمایند برای ما چیزی را که حق ما نیست خداوند ما بیزاری میجویم بخدمت تو از آنها که درباره ما گفتند سخنی را که ما نگفته ایم درباره خود همان خدایا آفرینش مرتور است و روزی دادن مرتور را تورا بندگی مینمایم و از تو مدد میجویم، خدایا توئی خالق ما و خالق پدران ما که سابق میبوده اند خداوند سزاوار نمیشود خداوندی مگر بتو، و درست نمی آید خدائی مگر برای تو، پس لعنت فرما آن نصاری را که عظمت تورا کوچک یاد نمودند، و لعن فرما شبیه گویندگان

بقیه از صفحه ۲۱۲

سهواست از پیغمبر صلی الله علیه و آله کلیه و آله و امام علیه السلام، پس اگر درست باشد این حکایت از او پس او مقصر است با آنکه او از مشایخ قمیین و علماء ایشان است و به تحقیق که یافتیم ما جماعتی را که وارد شدند بسوی ما از قم که تقصیر مینمودند تقصیر آشکارائی را که در دین و فرود می آورند امامان را علیهم السلام از مرتبهای خود و گمان مینمودند که ائمه علیهم السلام نمیدانند بسیاری از احکام دینی را تا آنکه واقع شود در دلهای ایشان، و از ایشان کسی بود که میگفت ائمه علیهم

بقیه در صفحه بعد

سخن آنها را از جمله خلافت، خدایا ما یابندگان تو ایم و بندگان زادگان تو، اختیار نداریم برای خودمان ضرری را و نه نفعی را و نه مرگی را و نه زندگی ایرا و نه زندگی بعد از مردنی را، خداوند هر که پنداشت که ما خدایانیم، ما از او بیزاریم، و هر که پنداشت که رجوع آفریدن بسوی ما است، و عهده روزی دادن بر ما است ما از او بیزاریم، چون بیزاری عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری، خدایا ما دعوت نکرده ایم آنها را با آنچه میپندارند، مگیر ما را با آنچه میگویند و بیمار ما را گناه آنچه میپندارند، پروردگار من مگذار بر روی زمین دیاری از کافرین را که اگر تو بگذاریشان گمراه میکنند بندگان را، و فرزند نمی آورند مگر نابکار کفر شعاری را (شدید الکفری را خل)

و از زاده مروی است که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مروی از اولاد عبدالله بن سبا قائل بتفویض است، فرمود تفویض چیست؟ عرض نمودم که میگویند که حق تعالی آفرید محمد صلی الله علیه و آله را بعد از آن امر را بایشان تفویض کردی پس آفریدند و روزی دادند و زنده نمودند و میرانیدند، فرمود: دروغ گفته دشمن خدا، و فرمود چون مراجعت بسوی او نمائی بخوان بر او آیه سوره رعد را:

بقیه از صفحه ۱۲۳

السلام ملجأ میشوند در حکم شریعت بسوی رأی و ظنون و ادعا مینمودند با این مطلب که از علماء میبایند و حال آنکه این تقصیری است که شبهه در آن نمیباشد و کافی میباشد در علامت غلو آنکه: هر کس که قائل بفلو میباید نفی میکند از آنکه علیهم السلام علامات حدوث را و حکم میکند از برای ایشان بحدوث و قدیم بودن صریحاً، یا آنچه اقتضای آن مینماید از خلق اعیان و اجسام، و اختراع نمودن جواهر و آنچه نیست مقدور عبار از اعراض، و احتیاجی نیست با این علامت غلو که مذکور شد، بحکم نمودن بر ایشان و تحقیق امر ایشان، بسوی آنچه قرار داده است آنرا ابو جعفر رحمه الله سنة (علامت) در غلو در هیچ حال - مفید.

۴۱ جعلوا لله شرکاء (الی آخره) یعنی آیا قرارداد اند شریکان برای خدا که خلق نموده اند آن شریکان مثل خلق خدا، پس مشتبه گردیده خلق بر ایشان، بگو یا محمد (ص) که خداوند خالق هر چیز است و اوست یکتای شدید القهر^(۱) زراره گوید پس باز گشتم بسوی آن مرد و او را خبر دادم بآنکه حضرت صادق علیه السلام فرموده بود، آنگاه گویا لقمه به سنگش داده ام، یا گفت که: گویا گنگ شد:

و بتحقیق که حقتعالی تفویض فرموده امر دینش را به پیغمبرش صلی الله علیه و آله و فرمود: هر چه داد شما را رسول بگیری بدش و از هر چه نپیتان نمود باز ایستید^(۲)

و بتحقیق که تفویض فرموده پیغمبر این امر را با ائمه علیهم السلام و علامت مفوضه و غالیان و اصناف آنها آن است که پیران و جوانان ایشان را نسبت باعتقاد تقصیر میدهند یعنی در معرفت پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام. و علامت حلاجیه از غالیان ادعای انزوا بشغل عبادت است با وجود تدین آنها بترك نماز و سایر فریضها و ادعای معرفت اسمهای اعظم الهی و ادعای انطباق حقتعالی یعنی تجلی ذات او برای ایشان. و آنکه ولی چون خلوص یابد و بمذهب آنها عارف شود افضل از انبیاء است نزد آنها.

و ایضاً از جمله علامتهاشان ادعای علم کیمیا است با وجود آنکه هیچ از آنرا نمیدانند سوای دغل و فساد و رواج دادن شبه و قلمی بر مسلمانان خدا یا ما را از آنها مگردان و تمامشان را لعنت نما

(۱) ۴۱ جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخاق علیهم قل الله

خالق کل شیء و هو الو احد القهار (رعد آیه ۱۷)

(۲) ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (سوره حشر آیه ۷)

باب (سی و هشتم) اعتقاد در ظالمان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باره ظالمان آن است که آنها ملعونند و تبری از آنها واجب است. حقیقتاً در قرآن فرموده: و مال للظالمین من انصار^(۱) نیست برای ستمکاران هیچ یار، و ایضاً فرموده: کیست ظالمتر از آنکسانکه بر خداوند دروغ بسته اند؟ آنجماعت بر پروردگارشان عرض میشوند و گواهان میگویند که اینها ایند آنانکه دروغ گفته اند بر پروردگارشان الا لعنة الله على الظالمین لعنة خدا بر ظالمان آنانکه منع راه خدا می نمایند و طالب اعوجاج و میلند برای آنراه، و آنها کافر و منکر آخرتند^(۲)

ابن عباس در تفسیر این آیه گوید: مراد از راه خدا در این مواضع علی بن ابیطالب و ائمه علیهم السلام اند.

و در کتاب خدا دو نوع امام مذکور است، امام هدایت و امام ضلالت حقیقتاً فرموده: گردانیدیم ایشان را امامانی که هدایت میکنند بامر ما^(۳) و فرمود: گردانیدیم آنها را امامانی که دعوت مینمایند بسوی آتش و روز قیامت مدد کرده نمیشوند و پیر و آنها نمودیم در این دنیا لعنتی را و روز قیامت آنها از جمله زشت صورت شدگانند

(۱) سوره بقره آیه ۲۷۳ (۲) و من اظلم ممن افتری علی الله کذباً اولئك یعرضون علی ربهم ویقول الا شهداء هولاء الذین کذبوا علی ربهم (تا آخر آیه) سوره هود آیه ۲۱ و ۲۲

(۳) و جعلنا هم ائمة ینهدون بامرنا سوره انبیاء آیه ۲۳ (۴) و جعلنا هم ائمة یدعون الی النار و یوم القیامة لاینصرون و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة (تا آخر آیه) سوره نصر آیه ۴۱

و چون نازل شد آیه : اتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم
خاصة (۱) یعنی پرهیز بدانز گناهی که نرسد عفو بتش بستمکاران از شما تنها
جناب نبوی ﷺ فرمود : کسیکه غضب کند از علی عليه السلام مکان مرا
همین مکان بعد از وفات من ، همان است که انکار نموده نبوت مرا و
نبوت پیغمبران پیش از مرا .

و هر که دوست و تابع ظالمی شود ظالم است . خداوند فرموده :
ای آنکسانیکه ایمان آورده اید مگیرید پدرانتان را و برادرانتان را
دوست خود اگر ترجیح دهند کفر را بر ایمان و کسانی از شما که دوست
میگیرند آنها را آن کسان حقا که ظالم اند (۲)

و حقتعالی در قرآن فرموده : ای مؤمنان دوست مگیرید قومی را
که غضب کرده خدا بر آنها بتحقیق که نا امید شده اند آنها از آخرت چنانچه
نا امید شده اند کافران از اهل قبور (۳)

و ایضاً فرموده : نهی یابی تو یا محمد ﷺ قومیرا که ایمان
بخدا و روز واپسین آورده باشند که دوستی نمایند با کسیکه خصمی
نموده خدا را و رسول خدا را و اگر چه پدرانشان یا پسرانشان یا
برادرانشان یا عشیرتشان باشند ، آن مؤمنان را حقتعالی ایمان نوشته در
رلهایشان (۴)

و فرموده : هر کس دوست گیرد آنها را از شما پس بدرستی که او

(۱) سوره انفال آیه ۲۵

(۲) یا ایها الذین آمنوا لا تبغضوا البائسین و اخوانکم تا آخر آیه

سوره توبه آیه ۲۳ (۳) یا ایها الذین آمنوا لا تنولوا قوما غضب الله علیهم

« تا آخر » سوره منته آیه ۱۳ « لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر

مجاهله آیه ۲۳

از آنها است به تحقیق که خداوند هدایت نمیفرماید آن قوم را که ظالم مانند (۱)
و فرموده: میل بجانب آنکسان که ستم کرده اند که آتش
بشما میرسد (۲)

و ظلم عبارت است از نهادن چیزی در غیر موضعش، پس هر که
ادعای امامت نماید و امام نباشد ظالم و ملعون است، و هر که امامت را
در غیر اهل امامت نهاد ظالم و ملعون است.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده، هر که انکار امامت علی
کند بعد از من انکار نبوت من نمود و هر که انکار نبوت من کرد انکار
خداوندی خداوند را نموده

و فرمود: یا علی توئی مظلوم بعد من و هر که تو را ظلم نموده مرا
ظلم کرده و هر که تو را انصاف داد مرا انصاف داده و هر که تو را انکار
کرد مرا انکار نموده و هر که دوستی با تو کرد دوستی با من کرده و هر که
دشمنی با تو نموده دشمنی با من نموده، و هر که فرمان تو را برد فرمان
من برده و هر که نافرمانی تو کرد نافرمانی من کرده.

و اعتقاد مادر باره کسیکه انکار امامت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
و ائمه علیهم السلام بعد از آنحضرت نمود آن است که مانند کسیست که
انکار نبوت جمیع انبیاء علیهم السلام نموده اعتقاد ما در باره کسیکه
اقرار با امیر المؤمنین علیه السلام و انکار یکی از امامان ما بعد آنجناب
کرده بمنزله کسی است که اقرار به انبیاء نموده و منکر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
بوده باشد.

(۵) و من يتولى هم منكم فانه منهم ان الله لا يهدي القوم الظالمين
(سوره متعه آیه ۲۴) (۴) ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
(سوره هود آیه ۱۱۵)

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: منکر آخر ما مثل منکر اول ما است.

و جناب نبوی فرمودند که: امامان بعد از من دوازده نفرند، اولشان امیر المؤمنین و آخرشان قائم است، اطاعت امر ایشان اطاعت امر منست و نافرمانی امر ایشان نافرمانی امر منست، هر که انکار یکی از ایشان نمود انکار من کرده. و حضرت صادق علیه السلام فرموده: هر که شك نماید در کفر دشمنان ما و ظالمان حق ما کافر است.

و جناب امیر علیه السلام فرموده: من همیشه مظلوم بوده ام از روزی که مادرم مرا زاد، حتی آنکه عقیل را وقت بود که درد چشم عارض میشد و میگفت دارو بچشم من مریزید تا اول بچشم علی مریزید؛ پس بچشم من مریختند بی آنکه دردی داشته باشد.

و اعتقاد ما در باره کسیکه جنگ با علی علیه السلام کند آنست که او کافر است بسبب فرموده جناب نبوی صلی الله علیه و آله که: هر که مقاتله با علی کرد مقاتله با من کرده و هر که حرب با علی نموده با من حرب نموده و هر که حرب با من نمود با خدا حرب نموده.

و ایضاً فرموده آن جناب بعلی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که: من در جنگم با هر که در جنگ است با شما و آشتیم با هر که آشتیت با شما.

و اما فاطمه علیها السلام اعتقاد ما در شان آن حضرت آن است که سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین، و آنکه حقتعالی غضب میفرماید بسبب غضب او، و خشنود می شود بخشنودی او، زیرا که خداوند بریده (وقطع کرده) او را و هر که دوست دارد او را از آتش. و اینکه آنحضرت

بیرون رفت از دنیا خشمناک بر ظالم نمایندگانش و غصب کنندگان حقش و کسانی که سلب میراث او از پدرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمودند .

و جناب نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده: فاطمه پاره تن من است، هر که او را آزار نماید مرا آزار نموده، و هر که او را بغیظ آورد مرا بغیظ آورده و هر که او را شاد کند مرا شاد کرده.

و ایضاً فرمود که: فاطمه پاره تن منست و او جان منست که در میان دو پهلوی من است، مرا بد میآید آنچه او را بد آید و مسرور میدارد مرا آنچه او را مسرور دارد و اعتقاد ما در باب برائت و بیزاری آنست که واجب است از چهار بت، یغوث و یعوق و نحر و هبل و از چهار شریک: لات و عزی و منات و شهری و از هر کس که عبادت آنها نموده و از همه تابعان آنها و اینکه آنها بدترین خلق خدایند و اینکه کامل نمیشود اقرار بخدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین علیهم السلام الا بیزاری از دشمنانشان.

و اعتقاد ما درباره کشندگان انبیا و قاتلان ائمه معصومین علیهم السلام آن است که آنها کافر و مشرک و مجاور ابدی درک اسفل آتشند و هر که جز این عقیده درباره آنها داشته باشد آنکس نزد ما هیچ از دین خداوند نیست.

باب (سی و نهم) اعتقاد در تقیه ۹۰

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب تقیه آن است که آن واجب است، هر که ترك تقیه نمود مانند کسی است که ترك نماز نموده و بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض شد که: یا بن رسول الله ما می بینیم در مسجد مردی را که فاش دشنام بدشمنان شما میدهد و نامشان میبرد، آن حضرت فرمود: چه مرض دارد خدا لعنتش کند هارا در معرض اذیت میاندازد، بتحقیق که حق تعالی فرموده: دشنام مگوئید

۱- گفته است شیخ مفید رحمه الله تعالی که تقیه کتمان حق و پوشیده داشتن اعتقاد در آن است و متعرض نشدن مخالفین و ترك یاری نمودن با ایشان بچیزی که بمقرب در آورد ضرری را در دین و دنیا و فرض تقیه وقتی است که بدانند بالبدیهه و با مظنه قوی یعنی بر ضرر بهرسانند پس هر زمان که ندانند ضرری را در اظهار حق و نه مظنه قوی در آن داشته باشد واجب نباشد فرض تقیه و بتحقیق که امر نوده اند حضرات ائمه صادقین علیهم السلام جماعتی از شیعیان خود را بیاز داشتن و نگاه داشتن خود از اظهار حق و در باطن و پوشیده نگاه داشتن آن از دشمنان دین و یاری نمودن بچیزی که بر طرف کند شك را از ایشان در باره مخالفت ایشان و بود آن اصلح برای ایشان و حضرات ائمه علیهم السلام امر میفرمودند جماعتی دیگر را از اصحاب خود بسخن گفتن با خصمان و آشکارا نمودن امر حق با ایشان و خواندن ایشان بنوی امر حق، بجهت دانستن ایشان علیهم السلام که ضرری نیست بر آنجماعت در آن.

پس تقیه واجب میشود بحسب آنچه یاد نمودیم آنرا، و ساقط میباشد فرض آن در مواضع دیگر بنحویکه مقدم داشتیم آنرا، و شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی اجمال نموده است گفتار را در آن و تفصیل نداده است آنرا بنحوی که مابین نمودیم آنرا و حکم نمودیم آنرا و حکم نموده است بآنچه اطلاق نموده است آنرا در آن بدون تقیه نمودن بر خودش از برای ضایع نمودن فرض در تقیه و ترك نمودن

آنان را که غیر خداوند را میخوانند که آنها دشنام میدهند خدا را
بظالم و تعدی بدون علم (۱)
و ایضا آن حضرت فرمود: هر که دشنام به ولی خدا دهد دشنام
به خدا داده.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که: هر که
دشنام بتو داد دشنام بمن داده و هر که دشنام بمن داده دشنام بخدا
داده و هر که دشنام بخدا داد، دور افکند خداوند او را بر دو سوراخ
بینیش در جهنم.

و تقیه واجبی است که ترکش جایز نیست تا خروج قائم علیه السلام

۹- وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ

قیه از صفحه ۱۳۱

مقتضای آن زیرا که کشف نموده است نفس خود را در آنچه اعتقاد نموده است آنرا
از حق بیجالی مشهوره خود و مقامات آنچنانکه معدوم میباشد و تصنیفات خود
که سیر نموده است در آفاق و برنخورده است

مترجم گوید که بعد از این کلام در نسخه اصل بیاضی میبود و بعد از بیاض
چند سطر میبود که مفاد محصلی بجهت ناتمامی نمیداشت لهذا ترجمه نشد.

مصحح این نسخه سید محمود بن سید جعفر الموسوی گوید که آن نواقص را
که در اصل بیاض بوده ما باقتیم و بترجمه آن مبادرت نمودیم، اینک دنباله کلام
شیخ مفید علیه الرحمه است که فرموده: و برنخورده است به تناقض بین افعال و
اقوال خود و اگر شیخ ابو جعفر کلام در تقیه را در جای خود مینهاد و آنچه را که
در لفظ مطلق آورده مفید میفرمود البته از تناقض خالی بود و حقیقه امر از برای
کسانی که راه راست می طلبند در این باب روشن و مبین میگردد و در فهم تقیه
بر جویندگان بسته نمیشد و در معنی تقیه بر اشکالی بر نمیخوردند و لکن شیخ ابو-
جعفر بطریقه اصحاب حدیث است در عمل کردن بظواهر الفاظ و عدول از طرق
اعتبار و این رایی است که بردین صاحبش ضرر دارد و کسیکه بر این طریق استوار
باشد و عقل را بکار نیندازدین حقایق و استبصار حق محروم است مفید.

و هر که ترکش کند پیش از خروج آن حضرت بتحقیق که از دین خدا بیرون رفته و از دین امامیه خارج شده و مخالفت خدا و رسول و ائمه علیهم السلام نموده.

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه حقتعالی فرموده که: گرامی ترین شماها در نزد خداوند انتقای شماست^(۱) فرمود عمل کننده ترین شما بتقیه.

و بتحقیق که حقتعالی مرخص فرموده اظهار دوستی کافران را در حال تقیه و فرموده: باید مؤمنان کافران را دوست نگیرند غیر از مؤمنان و هر که بکند اینکارا نیست در هیچ چیزی از خدا، مگر اینکه تقیه نمائید از کافران تقیه‌ای.

و ایضاً فرموده که: منع میفرمایدتان خداوند از آنانکه جنک با شما نکردند در دین و شما را بیرون ننموده‌اند از دیارتان که نیکی با آنها کنید و بسوی آنها سلوک باعتماد نمائید، بدرستی که خداوند دوست می دارد منصفان را، منع نمینماید خدا شما را جز آنکسانی که مقاتله نمودند با شما در دین و شما را از دیارتان اخراج نمودند و معاونت یکدیگر کردند بر اخراج شما و منع میفرماید از آنکه دوست گیرید آن ها را و آن کسانی که دوست می گیرند آن ها را ظالمانند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خود میشنوم کلام مردی را در مسجد و او مرا دشنام می گوید و پنهان می شوم از او پشت ستون که مرا نبیند و ایضاً فرموده و مخالطه نمائید با مردم بظاهر و مخالفت ایشان کنید بیاطن مادام که حکمرانی بچه بازی است.

و ایضاً فرمود: ریا با مؤمن شرک است و با منافق در خانه و عبادت است

و ایضاً فرمود که هر که با آن‌ها در صف اول نماز کند گویا بار رسول
خدا در صف اول نماز گذارده.

و ایضاً فرمود: عبادت، نماز، رضای آن‌ها را و حاضر شوید جنازه
هاشان را نماز گذارید در مسجدهاشان.

و ایضاً فرمود: که برای ما زینت باشید و بر ما عار م باشید.

و ایضاً فرمود: خدا رحمت کند کسی را که محبوب سازد ما را
پیش مردم و مبعوض نمایدمان نزد ایشان و نام قصه گویان نزد آن حضرت
مذکور شد، حضرت فرمود خدا لعنتشان کند تشنیع بر ما میکنند، یعنی
سبب تشنیع مخالفان بر ما می شوند.

و از آن حضرت سؤال شد که آیا گوش دادن برای سخن قصه

گویان حلال است؟ فرمود نه.

و فرمود: هر کس گوش دهد بسخن گوی بندگی او نموده پس اگر
آن سخن گوی از جانب خدا باشد مستمع بندگی خدا نموده، و اگر ناطق
از جانب ابلیس باشد مستمع عبادت ابلیس نموده.

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکه خداوند فرموده که :
شاعران پیروی آن‌ها میکنند گمراهان^(۱) فرمود آن‌ها قصه گویانند.
و جناب نبوی ﷺ فرمودند که هر که وارد صاحب بدعتی شود و
او را تعظیم و توقیر نماید، بتحقیق که سعی در خراب کردن بنای اسلام نموده
و اعتقاد ما در باره کسیکه مخالف با ما شود در يك امر از امور
دین معاینه اعتقاد ما است در باره آنکه مخالفت ما در جمیع امور دین
نموده باشد.

باب (چهارم)

اعتقاد در شأن آباء جناب نبوی ﷺ

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید:

اعتقاد ما در شأن پدران جناب پیغمبر ﷺ آنستکه همه مسلمانان بوده اند از آدم عليه السلام تا پدرش عبدالله و آنکه ابوطالب مسلم بوده و مادر آن جناب آمنه دختر وهب مسلمه بوده ، و آن جناب عليه السلام فرمود: از نکاح بیرون آمده ام و از زنا بیرون نیامده ام از ابتداء آدم عليه السلام.

و مرویست که عبدالمطلب حجت خدا بوده و ابوطالب وصیش بود
رضوان الله علیهما (۱)

۱ - شیخ مفید محمد بن نعمان رضوان الله علیه فرموده که پدران پیغمبر اکرم محمد صلی الله علیه و آله تا آدم ابوالبشر علیه السلام تمامی موحد بوده اند برایمان بقضای تعالی همانطوریکه شیخ ابوجعفر بن بابویه رحمه الله تعالی ذکر فرموده اند و دلیل این امر اجماع فرقه محقه است، و نیز در قول خداوند تعالی است
الذین یراک حین تقوم و تقلبک فی العاجلین (سوره شعراء، آیه ۲۱۸ و ۲۱۹)
یعنی آنخدائیکه می بیند تو را در آن هنگام که بر میخیزی بامر نبوت و می بیند کردش تو را در اصلاب پیغمبران و پاکان سجده کنندگان که در این آیه خداوند اراده فرموده گردیدن آنحضرت را در اصلاب موحدین، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده که، من همیشه از اصلاب پاکان بارحام پاکیزگان منتقل می شدم تا آنکه خداوند مرا در عالم امروز شما بدید آورد و ظاهر نموده، پس این حدیث دلالت میکند بر اینکه پدران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی مؤمن بودند، زیرا که اگر در مابین پدران آنجناب کافری وجود داشت سزاوار نبود که پیغمبر کافر را بطهارت توصیف فرماید چه آنکه کافر نجس است در حالیکه پیغمبر توصیف فرموده آباء گرام خود را بطهارت و دلیل بر نجاست کفار قول

بقیه در صفحه بعد

باب (چهل و یکم) اعتقاد در شأن علویان

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در شأن سادات علویه آنست که ایشان از آل رسول الله اند و آنکه دوستی ایشان واجب است جهت آنکه مزد پیغمبری پیغمبر صلی الله علیه و آله است (۱)

۱- شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است: قول باینکه خدای تعالی مزد پیغمبر را و نبوت پیغمبر خود را مودت و دوستی اهل بیت و خانواده آنحضرت قرار داده تا صحیح میباشد و همچنین صحیح نیست که گفته شود قرار داده خداوند مودت اقربای پیغمبر را از مزد آنحضرت «یعنی نه خدا برای پیغمبر این کار را مزد قرار داده و نه خود پیغمبر برای خود مزدی مقرر فرموده و آن مزد مودت ذوی القربای آن حضرت باشد» بجهت اینکه اجر و مزد پیغمبر صلی الله و آله در تقرب بسوی خداوند همان ثواب و پاداش دائم و همیشگی است و آن حضرت آنرا از خداوند مستحق است در عدل و جود و کرم خود و کسیکه مستحق ثواب است برای عملی ، نمیتواند که مزد آن متعلق بر عباد باشد «یعنی اگر کسی عملی را برای خدا کرده باشد نمیتواند که مزد خود را از مردم بخواهد» زیرا که واجب است عمل خالصا برای خداوند متعال باشد و پس آنچه از اعمال که برای خداوند بجا آورده میشود مزد آن اعمال نیز بر خداوند است نه بر دیگران با اینکه خداوند تعالی میفرماید **قل لا اسئلكم علیه اجر الا الا المودة فی القربی** (سوره شوری آیه ۲۳) و در جای دیگر فرموده، **ان اجری الاعلی الله** (سوره هود آیه ۲۹) یعنی مزد من بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه ۱۳۵

خدای تعالی است که: **انما المشرکون نجس** (سوره توبه آیه ۲۸) جز این نیست که مشرکین نجس و پلیدند ، پس در این آیه خداوند بنجاست کفار حکم فرموده: بنا بر این چون پیغمبر اکرم حکم فرموده بطهارت و پاکی پدران خود تماما و آنها را پاکتی توصیف فرمود دلیل است بر اینکه پدران آنجناب تماما از مؤمنین بوده اند .

مصحح گوید: این حاشیه در نسخه اصل نبوده و ما خود آنرا از نسخه عربی

الاحقر محمود موسوی زرنندی

ترجمه نمودیم

و حق تعالی فرموده: بگو یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از شما اعتنان مزدی بعوض پیغمبری شما نمی طلبم الا محبت در باره خوبشاوندان (۱)
و صدقه بر علویان حرام است زیرا که آن از چرکینهای مالست گه در دست مردمان است و صدقه دادن سبب پاکیزه شدن ایشانست، لکن حلال است برای کنیزان و غلامان علویان، و حلال است صدقه خود این سلسله علیه بعضی بر بعضی، و اما زکوة امروز حلال است بر ایشان بعوض خمس، چون از آن ممنوع گردیده اند.

و اعتقاد ما درباره بد کار از این طایفه آن است که عقاب او دو برابر است و در شأن نیکو کار ایشان آنست که ثوابش دو مقابل است و ایشان کفو همنند، جهت قول جناب نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وقتیکه دختران

۱- قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى (سوره شوری آیه ۲۳)

بقیه از صفحه ۱۳۶

بر خدا است و بس و در موضع دیگر فرموده: ان اجرى الا اى الذى اطارنى «سوره هود آیه ۵۱» یعنی مزد من بر کسی نیست مگر بر آن کسیکه مرا آفریده است، و اگر اجر و مزد پیغمبر چنان باشد که شیخ ابو جعفر گمان کرده در معنی این آیه «که مزد پیغمبری پیغمبر را مردم باید بدهند و آن دوست داشتن ذوی القربانی آن حضرت است» هر آینه در قرآن تناقض میشد و بیان تناقض چنان است که تقدیر در آیه چنین میشود: قل لا اسئلكم عليه اجرا بل اسئلكم عليه اجرا و آن آیه دیگر چنین میشود: ان اجرى الا على الله بل اجرى على الله و على غيره و این معال است و صحیح نیست که قرآن بر آن حمل شود

اگر گوینده سؤال کند پس معنی قول خداوند تعالی که فرموده: قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى چیست؛ آیا از این آیه چنین استفاده میشود که پیغمبر موده ذوی القربى خود را از مردم در خواست کرده برای مزد اداء رسالت و پیغمبری خود !!

در جواب گفته می شود امر چنین نیست که تو گمان کرده از جهت آنکه پیش از این ما ذکر کردیم از جهت عقل و قرآن بلکه می گوئیم استثنا در این جمله

بقیه در صفحه بعد

و پسران علی بن ابیطالب علیه السلام و جعفر بن ابیطالب برادرش را ملاحظه نموده فرمودند: دختران ما برای پسران ما آیند و پسران ما برای دختران ما آیند. و حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر که مخالفت بادین خدا نماید و دوستی با دشمنان خدا و دشمنی با دوستان خدا کند بیزاری از او واجب است هر که باشد و از هر قبیله‌ای که باشد.

و جناب امیر علیه السلام پسر خود محمد بن الحنفیه فرمودند که تواضع کردن تو در حال شرف تو شرافتش بیشتر است برای تو از شرف آباء تو.

بقیه از صفحه ۱۳۷

استثنای متصل نیست بلکه استثنای مبغض است و معنای آن چنین میشود که : بگو ای محمد (ص) که برای ادای رسالت از شما مزد نمی خواهم و لکن من شما را ملزم میکنم بعبودت ذوی القربی و این مودت و دوستی ذوی القربای خود را از شما میطلبم پس در این وقت قول خداوند تعالی که فرموده : **قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا**، کلامی است تمام و معنی آن استیفاء شده است حقیقتاً و قول خداوند که فرموده : **الْاَلْمُودَةُ فِي الْقُرْبَى** کلامی است مبتدأ، و فائده آن چنین است : و لبکن مسوت و دوستی اقربای خود را از شما سؤال میکنم و میطلبم و این معنی در آیه مثل قول حق تعالی است که فرموده : **فَسَجِدْ الْمَلَائِكَةَ كُلَّهُمْ اِجْمَعُونَ اِلَّا ابْلِيسَ** (سوره حجر آیه ۳۰ و ۳۱) و معنی این آیه چنین میشود و لکن ابلیس سجده نکرد این استثنای از جمله نیست و دیگر مانند قول حق تعالی که فرموده : **فَاَنْهَمُ عَدُوْلِي الْاَرَبَ الْعَالَمِيْنَ** (سوره شعرا آیه ۷۷) و معنای آن چنین است و لکن رب العالمین با من دشمن نیست . شاعر گفته است .

و بلده ئیس بها ایس الا الیعافیر و الا العیس

یعنی بسا شهری که نیست در آن شهر انس گیرنده مگر گوساله گاوه‌های

وحشی و مگر شتران سفید مایل سرخی ، و در این شعر شاعر و بلده ئیس بها

ایس کلام تمام است و معناکلا استیفاء شده ولی قول دیگرش که گفته **الا الیعافیر** کلامی است ابتدائی و معنای آن چنین میشود : لکن یعفورها و عیسا در آنجا هستند و این معنا بسیار واضح است و هر کسیکه بهره از زبان عرب را بشناسد این کلام بر او مخفی نیست و این امر در نزد اهل لغت از کثرت اشتها احتیاج با استشهاد ندارد - (این قسمت از کلام شیخ مفید را حقیق سید محمود موسوی زرنندی مصحح این کتاب ترجمه کرده است).

و حضرت صادق علیہ السلام فرمود: دوست داشتن من امیرالمؤمنین علیہ السلام محبوبتر است پیش من از آنکہ متولد از آنجنابم.

و از آن حضرت سؤال شد کہ آل محمد کیست؟ فرمود آل محمد آل محمد کسی است کہ حرام می باشد بر رسول خدا نکاح او، حق تعالی فرمود: هر آینه بتحقیق کہ فرستادیم نوح و ابراهیم را و مقرر ساختیم در ذریہ آندو نبوت و کتاب را، پس بعضی از ایشان ہدایت پذیرفته اند، و بسیاری از ایشان فاسقند (۱)

و از آن حضرت سؤال شد از معنی اینکہ حق تعالی فرمودہ کہ: بعد از آن بمیراث رساندیم کتاب را بآنکسانیکہ انتخابشان نمودیم از میان ہمہ بندگان خود پس بعضی از ایشان ظالم نفس خودند و پارہ میانہ رو و بعضی سبقت نمایند با انواع خوبیہا (۲) فرمود ظالم نفس خود از ما طایفہ کسی است کہ حق امام را نمیشناسد، و میانہ رو شناسندہ حق امام است و سبقت نمایند بخوبیہا باذن خدا امام است.

و اسمعیل از پدر بزرگوار خود پرسید کہ گناہکاران طائفہ ما چہ حال دارند؟ فرمود: لیس بامانتکم ولا امانی اهل الكتاب تا آخر آیت (۳) یعنی نہ اوضاع را خواہ شماہاست و نہ آرزوہای اهل کتاب، هر کس بدی میکند جزا دادہ میشود بآن و نمییابد برای خود غیر از خداوند یاری و نہ یاورى.

۱- ولقد ارسلنا نوحا و ابراہیم و جعلنا فی ذریعتہما النبوة و الكتاب فمنہم مہتدو کثیر منہم فاسقون (سورہ حدید آیت ۲۶) ۲- ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنہم ظالم لنفسہ و منہم مقتصد و منہم سابق بالخیرات باذن اللہ (سورہ فاطر آیت ۲۹) ۳- لیس بامانتکم و لا امانی اهل الكتاب من یعمل سوء یجز بہ و لا یجد من دون اللہ ولیاً و لا نصیرا (سورہ نساء آیت ۱۲۲)

و حضرت باقر علیه السلام در حدیث طولانی فرمود: میان خداوند و احدی قرابتی نیست، بدرستی که محبوب ترین خلق بسوی خدا و گرامی ترین ایشان بر خدا کسیست که متقی تر و عمل کننده تر بطاعت خدا بوده باشد، بخدا قسم هیچ بنده ای خود را نزدیک بخدا نمیکند الا بواسطه طاعت، نیست باما خط فراغتی از آتش و نه بر خدا موجهست برای احدی حاجتی، هر که مطیع خداست دوست ما است و هر که نافرمان خدا است دشمن ما است و دوستی ما بدست نمی آید الا بورع و عمل صالح، و بتحقیق که نوح علیه السلام عرض نمود: پروردگار من بسم از اهل من است و بدرستی که وعده توست حق و تو احکم الحاکمین، حق تعالی در جوابش فرمود: بدرستی که از اهل تو نیست، او فاعل عملیست غیر صالح پس سؤال مکن مرا امری که نیست برای تو علمی بآن بدرستی که من نصیحت تو مینمایم که مبادا از جاهلان باشی، نوح عرض نمود: پروردگارا پناه می آورم بتو از اینکه سؤال نمایم تو را امری که علمی بآن ندارم و اگر مرا نیامرزی و رحم نمائی از جمله زیانکاران خواهم بود (۱)

و از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد از معنی اینکه حق تعالی فرمود که: در روز قیامت من بینی آن کسانی را که دروغ گفته اند بر خدا که رویهای آنها سیاه شده آیا نیست در جهنم جایگاه متکبران (۲)؟ فرمود مراد کسی است که ادعا کند که امام است و امام نباشد عرض شد اگر چه علوی فاطمی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی فاطمی باشد. و ایضاً آن حضرت فرمود: نیست فرق مابین شما و کسی که مخالف شما باشد مگر امری مضر و پنهان! عرض شد که مضر چه چیز است

۱- و نادی نوح ربه فقال رب ان ابني من اهلي وان وعدك الحق وانت احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح (تا آخر آیه سوره هود آیه ۴۶)

فرمود آنچه یزید که آنرا بر ائمه میگویند یعنی یزاری پس هر کس خلاف شما نمود و تجاوز از این مضمون نمود از او یزار باشید و اگر چه علوی فاطمی باشد.

و ایضاً آنحضرت درباره عبدالله پسر خود فرمود: نیست بر هیچ چیز از این مذهبی که شما بر آنید و بدرستی که من یزارم از او خدای عزوجل از او یزار باد.

باب (چهل و دوم)

اعتقاد در احادیث مجمله و مفسره

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب حدیث مفسر آن است که آن حاکمست بر جمیع چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده.

باب (چهل سوم)

اعتقاد در حضور و اباحه (۱)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید اعتقاد ما در این باب این است که همه چیزها حلال و موضع رخصت است تا در چیزی از آنهاهی وارد شود.

۱- شیخ مفید محمد بن محمد بن محمد بن نعمای عکبری بغدادی علیه الرحمه فرموده که: اشیاء (کلیه) در احکام عقول بر دو قسمند (یعنی آنچه را که عقول بشری بر آن حکم میکند از دو قسم بیرون نیست) یکی از آن دو قسم چیزی است که ممنوع بودنش در نزد عقل معلوم باشد و آن عبارت است از چیزی که عقل آنرا قبیح بداند و زشت شما رد و صاحبش را از ارتکاب آن باز دارد. و انسان را از آن عمل زشت دور نماید چون ظلم و سفه و عبت.

بقیه در صفحه بعد

باب (چهل و چهارم) اعتقاد در احادیث وارده در طب

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد ما در باب احادیثیکه در طب وارد شده اینست که آنها بر چند وجهست.

بعضی است که بنا بر هوآء مکه و مدینه وارد شده پس جائز نیست استعمالش در غیر آن هوآء.

«۱» فرموده است شیخ مفید علیه الرحمه که طب صحیح است و علم بآن ثابت است و طریق آن وحی است و جز این نیست که اخذ نموده اند آنرا عالمان بآن از انبیاء علیهم السلام و این وجهت آنستکه نیست طریقی بسوی عالم بحقیقت در مکر و سمع و نیست راهی بسوی شناختن دواء مگر بتوقیف، پس ثابت شد که طریق آن شنیدن است از عالم بغیبات تمالی و اخباری که وارد شده است از صادقین علیهم السلام تفسیرش قول حضرت امیر المؤمنین است که: معده خانه دردها است و برهیز سر دوائی است و عادت ده هر بدنی آنچه را که معتاد است یعنی آنها سردواء است و گاه نفع می بخشد در بعضی شهرها دوائی از مرضی که بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه ۱۴۱

و قسم دیگر اشیائی است که عقل در حکم آنها متوقف است نه بر حضور و منع دلالت میکند و نه بر اباحه، مگر از راه سمع و شنیدن از انبیاء و اهل عصمت علیهم السلام و آن چیزی است که جائز است زمانی در فمالش برای مردم مفسده باشد و گاهی دیگر در فعل آن شیتی مصلحتی باشد، و این قسم مختص است به احوالات از شرایع آنچنانی که نسخ و تبدیل در آنها راه مییابد و اما بعد از استقرار شرایع پس حکم چنین است که هر چیزی که نص و تعیین در حضور و منعش نشده آن مطلق است یعنی جایز است عمل کردن بر آن تا وقتیکه منع و حظری پیدا شود زیرا شرایع حدود را ثبت فرموده و آنچه را از اشیاء که ممنوع بود ارتکاب و فعل آن تمیز داده، و پس واجب شد که ما عدای محظور و ممنوع از اشیاء بر خلاف حکم محظور باشد یعنی محرمان را وقتی صاحب شریعت برای ما تعیین کرد و تمیز داد باید بقیه غیر محرم و حلال باشد ترجمه این قیبت از حاشیه مفید بقلم مصحح است

و قسمی هست که امام علیه السلام آنرا فرمود بنا بر آنچه شناخته از طبیعت شخص معین و مکان آن شخص را اعتبار نفرموده (و تجاوز از موضوعهای معین آن علاج نبایست نمود خل) چون آن شخص را بهتر از خودش میشناخته.

و نوعی هست که مخالفان در کتابها غلط انداز کرده اند که صورت مذهب حق را زشت نمایند در نظرها، و بعضی سهو راوی شده و پاره آن است که راوی نامام بخاطرش مانده و ناقص نقل نموده:
و آنکه بخصوص غسل وارد شده که شفاء هر دردی است، صحیح است و معینش آن است که شفا هر دردی است که از برودت باشد. و

بقیه از صفحه ۱۴۲

عارض میگردد ایشان را آنچه سبب هلاکت میگردد اگر استعمال کند آنرا در غیر اهل آن شهر (یعنی گاهی دوائی برای یکنوع مرض در یکی از شهرها خوب است ولی همان دوا در شهر دیگری برای آن مرض مفید نباشد از جهت اختلاف آب و هوا - مصحح) و گاه پسند میباشد از برای قومی که صاحبان عادتی میباشند آنچه پسند نبیباشد از برای کسانی که مخالف ایشان باشند و عادت، و بوده اند حضرات ائمه صادقین علیهم السلام که امر میفرموده اند پاره صاحبان امراض را به استعمال نمودن چیزی که ضرر میرساند بکسی که بوده در او آن مرض؛ پس ضرر میرساند او را استعمال آن و این بجهت علم ایشان بود بمنقطع شدن سبب مرض پس وقتیکه استعمال مینموده است آنرا، انسان استعمال نموده بوزن است آنرا با صحت بدون شعور بآن، و بوده است علم ایشان به آن از جانب خداوند بر طریقه معجزه ایشان و اینکه آن برهانی بوده باشد از برای اختصاص دادن ایشان بآن و جاری گشته است عادت بآن، پس گمان نموده اند گروهی که آن استعمال هر گاه حاصل شود باماره مرض نفع بخشد، پس غفلت نموده اند در آن و متضرر گشته اند در آن. و این قسمی است که ایراد نموده است آنرا شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی و آن معتد است در این باب، و وجوهی را که ذکر نموده است از احادیث معتدل میباشد از برای آنچه که وصف نموده است آنرا بعین آنچه ذکر نمودیم ما آنرا مفید.

آنکه برای بواسیر استنجا با آب سرد وارد شده در صورتیست که از حرارت باشد. و آنکه در باب بادنجان وارد شده که شفاست مخصوص فصل رطب است برای کسیکه خرما میخوردند نه سایر اوقات.

و اما آنچه صحیح میباشد از ائمه علیهم السلام از دواهای مرضها آیات قرآنی و سوره های قرآنی است و دعاها بآن نوعهاییکه وارد شده بسندهای قوی و طریقهای صحیح و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در ایام سلف طیب را معالج می گفتند، موسی علیه السلام عرض نمود:

پروردگارا را درد از کسیت: حقیقتا فرمود از من، عرض نمود
دوا از کسیت: فرمود از من: عرض نمود: پس مردم معالج را چه میکنند
فرمود دلشان بآن خوش میشود (یطیب بذک انفسهم)

پس از این جهت نام طیب طیب شد، و اصل معنی طب مداوا کردن است.

و حضرت داود چنان بود که هر روز در محرابش گیاهی می روید و آن گیاه بد او میگفت مرا بگیر که برای چنان دردی خوبم تا آنکه در آخر عمرش دید که در محراب گیاهی روید، داود علیه السلام نام گیاه از آن پرسید، آن گیاه گفت من خرنوبه ام داود علیه السلام گفت خراب شد محراب، و دیگر آنجا گیاهی روید.

و جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرمود: هر که او را حمد شفا ندهد

خدا او را شفا ندهد:

باب (چهل و پنجم)

اعتقاد در اختلاف حدیثین (۱)

ابن بابویه رحمه الله علیه گوید: اعتقاد مادر احادیث صحیحیه که از ائمه علیهم السلام وارد گردیده اینست که آنها موافق کتاب خداست و متفق در معنا است و مختلف نیست زبیرا که جمالگی بوحی از حق تعالی اخذ شده و اگر از غیر خداوند میبرد اختلاف داشت. و اختلاف ظاهری احادیث نمیباشد مگر به معنیهای مختلف مثل آنکه در باب کفار و ظهار وارد شده که آزاد کردن بنده است، و در حدیث دیگر دو ماه پی در پی روزه است، و در حدیث دیگر شصت مسکین طعام دادن است، و همه صحیح

۱ - فرموده است شیخ مفید رحمه الله تعالی که شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی ایضاح ننموده است طریقی را که برساند بدانستن آنچه واجب میباشد عمل بآن و جدا کردن آن را از آنچه که واجب نمیشد عمل بآن بلکه مجمل و گذرده است سخن را در این باب اجمال و گذاردنی، بار است بودن احتیاج بتفصیل و فرق گذاردن میان آنچه لازم میباشد یعنی عمل بآن و آنچه لازم نمیشد بچیزی که جدا شود هر یک از آن دو و شناخته شود بآن حق حدیث از باطلش، و آنچه را که ثبت نموده است آن را ابو جعفر رحمه الله تعالی از قول مجمل در آن، نمیبخشد نفی را که تکلم نموده ایم ما بر سر اختلاف احادیث و بیان نموده ایم فرق بین صحیح و سقیم آنها و حق و باطل آنها و آنچه را که بر آن استعمل از آنها، و آنچه را که عمل نیست بر آن و آنچه را که متفق میباشد معانی آنها با اختلاف الفاظش و آنچه را که صادر گردیده است از روی تقیه در فتوی و آنچه را که ظاهر آن مثل باطن است همه آنها را در مواضعی چند از کتابهای ما و حواشی ما و بیان نموده ایم آنها را بیانی که رفع کند اشکال را در آن از برای کسیکه تامل نماید آنها و منت از برای خداوند تعالی است پس کسیکه اراده دارد شناسائی و معرفت این باب را پس باید که رجوع شود (کند) بسوی کتاب ما که معروف است بشهید و بسوی کتاب مصابیح النور و جوابهای سئوالهای اصحاب ما از اطراف هر کس که رجوع نماید بآنها میباشد آنها بنحویکه ذکر نمودیم آنها،

است و روزه برای کسی است که قادر بر بنده آزاد کردن نیست ، و طعام دادن برای کسی است که قادر بر روزه مذکور نیست .
و هر ویست که تصدیق نماید بهمانچه از او بر آید و این برای کسی است که قادر بر اطعام شصت مسکین نباشد .

و بعضی از احادیث هست که حکم آنها بدل اختیاری یکدیگر است مثل آنکه در باب کفاره قسم در قرآن وارد شده : طعام دادن ده مسکین اوسط آنچه طعام میدهد اهل و عیال خود را ، یا جامه دادن ده مسکین یا آزاد نمودن بنده‌ای ، پس هر گاه در کفاره قسم سه حدیث وارد گردد یکی بطعام دادن و دویم بجامه دادن و سیم ببنده آزاد کردن در نظر جهال مختلف مینماید ، و حال اینکه مختلف نیست بلکه هر يك از این کفاره‌ها

بقیه از صفحه ۱۴۵

و بعد از آن شیخ مفید علیه الرحمه فرموده است که مجمل و خلاصه امر آن است که نیست هر حدیثی که نسبت داده شده بسوی ائمه صادقین علیهم السلام حق ، و حال آنکه نسبت داده شده است بسوی ایشان آنچه حق نبی باشد از جانب ایشان پس مشتبه میگردد کسیکه معرفتی از برای او نیست و فرق نمیکند (نمیدهد) میان حق و باطل و بتحقیق که آمده است از ایشان لفظهای مختلف در معانی مخصوص ، پس بعضی از آنها چیز است که مناسب میباشد معانی آن و اگر چه مختلف باشد الفاظش بجهت داخل بودن خصوص در آن و عموم و ایجاب و ندب و بجهت بودن بعضی از آنها بر اساسی چند که تعدی نمی نماید آنها را حکم ، بسوی غیر آنها و تعریض و کنایه شده است در بعضی از آنها بکلام مجاز بجهت موضع تقیه و مدارائی کردن بادشمنان و همه اینها مقرون میباشد بدلیلی و خالی نبی باشد از برهانش و منت از برای خداوند است.

و تفصیل این جمله دوست و ظاهر میگردد نزد اثبات احادیث مختلفه و سخن بر آنها آن چیزی است که مقدم داشتیم آنها و حکم در مقاصد (معانی) آنها آن چیزی است که بیان نمودیم آن را که دروغ از آن احادیث منتشر نمیکرد بکثرت سند مثل انتشار صحیحی که دروغ نبسته باشند بر ائمه علیهم السلام در آن و آنچه بیرون آمده است و صادر گردیده است بجهت تقیه بسیار نبی باشد روایتش بقیه در صفحه بعد

بدل یکدیگرند . و در احادیث بعضی او را جهت تقیه وارد شده
 و از سلیم بن قیس هلالی (عامری کوفی) مرویست که گفت خدمت
 جناب امیر علیه السلام عرض نمودم که من شنیده‌ام از سلمان و مقداد و
 ابوذر چیزی از تفسیر قرآن و احادیثی چند از جناب نبوی صلی الله علیه و آله
 غیر آنچه در دست مردم است ، و شنیده‌ام از جناب شما تصدیق همان ها
 را که شنیده بودم از ایشان و دیده‌ام در دست مردم بسیار چیزها از تفسیر
 قرآن و از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله که شما در باب آنها خلاف مردم
 میفرمایید و چنان میدانید که آنها هم باطل است آیا شما چنان می بینید
 که مردم دروغ میگویند عمداً بر رسول خدا و تفسیر مینمایند قرآن را
 برای خود !!

بقیه از صفحه ۱۴۶

از ایشان ، چنانکه بسیار میباشد روایتی که معمول به می باشد بلکه ناچار است
 از رجحان داشتن در یکطرف بر دیگر از جهت راویان بحسب آنچه ذکر نمودیم
 آنرا ، و اجماع نموده اند گروه امامیه بر چیزی که بوده است حکم در آن از روی
 تقیه ، یا حدیثی که وضع شده است و دروغ نسبت داده شده است بسوی ایشان
 جهت تحریم نمودن دشمنان برایشان ، پس هر گاه یافتیم یکی از دو حدیث را
 که اتفاق میباشد بر عمل «کردن» در آن بخلاف آن دیگر ، بدانیم «میدانیم» که
 اینکه اتفاق شده است بر عمل بآن آن حق است ظاهرش و باطنش و آنکه آن دیگر
 که عمل نشده است بآن ، یا گفتار بآن بوجه تقیه است یا دروغی در آن می باشد
 و هر گاه یافتیم حدیثی را که روایت میکنند آنرا ده نفر از اصحاب ائمه علیهم السلام
 که مخالف میباشد آنرا حدیثی دیگر در لفظ و معنای آن ، و صحیح نمی باشد جمع
 میان آن دو بهیچ حال که روایت نموده باشند آن حدیث دیگر را دو نفر یا سه
 نفر ، حکم نمائیم بآنچه روایت نموده است آنرا ده نفر ، و ترجیح دهیم آنرا بر
 حدیثی که روایت نموده است آنرا دو نفر یا سه نفر ، و حمل نمائیم آنچه را که کم
 روایت نموده اند آن را بوجه تقیه یا توهم و اشتباه نقل کنندگان آن و هر گاه بیابیم
 حدیثی را که مکرر شده است عمل بآن از خواص اصحاب ائمه علیهم السلام در زمانی

بقیه در صفحه بعد

آنجناب جواب فرمود که سؤال نمودی حال پس جواب را بفهم بدرستی که در دست مردم حقی است و باطلی، و راستی و دروغی، و ناسخی و منسوخی، و عامی و خاصی، و محکمی و متشابهی و حفظی و سهوی و بتحقیق که دروغ بسته شد بر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات آنجناب تا آنکه ایستاد و خطبه و فرمود: ایها الناس بتحقیق که بسیار شده اند دروغ گویندگان بر من پس هر که عمداً دروغ گوید بر من باید منزل کند نشیمنگاه خود را از آتش جهنم و باز دروغ گفته شد بر آنجناب بعد از رحلتش، و این است و غیر از این نیست که احادیث بشما رسید از چهار

بقیه از صفحه ۱۴۷

بعد زمانی و عصر امامی (بعد امامی) حکم نمایم بآن و ترجیح دهیم آنرا بر آنچه روایت نموده است آنرا غیر ایشان که خلاف آن میباشد از آنچه مکرر نشده است روایت آن و عمل بمقتضای آن بحسب آنچه ذکر نمودیم آنرا، پس هر گاه یافتیم حدیثی را که روایت نموده اند آنرا شیوخ گروه امامیه، و روایت ننموده اند خود ایشان خلاف آنرا بدانیم که آن ثابت میباشد و اینکه آنچه روایت نموده است آنرا غیر ایشان که باین صدر و باین اختصاص بآیه علیهم السلام مثل ایشان نمیباشند باطل است، زیرا که آن علامت حقیقت است در آن و فرق میان حق و باطل در معنی آن آنست که جایز نمیباشد که فتوی بدهد امام علیه السلام بوجه تقیه در حادثه، پس بشنوند آنرا مختصین بعلم دین از اصحاب ایشان و ندانند سبب صدورش را که بر چه وجه بوده سخن در آن... و اگر رفته باشد از یاد یکی از ایشان برود از یاد همه جماعت خصوصاً کسانی که معروف میباشند بفتوای حلال و حرام و نقل فرائض و سنن و احکام، و هر زمان که بیاییم حدیثی را که مخالف می باشد آن را کتاب که درست نباشد موافقتش مر آنرا بهیچ حال، طرح نمایم آنرا بجهت حکم کتاب بآن و اجماع امت بر آن و هم چنین هر گاه بیاییم حدیثی را که مخالف احکام عقول می باشد طرح نمایم آنرا بجهت حکم عقل بفسادش، پس حکم نمودن بعد از آن بر آنکه صحیح است و صدورش از جهة تقیه است، یا باطل است و نسبت داده شده است بسوی ایشان، این حکم موقوف می باشد بر لفظ حدیث و آنکه آن چیزی است که تجویز نمیکند شریعت در آن تقیه را یا منع میکند آن را و حکم میکند عادات بقیه در صفحه بعد

صنف که پنجمین ندارند .

مرد منافقی که اظهار ایمان میکند ، و ساختگی باسلام مینماید ، احتراز از گناه نمیکند و مضایقه نمی‌دارد از اینکه عمداً دروغ بر رسول خدا گوید و اگر مردم بدانند که منافق و کذاب است از او قبول نمیکنند و تصدیقش نمی‌نمایند . لیکن می‌گفتند که این مرد بصحبت پیغمبر مشرف شده و آنجناب را دیده و از آنجناب شنیده پس از او اخذ نمودند در حالیکه حالش را نمی‌شناختند .

و بتحقیق که خبر داده حقیقتاً از منافقان آنچه خبر داده و وصف نموده آنها را بآنچه وصف نموده و فرموده : چون بینی منافقان را بهجیب

بقیه از صفحه ۱۴۸

بآن ، یا انکار میکنند آنرا پس این است جمله و خلاصه آن چیزیکه منظوری میباشد بر آن از تفصیلی که دلالت میکند بر حق در اخبار مختلفه و تصریح در آنها تمام نمی‌گردد مگر بعد از ابراد احادیث و سخن گفتن در هر يك از آنها بنحوی که بیان نمودیم طریقه آنرا ، و اما آنچه چنگ زده است بآن شیخ ابو جعفر رحمه الله تعالی از حدیث سلیم آنچنانی که رجوع نموده است در آن بسوی کتابی که منسوب باوست بروایت و نقل ابان بن ابی عیاش ، پس آن معنی آن صحیح است مگر آنکه آن کتاب اعتماد بآن نمی‌باشد و جائز نبیباشد عمل بر اکثر آن و بتعلیق که حاصل شده است در آن خلط و تدلیس ، پس سزاوار است از برای شخص متدین که اجتناب نماید از عمل نمودن بهمه آنچه در آن کتاب میباشد و اعتماد ننماید بر تمامی آن ، و بر تقلید روایت آن و محول نماید آنرا بسوی علما در آنچه متضمن می‌باشد آنرا از احادیث تا آنکه بفهمند آنرا علما و تمیز دهند صحیحش را از فاسدش و خداوند توفیق دهنده ثواب است و بسوی او است رجوع و بازگشت و ستایش مغتنم خداوند است بر نمایش و رحمت و درود بر پیغمبر ما است محمد و آتش صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین . تمام شد ترجمه کلام شیخ جلیل القمر شیخ مفید علیه الرحمه والرضوان فی صدر یوم الاربعاء عاشر شهر صفر الظفر سنه ۱۲۴۲

علی ید العبد الانیم ابی القاسم حشره الله مع موالیه بنه و جوده

این نسخه بتصحیح این احقر سید محمود بن سید جعفر الدوسوی الزرنندی

پچاپ رسیده و با نسخه چاپی عربی مقابله شده امیدوارم که مقبول خواص افتد .

میاوردت جسمهای آنها، و اگر سخن گویند میشنوی مرسخنانشان را گویا آنها چوبهایی هستند و نهاده بر دیوار تا آخر آیه (۱) و بعد از رحلت آنجناب صلی الله علیه و آله مردم متفرق شدند و تقرب جستند بسوی امامان گمراهی و دعوت کنندگان خلاق بسوی آتش بواسطه تزویر و دروغ و بهتان پس آنها را منصبهای عملها دادند و خوردند بواسطه ایشان دنیارا و مسلط نمودند ایشانرا بر کردن های مردمان و غیر از این نیست که مردمان باملوک و دنیاوند مگر کسیکه خدا حفظش نموده باشد، و این مردی که مذکور شد يك صنف از آن چهار صنف است.

و مردی دیگر است که از پیغمبر چیزی شنیده و درست بخاطرش نمانده در آن سهو نموده و عمداً دروغ نگفته و آن در دست او است بآن اعتقاد میکند و بآن عمل می کند و آنرا روایت می نماید و میگوید خودم شنیدم اینرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر مسلمانان دانسته بودند که این سهواست از او قبول نمی نمودند و اگر خودش هم دانسته بود هر آینه آنرا بدور انداخته بود.

وسیم مردی است که شنیده از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی را که امر بآن فرموده و من بعد نمی از آن کرده و این مرد مطلع نشده یا آنکه شنیده که آنجناب نمی از چیزی نموده لکن بعد امر فرموده و او مطلع نیست پس حفظ نموده منسوخش را و ندانسته منسوخ را و اگر مسلمانان دانسته بودند که آن منسوخ است هر آینه بدورش انداخته بودند و اگر خودش دانسته بود که منسوخ است هر آینه طرحتش نموده بود.

و چهارم مردی است که دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله نگفته و دروغ

(۱) و اذا رأيتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم

گاهم خشب مسندة يحسبون كل تا آخر (سوره منافقون آیه ۴)

را دشمن دارد از ترس خدا و بسبب تعظیم رسول خدا ﷺ و سهو
 نموده و درست شنیده و همان نحو که شنیده روایت نموده بدون زیاد
 و کم و دانسته ناسخ و منسوخ را و عمل بناسخ نموده و منسوخ را
 طرح نموده و بدرستی که امرهای پیغمبر ﷺ را مثل قرآن
 ناسخی است و منسوخی و خاصی و عامی و محکمی و متشابهی ، و اتفاق
 میافتاد که رسول خدا ﷺ سخنی میفرمود و برای آن دو وجه
 میبود کلامی عام و کلامی خاص مثل قرآن ، حق تعالی فرموده آنچه
 آورد شما را پیغمبر ﷺ اخذ نمائید و آنچه منعتان فرمود از آن
 دست بردارید (۱) و در آن سخن مشتبه میشد بر کسیکه معرفت نداشت
 که خدا و رسول ﷺ چه معنی را از آن کلام قصد نموده اند و چنان
 نبود که همه اصحاب رسول ﷺ سؤال نمایند و بعد از سؤال تفهیم
 جواب را از آن جناب طلب کنند ، زیرا که در میان اصحاب بودند
 قومی که سؤال مینمودند از آن جناب و دیگر استدعای تفسیر جوابی
 را که شنیده بودند مینمودند جهت آنکه حقتعالی منعشان فرموده بود
 از سؤال آنجا که در قرآن میفرماید : ای مؤمنان سؤال نکنید از چیزهایی
 که اگر بیان شود برای شما بدحالتان میکند و اگر سؤال نمائید در آن
 وقتیکه قرآن نازل کرده میشود بیان خواهد شد برای شما که خداوند
 عفو از آن فرموده و خدا آمرزنده و بردبار است ، بتحقیق که سؤال از
 آنها نمود قومی پیش از شما و بعد از جواب بآن کافر گردیدند (۲) و لهذا
 آنجماعت از اصحاب جناب رسالت مآب باز ایستادند از سؤال حتی اینکه

(۱) ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا

(۲) یا ایها الذین آمنوا الا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسو کم

راغب بودند که اعرابی باصحرائی بیاید و سؤال نماید و ایشان بشنوند
 امیر علیه السلام فرمود: اما من چنان بود که داخل میشدم بر آن جناب
علیه السلام هر شب يك دفعه و خلوت با ایشان مینمودم هر روز يك بار
 و آنچه سؤال مینمودم جوابم ميفرمود و با آن جناب میگردیدم هر کجا
 که میگردید از اقسام کلام، و همه اصحاب بتحقیق که دانسته اند که
 این کار را با احدی غیر من نمیکرد و بسابود که این امر در منزل من میبود
 و چنان بود که چون من وارد بر آن جناب میگردیدم در بعضی از منزلهای
 آن جناب برای من خلوت میگردانید و زنانش را برمیخیزانید و نمیماند
 سوای من و او، و چون آن جناب بخانه من برای خلوت تشریف میداد
 بر نمیخیزانید از ما فاطمه را و نه یکی از دو پسران مرا و چنان بود که چون
 سؤال مینمودم جوابم ميفرمود و چون ساکت میشدم و سؤالهای من تمام
 میشد، خود سر سخن بر میداشت بامن، پس نازل نشد هیچ آیه از قرآن
 و نه هیچ چیز بر آنکه دانسته بود آن جناب از حلال یا حرام یا امر یا نهی
 یا طاعت یا معصیت یا چیزی که میبود مگر آنکه مرا تعلیم فرمود و مرا
 بخواندن آن داشت و بر من املاء فرمود و من نوشتم آنرا بخط خود و
 خبر داد مرا بتأویل آن و ظاهر آن و باطن آن، پس من حفظش نمودم و
 دیگر فراموش نکردم هیچ حرفی از آنر و چنان بود که چون آن جناب
 خبر میداد مرا باینکه دست مبارکش بر سینه ام مینهاد و میگفت خداوند
 مملوکن دلشرا از علم و فهم و نور و حکمت و ایمان و عالمش فرما و
 نادانش منما و بیادش بدار و مسازش فراموشکار پس روزی بخندمتش عرض
 نمودم یا رسول الله پدر و مادرم فدایت باد آیا در دل خوف فراموشی بر من
 داری؟ فرمود یا اخی ندارم بر تو تشویش فراموشی و نه نادانی و بتحقیق

که خداوند مرا خبر داده بآنکه دعای مرا در حق تو مستجاب فرموده و در حق شریکان تو که بعد از تو میباشند .
 عرص نمودم یا رسول الله ﷺ شریکان من کیستند ؟ فرمود آنکسانند که خداوند اطاعت ایشانرا قرین طاعت من ساخته، عرض کردم کیستند ایشان ؟ فرمود آنانند که حقتعالی فرموده: ای مؤمنان فرمان بپرید خدا را و فرمان بپرید رسول را و صاحبکاران از خودتان را (۱) (صاحب اختیاران خود را) عرض کردم یا نبی الله کیستند آنها؟ فرمود اوصیاء بعد از من که متعرق نمیشوند تا وارد حوض کوثر شوند بر من هدایت کنندگان ، هدایت شدگان، ضرر نمیرسانندشان مگر هر کس که مکر با ایشان میکند و نه بی مددی هر که با ایشان بی مددی نماید ، ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان نه جدا از ایشان میشود و نه جدا از آن میشود : بپرکت ایشان امجان نصرت کرده میشوند و بطفیل ایشان باران باریده میشوند، و بواسطه ایشان دفع بلا میشود، و بوسیله ایشان دعای امت مستجاب میگردد ، عرض نمودم یا رسول الله اسمی ایشان را بفرما. فرمود تو یا علی پس پسر من این، و دست مبارک بر سر امام حسن علیه السلام گذارد ، و باز فرمود پس پسر من این ، و دست شریف بر سر امام حسین علیه السلام نهاد و باز فرمود پس همنام تو ای برادر من او آقای عبادت کنندگان است ، پس پسر او محمد باقر و خازن وحی الهی است و زود باشد که متولد شود در زمان تو پس سلام مرا باو برسان، و زود باشد که محمد متولد شود در حیات تو یا حسین پس از جانب من سلامش بگو ، بعد از آن کامل میکند خداوند عدد دوازده امام را از اولاد تو تا مهدی ، اسمش محمد است همان کسیکه خداوند پر

(۱) اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

میکند بیرکت ظهور او زمین را از انصاف و عدل چنانچه مملو شده از جور و ظلم، بخدا قسم که من میشناسمش ای سلیم در آنجا که بیعت با او میشود میان رکن و مقام و میدانم نامهای یاوران او را و قبیله‌های هر یک را سلیم گوید: بعد از آن بخدمت امام حسن و امام حسین علیهما السلام در مدینه رسیدم بعد از هلاک معاویه، و عرض نمودم همین حدیث را که از پدر بزرگوارشان داشتم، فرمودند راست گفتی امیرالمؤمنین تو را خبر داد باین حدیث و مانده در حضورش بودیم، و بتحقیق که حفظ نموده‌ایم از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانچه امیر علیه السلام تو را خبر داده و نه حرفی در آن زیاد نموده و نه حرفی کم.

سلیم میگوید بعد از آن بخدمت علی بن الحسین علیهما السلام رسیدم وقتی که پسرش امام محمد باقر علیه السلام در نزد پدر بزرگوارش بود و عرض نمودم آنچه را شنیده‌ام از پدرش و آنچه را شنیده‌ام از امیرالمؤمنین علیهما السلام پس حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود، بتحقیق که مرا بخواندن این حدیث داشت (بر من خواند این حدیث را - نسخه بدل) امیرالمؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه امیر علیه السلام بیمار بود و من طفل بودم، بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مرا هم بخواندن این حدیث داشت (بر من هم خواند این حدیث را - نسخه بدل) جد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه من طفل بودم.

ابان بن ابی عیاش گوید: بعد از آن من تمام این حدیث را از سلیم بن قیس بخدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام عرض نمودم آنحضرت فرمود: راست گفتی و فرمود: بتحقیق که جابر بن عبدالله انصاری آمد بنزد پسر من محمد در وقتیکه بمکتب میرفت، پس او را بوسید و بر او

از جانب رسول خدا سلام خواند .

ابان بن ابی عیاش گوید : باز بحج رفتم بعد از رحلت حضرت علی بن
الحسین علیه السلام پس بخدمت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین علیه السلام رسیدم
و این حدیث را سرابا از سلیم نقل و عرض خدمتش نمودم ، پس اشک در
دو چشم مبارکش گشت و فرمود راست گفته سلیم رحمة الله تعالی فرمود
که سلیم آمد بخدمت پدرم (ع) بعد از قتل جدم حسین علیه السلام و من در
خدمت پدرم بودم پس همین حدیث را بعینه حکایت نمود و پدرم باو فرمود
راست گفتی ای سلیم بت تحقیق که پدرم خبر داد مرا از امیر المؤمنین علیه السلام
بهمین حدیث .

و در کتاب خداوند عزوجل چیزی چند هست که جاهلان مختلف
و متناقض میپندارند و حال آنکه نه مختلف است و نه متناقض ، مثل اینکه
فرمود : پس امروز فراموش میکنیم کافران را چنانچه فراموش نمودند
ملاقات روز خود را ، یعنی امروز قیامت (۱) و فراموش کردند خدا را پس
خداوند هم آنها را فراموش کرد (۲)

و باز بعد از این میفرماید که : نبوده است پروردگارت فراموشکار (۳)
و مثل اینکه فرموده : روزیکه بیا میایستند روح و ملائکه صفی
و اصلا سخن نمیگویند مگر کسیکه اذنش دهد خداوند و سخن صواب
گوید (۴)

و مثل اینکه فرمود : روز قیامت بعضی کافر میشوند بعضی و لعن

۱- فالیوم نناهم کمانسوا لقاء یومهم (سوره اعراف آیه ۴۹)

۲- و ما کان ربک نسیا (سوره مریم آیه ۶۵) ۳- نسوا لله فنسیهم (سوره

توبه آیه ۶۸) ۴- یوم یقوم الروح و الملائکه (سوره نباء آیه ۳۸)

میکنند بعضی از آنها بعضی را (۱)

و فرموده : بدرستی که این هر آینه حقیقت خصمی نمودن اهل
آتش با هم (۲)

و باز میفرماید : نزاع مکنید با هم نزد من ای اهل جهنم و حال
آنکه پیش آمدم (آوردم) بسوی شما وعید و تهدید را (بوعید و تهدید) (۳)
و میفرماید : امروز مهر میگذاریم بر دهنهای آنها و با ما سخن
میگوید دستهایشان و شهادت میدهد پاهایشان بآنچه بوده اند که آنرا
کسب مینموده اند (۴)

و مثل اینکه فرموده : رویهای چند در روز قیامت درخشانند :
بسوی پروردگارشان نظر کنند (۵)

و باز میفرماید : ادراک نمیکند خداوند را چشمها و او چشمها را
ادراک میکند و اداست صاحب لطافت (لطف خل) و آگاهی (۶)
و مثل اینکه فرموده : نبوده برای هیچ بشری اینکه سخن گوید
با او خداوند مگر بطریق وحی یا از پس پرده - یا آن که بفرستد
فرستاده ابر (۷)

- (۱) و یوم القیامه یکفر بعضکم ببعض الخ سوره عنکبوت آیه ۲۴
(۲) ان ذلك لحق تخاصم اهل النار سوره صاد آیه ۶۴ (۳) لا تختصموا الذی
وقد قدمت الیکم بالوعید سوره ق آیه ۲۷ (۴) الیوم نختم علی افواههم
و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یتکسبون سوره یس آیه ۶۵
(۵) و جوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة سوره القیامه آیه ۲۲ و ۲۳
(۶) لا تدركه الابصار وهو یدرک الابصار سوره انعام آیه ۱۰۳
(۷) ما کان لبشر ان یتکلمه الله الا وحیاً او من وراء حجاب سوره
شوری آیه ۵۰ و ۵۱

و باز میفرماید : سخن گفت خداوند باموسی سخن گفتن (۱)
 و میفرماید : ندا فرمود آدم و حواری پروردگارشان (۲)
 و میفرماید : ای پیغمبر و مثل اینکه فرموده :
 دانای غیب است مخفی نمیشود از او مثقال ذره ای بسنگینی
 مورچه در آسمانها و نه در زمین (۳)
 و باز میفرماید : نگاه نمیکند خداوند بسوی آنجماعت در روز
 قیامت و تزکیه نمیکند ایشانرا (۴)
 و میفرماید : بدرستی که آن جماعت از پروردگارشان در روز
 قیامت محبوب و مستورند (۵)
 و مثل اینکه فرموده : آیا ایمن هستید کسی را که در آسمان
 است که فرورد بشما زمین را (۶)
 و فرمود : خداوند رحمن بر عرش قرار گرفته است (۷)
 و فرمود : او است خداوند در آسمانها و در زمین میداند نهان
 شما و آشکار شما را (۸)
 و باز میفرماید : نمیباشد هیچ راز خلوت هیچ سه نفری مگر آنکه
 خداوند چهارم ایشان است و نه هیچ پنج نفری مگر آنکه او ششم ایشان

۱ - و کلم الله موسی تکلیماً (سوره نساء آیه ۱۶۲) ۲ - و ناداهما
 ربهما الم انهما عن تلكما الشجرة (سوره اعراف آیه ۲۱) ۳ - عالم الغیب
 لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات (سوره سبا آیه ۳) ۴ - ولا ینظر
 الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم (سوره آل عمران آیه ۷۱) ۵ - کلا انهم عن
 ربهم یومئذ لمحجوبون (سوره مطففین آیه ۱۵) ۶ - اأمنتم من فی السماء
 ان یخسف بکم الارض (سوره ملک آیه ۵۱) ۷ - الرحمن علی العرش
 استوی (سوره طه آیه ۴) ۸ - وهو الله فی السموات و فی الارض
 یعلم سرکم (سوره انعام آیه ۳) .

است و نه کمتر از این و نه اکثر از این مگر آنکه او بایشان است هر
کجا باشند (۱)

و میفرماید: او با شماست هر کجا هستید (۲)

و میفرماید: ما نزدیکترین شما از رک کردن (۳)

و مثل اینکه فرموده: آیا انتظار میبرند بجز آنرا که بیایند ایشان

را ملکها یا بیاید پروردگار تو یا بیاید بعضی نشانهای پروردگار تو (۴)

و باز فرموده: آمد پروردگار تو یا عهد و ملائکه صاف (۵)

و باز فرموده: نیست مانند او چیزی (۶)

و مثل اینکه فرموده: بگو یا عهد و ملائکه که باز یافت مینماید

شما را ملك موتی که موکل شما گردیده (۷)

و باز میفرماید: باز یافت مینمایند آن میت را فرستادگان ما (۸)

و میفرماید: آنکسانیکه باز یافت میکنند ایشانرا فرشتگان (۹)

باز هم میفرماید: خداوند میگیرد جانها را در وقت مردنشان (۱۰)

و نظیر اینها در قرآن بسیار است و سؤال نمود از آنها مردی از

طایفه زندیقان جناب امیر المؤمنین علیه السلام را و آن جناب خبر داندش

۱- ما یكون من نجوى ثلاثة الا هو را بهم ولا خمسة الا هو سادسهم

۲- وهو معهم اينما كانوا (سوره مجادله آیه ۸) ۳- و نحن اقرب اليه

من جبل الوريد (سوره ق آیه ۱۵) ۴- هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة

او ياتي ربك (سوره انعام آیه ۱۵۹) ۵- وجاء ربك والملك صفا صفا

(سوره فجر آیه ۱۳) ۶- ليس كمثلها شيئي (در همه قرآن بعد و فور یافت

مشيود) ۷- قل يتوفكم ملك الموت الذي و كل بكم (سوره سجده

آیه ۱۱) ۸- توفته رسلنا وهم لا يفرطون (سوره انعام آیه ۶۱) ۹-

الذين اتوفاهم الملائكة (سوره نحل آیه ۳۰ و ۳۴) ۱۰- الله يتوفى

الانفس حين موتها (سوره زمر آیه ۴۳)

براههای متفق بودن معنی‌های این آیتها و بیان فرموده‌اند برای ادتأویل
 آنها را؛ و من ذکر نموده‌ام حدیثی را که در این باب است بر سبیل استقصاء
 با شرح آن در کتاب توحید و عما قریب کتابی مختص همین باب بمشیت
 الهی و باری او خواهم ساخت انشاء الله تعالی والحمد لله رب العالمین
 تمت بعون الله تلك الترجمة علی يد خاطئة مجترمة
 و انه ولی حسن الخاتمة



مرکز تحقیق کتاب و ترویج علوم

عروه الوثقی با حاشیه ، ۱۰ نفر از مراجع عظام در ۲

جلد ۱۲۰۰ ریال

فوائد المشاهد تألیف شیخ جعفر شوشتری با کاغذ

اعلا ۲۵۰ ریال

دیوان حسان تألیف حبیب ا... چایبجیان در

مصیبت ائمه اطهار علیهم السلام ۳۰۰ ریال

کفایة الموحدين تألیف طبرسی در ۴ جلد با کاغذ

اعلا و جلد سلیفون ۱۲۰۰ ریال

عنوان الکلام تألیف مرحوم فشارکی ۲۵۰ ریال

تعبیر خواب تألیف ابن سیرین ۲۰۰ ریال

مبارزه با گناه تألیف آقای حاج سید هاشم رسولی

محلاتی ۲۰۰ ریال

اتحاد در اسلام تألیف سید محمد تقی میر سمسامانی

۲۰۰ ریال

تفسیر کبیر منهج الصادقین تألیف ملافتح الله کاشانی چاپ

جدید با تصحیح جناب آقای غفاری و شماره آیات با خط

زیبای طاهر خوشنویس و پاورقی جناب آقای حاج

سید ابوالحسن اصفهانی مرتضوی و فهرست کامل در

۱۰ جلد زرکوب هدیه دوره ۲۵۰۰ ریال

تفسیر منهج الصادقین در ۵ جلد سلیفون مطابق مطالب

شماره ۴۳ ۲۲۰۰ ریال

تفسیر مجمع البیان تألیف علامه طبرسی در ۱۰ جلد

قیمت ۲۰۰۰ ریال

فهرست اعتقادات ابن بابویه

صفحه	
۲ الی ۶	مقدمه و سبب تألیف و ترجمه کتاب
۷	باب اول - در بیان اعتقاد امامیه در توحید و معرفت رب مجید
۱۵	باب دوم - در صفات ذات و صفات افعال
۱۷	باب سوم - اعتقاد در تکلیف
۱۷	باب چهارم - اعتقاد در افعال بندگان
۱۸	باب پنجم - اعتقاد در نفی جبر و تقویض
۲۱	باب ششم - اعتقاد در اراده و مشیت
۲۵	باب هفتم - اعتقاد در قضا و قدر
۲۹	باب هشتم - اعتقاد در فطرت و هدایت
۳۵	باب نهم - اعتقاد در استطاعت
۳۷	باب دهم - اعتقاد در بدا
۴۱	باب یازدهم - اعتقاد در احتراز از جدال
۴۶	باب دوازدهم - اعتقاد در لوح و قلم
۴۷	باب سیزدهم - اعتقاد در کرسی
۴۷	باب چهاردهم - اعتقاد در عرش
۵۰	باب پانزدهم - اعتقاد در نفوس و ارواح
۶۰	باب شانزدهم - اعتقاد در موت و مرگ
۶۸	باب هفدهم - اعتقاد در سؤال قبرها
۷۳	باب هیجدهم - اعتقاد در رجعت
۷۷	باب نوزدهم - اعتقاد در بحث بهر از موت
۷۸	باب بیستم - اعتقاد در حوض کوثر
۷۸	باب بیست و یکم - اعتقاد در شفاعت
۷۹	باب بیست و دوم - اعتقاد در وعده و وعید الهی
۸۰	باب بیست و سوم - اعتقاد در آنچه بر بنده نوشته میشود
۸۱	باب بیست و چهارم - اعتقاد در عدل الهی
۸۳	باب بیست و پنجم - اعتقاد در اعراف
۸۵	باب بیست و ششم - اعتقاد در صراط

فهرست اعتقادات ابن بابویه

صفحه	
۸۷	باب بیست و هفتم - اعتقاد در عقبات قیامت
۸۹	باب بیست و هشتم - اعتقاد در حساب و میزان
۹۳	باب بیست و نهم - اعتقاد در بهشت و دوزخ
۱۰۱	باب سی ام - اعتقاد در کیفیت نزول وحی و کتب در امر و نهی
۱۰۳	باب سی و یکم - اعتقاد در قرآن و اینکه نزول آن در شب قدر بوده
۱۰۶	باب سی و دوم - اعتقاد در قرآن
۱۰۶	باب سی و سوم - اعتقاد در کمیت قرآن
۱۱۰	باب سی و چهارم - اعتقاد در شأن انبیاء و رسول و حجج و ملائکه
۱۱۳	باب سی و پنجم - اعتقاد در عدد انبیاء و اوصیای ایشان
۱۱۷	باب سی و ششم - اعتقاد در عصمت انبیاء و ائمه و ملائکه
۱۱۹	باب سی و هفتم - اعتقاد در نفی غلو تفویض
۱۲۶	باب سی و هشتم - اعتقاد در ظالمان
۱۳۱	باب سی و نهم - اعتقاد در تقیه
۱۳۵	باب چهارم - اعتقاد در شأن آباء جناب نبوی صلی الله علیه و آله
۱۳۶	باب چهل و یکم - اعتقاد در شأن علویان
۱۴۱	باب چهل و دوم - اعتقاد در احادیث مجمله و مفسره
۱۴۱	باب چهل و سوم - اعتقاد در حضور و اباحه
۱۴۲	باب چهل و چهارم - اعتقاد در احادیث وارده در طب
۱۴۵	باب چهل و پنجم در اخلاق حدیثین
	خاتمه کتاب و تاریخ اتمام آن

انتشارات علمت اسلامیہ

بازار شیرازی - جنب نوروزخان

تلفن } کتابخانہ ۵۶۳۵۵۹
دفتر ۳۹۴۵۲۹

قیمت ۵۰۰۰ روپياں